

پژوهشی درباره‌ی ترانه‌های کردی



فاروق صافی زاده
(مهرکیش آوستا)



۱۹۳۸
**پژوهشی درباره‌ی
ترانه‌های کردی**

فاروق صفی‌زاده (بوره‌کاهی)
(مهرکیش آوستا)

تهران - اراک - مشهد
۳۶۸۹ (مادی)

بسم الله الرحمن الرحيم

* پژوهشی درباره‌ی ترانه‌های کردی

* پژوهشگر : فاروق صفی زاده (مهرکیش آوستا)

* واژه چین : شهرزاد بهبهانیان ، سازمان انتشارات ایران جام

* نگارگر و گرافست : جاوید رمضانی

* چهره نگار : هادی ضیاءالدینی

* چاپ : چاپ نخست ، ندا

* سال چاپ : ۲۶۹۷ کردی (مادی)

۱۳۷۵ خورشیدی

* شمارگان : ۵۰۰۰ دفتر

* انتشارات ایران جام . سازمان نشر فرهنگ و ادب و پژوهشهای ایران شناسی . تهران

ایران شهر شمالی ، نبش خیابان آذر شهر ، پلاک ۲۰۵ ، طبقه‌ی نخست ، تلفن : ۸۳۸۵۴۶

پژوهشی درباره‌ی ترانه‌های کردی

سرگفتارها

۳	سرگفتارها.....
۱۱	برگردان شعری از «گوران».....
۱۵	پیش گفتار.....
۲۱	دیباچه.....
۲۱	ریشه‌ی تژادی‌ی کرد.....
۲۲	کُرد در روزگاران کهن.....
۲۳	کُرد در سده‌های میانه.....
۲۶	کُرد و زبان کُردی.....
۲۸	زبان کُردی.....
۳۰	گویش‌های کُردی.....
۳۰	گویش کرمانجی‌ی اباختری (شمالی).....
۳۱	گویش کرمانجی‌ی نیمروزی (جنوبی).....
۳۱	گویش گورانی.....
۳۳	گویش لکی.....
۳۳	گویش لُری.....
۳۳	واژه‌ی کرد در زبان‌های ایرانی و زبان‌های دیگر.....
۳۷	پیشینه‌ی شاخه‌های کُردان.....

۲۷	لولو
۳۰	گوتی
۴۲	کاسی
۴۴	سوباری
۴۵	پرت و پلا دربارهی نژاد گردان
۵۳	آغازینه
۵۴	گونه‌های ترانه‌ی گردی
۶۱	برخی از واژه‌های آغازینه‌ی ترانه‌ها
۶۳	ترانه‌ی فولکلوری
۶۶	ترانه‌ی انقلابی
۶۷	ترانه‌ی ملی
۶۸	ترانه‌ی تصنیف
۶۸	نام ترانه‌ها و ابزارهای موسیقی‌ی ریشه‌یی‌ی گردی در سروده‌های شاعران گرد
۷۱	گونه‌های رقص گردی
۷۳	رقص گه‌ریان
۷۳	رقص خان امیری
۷۴	رقص چربی
۷۴	رقص فتا پاشایی
۷۴	رقص ویژه‌ی زنان
۷۵	گونه‌های سازهای سره در کردستان
۷۶	ترانه‌های کار
۷۷	ترانه‌ی درو
۸۰	ترانه‌ی دوشیدن
۸۳	ترانه‌ی درختکاری
۸۷	ترانه‌ی شبانکاره

۸۷	ترانه‌ی مشک‌زنی
۸۸	ترانه‌ی کشاورز
۹۰	ترانه‌ی بلغور کوبیدن
۹۳	ترانه‌ی دروجو
۹۶	ترانه‌ی سید و شکار
۹۸	ترانه‌ی بچه‌های حُجره
۹۹	ترانه‌ی پیش آمده‌ها
۹۹	ترانه‌ی هروسی
۱۰۱	ترانه‌ی سماع و چوبی
۱۰۷	ترانه‌ی لارک
۱۰۹	ترانه‌ی حیران
۱۱۱	ترانه‌ی بسته
۱۱۵	ترانه‌ی ویژه‌ی رقص گروهی و تاب‌بازی
۱۱۷	ترانه‌ی مقام
۱۱۹	ترانه‌ی منلوج
۱۲۰	ترانه‌ی برسه
۱۲۲	ترانه‌ی شیون
۱۲۵	ترانه‌ی کیش
۱۲۵	ترانه‌ی درود
۱۳۵	ترانه‌ی نوروز
۱۳۹	ترانه‌ی کاروان
۱۴۲	ترانه‌ی زاد و ولد
۱۴۵	ترانه‌ی رمضان
۱۴۷	ترانه‌ی میهنی
۱۵۰	ترانه‌های ابراز احساسات درون

۱۵۰	ترانه‌ی لالایی
۱۵۵	ترانه‌ی محبت و دلدادگی
۱۶۰	ترانه‌ی کودکان
۱۶۰	ترانه‌ی شمارش
۱۶۱	ترانه‌ی آموزگار
۱۶۲	ترانه‌ی متل و چستان
۱۶۵	ترانه‌ی بلند کردن مُرده پانچ انگشت
۱۶۵	ترانه‌ی روباه
۱۶۷	ترانه‌ی گونه‌های درخت و میوه
۱۶۷	ترانه‌ی سرو
۱۶۸	ترانه‌ی صنوبر
۱۶۹	ترانه‌ی سبب
۱۶۹	ترانه‌ی انار
۱۷۰	ترانه‌ی پرتقال
۱۷۰	ترانه‌ی انجیر
۱۷۱	ترانه‌ی گلابی
۱۷۲	ترانه‌ی عروس باران
۱۷۴	ترانه‌ی ختنه سوران
۱۷۵	ترانه‌ی شوخی و طنز
۱۷۵	ترانه‌ی بیوه‌زن
۱۷۶	ترانه‌ی پیروزن
۱۷۸	ترانه‌ی آیه‌ی چماق
۱۷۹	ترانه‌ی دختر عقب بریده
۱۸۲	ترانه‌ی باستانی‌ی هوره
۱۸۳	مقام‌های چهارده‌گانه‌ی هوره

۱۸۵	ترانه‌ی سیا چمانه
۱۹۸	ترانه‌ی گریه‌ی کوهستانی
۲۰۶	ترانه‌ی گله (شیکره)
۲۰۸	ترانه‌ی امیر
۲۱۴	ترانه‌ی هرمزگان
۲۱۶	آهنگ و موسیقی‌ی گونه‌گون طبیعت در میان کُردان
۲۱۸	پایانه
۲۱۸	ترانه‌های تڤ پیتی‌ی کُردی
۲۳۰	سرچشمه‌ها و دستاورزها

ارمغانباد

این بر ماند را به مادران نازنینم؛ سرکار بانوان:

میثا اِز دی میر

و

پوران فرخ زاد

مادرانی که چگونه زیستن را از آنان بیامو ختم، پیشکش می دارم.

آهوم چ، دانانم چ، ب اذس چ، اوروانم چ، فروشیم چ، یزمتید.

آوست - بند ۴ - های ۲۶ یسنا

جان را و بینش درونی را و هوش را و روان را و همچنین فروهر را می ستایم.

نشانہ‌ی خطی

[illegible]

(ایسی)

ي
و
ا

گونه‌ی زیر خفیف

نشانہ‌ی صوتی (آوا)

b
p
d
t
j
č
z
z
s
s
q
x
q
k
g
c
h
h
y
l
ll
r
rr
m
n
w
f
v
ā
ū
î
e
o
a
u
i

درویش عبدالله

*برگردان شعری از «گوران»

(پدر شعر امروز کردی)

- به فرشته‌ی موسیقی

بارنگ زرد و شیوه‌ی دست و نی اندوه ناکت، درویش
خواستم آوایی بشنوم که سراسر اندوه و سوگ باشد،
در سیمایت خواندم بیکر زندگانی‌ی انباشته از دریغ و دُرّه‌مان را
این گونه پیدا است؛ گویا بخت تو آشیان بلبل غم است!...
آری در میانه‌ی نژاد بسته (فرهودی) ارزش هنرمند پیدا است که چگونه ست؛
به سان عکس ماه است در اندرونه‌ی استخری پُر از آبِ گل آلود،
اما مردمی هشیار، تختی مرمرین و تاجی زرین را
به استادی همچون تو پیشکش می‌کنند؛ در اندرونه‌ی نی‌ی سوراخ سوراخ
شده‌ات.

سحر پری نغمه‌ات، سحر را به خروش و گریه در می‌افکند!...
آی درویش! می‌فهمم چه گونه برای تکه نانی آوار و سرگردانی،

از ناکس لقمه خواستن برای تو ناچاری ست و به سان زهر،
مرگیت برای تو؛ آن هنگام که گوشی نا آشنا، خروش نیِ تو را خفه می کند!
اما چه باید کرد که در اندرونه‌ی سیاهی‌ی چشم برخی، مردان بزرگ
به مانده‌ی تخم گل باد آورده بر سر سنگی سخت می رویند،
آفرینه؛ نصیب زندگانی‌ی تو را اگر شکست یافته و فرمانبردار این دوره و
زمانه نمی کرد،

خدا می داند که در کدامین سپهر در برابرت گردن ها کج می شد؟!
نه الفبای مدرسه‌یی را فرا گرفتی، و نه استادی دستت را گرفت،
این هنر؛ به سبب نابغه بودن خود تو و دوستی ات با «نی» بوده ست.
همه‌ی اوزان ترانه، از درازهاش گرفته تا کم هاش را،
با سر انگشتان هنر، اسیر کوشش نا آرامت کردی!...
به اندازه‌ای از موسیقی، خروش روح بیگانه را شنیدم
که سرشت گردیت من درهم شده؛ آی درویش عبدالله،
فدایت گردم یا و با آن آواز وارسته‌ی خود و با آن آمان آمان و حیرانت
خیزاب های غرق ملی را در اندرونه‌ی مات و ساکم پُرساز!
از بتهوون بیشتر با روح من آشنایی، به خدا
پس؛ آی درویش، با روح آزرده ام شکوه آغاز کن!...

«درویش عه بدوللا»

- یو فرشته ی موسیقا

به رنگی زهرد و شیوه ی دهست و شمشالی کزا، دهرویش
حه زم کرد بهسته یه ک بیهم سه را سه حوزن و ماته م بی،
له سیماتا به دیم کرد هه یکه لی عومریکی حه سره تکیش،
وه ها دیاره که به ختت ناشیانی بلبللی خه م بی!...
به لی دیاره، له ناو قهومی به سیتا قه دری سنه تکار
وه کوو عه کسی قه مهروایه له ناو حه و زیکی لیخن دا،
به لام تهختی پونا هو تاجی حورمهت میلله تی هوشیار
به نوستادی نه داوه ک توله ناو شمشالی کون کون دا
سه حه ر بینیته گریان و قسه، سیحری پهری نه غمه!...
برای دهرویش! نه زانم بومه عیشت و نیل و ناواری،
به زه هری نا عیلا جیته له ناکه س ویستنی لقمه
به مردن ته که گوی ی ناشی نه خنکینی خروشی نه ی!

به لأم چبکه یڼ له ناوچاوی ره شی به عزى زه کای گه وره،
 وه کوو تووی گولی دهم با، له سر به ردیکی رهق نه روین،
 نه گهر خیلقت نه سببی عومری توی مه حکوو می نه دهوره
 نه کردایه، خواعالم، له کام عرشت نه سووداوین؟!
 نه حعرفی مه کته بیکت خویند، نه نوستادی پهلې گرتی،
 صیرف به رزی زه کائهم صنعه ته ی فیرکرد به شمشالت،
 هموو وه زنیکی گورانی، له توولانی هه تا کورتی،
 به سر په نجه ی هونه رکودت به دیلی کوششی زالت ا...
 نه وه ندهم بیست له موسیقا خروشی روحی بیگانه
 میزاجی کورده واریم، تیکچووه، دهریش عه بدوللا،
 ده خیل بېم ده سا به و لاوک و ئای ئای و حیرانه
 شه پوئی زه وقی میللی پرده روونی مات و چوتم که
 له بیتهوئن گه لی زیاتر به روحم ئاشنای، وه لالا
 ده، نه ی دهریش، سکالایه که له گه ل روحی کلوکیم که ا...
 عه بدوللا گوران

پیش‌گفتار

گُراسه‌یی که اینک پیش روی شماست، گونه‌ها و پژوهشی پیرامون ترانه‌های کُردی‌ست که به کوشش نگارنده از بخش‌های گونه‌گون کُردستانِ بزرگ گردآوری شده‌ست که هم اکنون برای نخستین بار با روشِ تَخشایی‌ی فونتیکی به دست پژوهشگران گرامی و سروران دوستدار فرهنگِ سره‌ی ایران زمین می‌رسد.

این ترانه‌ها در برگیرنده‌ی سروده‌های توده‌یی (فولکلوری)ی کُردی‌ست که بیشتر آن‌ها در میانه‌ی روستایان و تیره‌های گونه‌گون کُرد کاربرد دارد و من آن‌ها را از میان سده‌ها ترانه برگزیده‌ام و بیشتر ترانه‌های ناشناخته‌ی کُردی (ایرانی‌ی سره) را به هم میهنانِ گرامِ شناسانده‌ام، باشد که دیگران نیز از آن‌ها سود جُسته و این راه را پیوند. این ترانه‌ها که با زبانی ساده سروده شده؛ گرچه سُراینده‌ی ویژه‌یی ندارد اما برخی از آن‌ها از سروده‌های توده‌ییی کُردی سرچشمه گرفته‌ست که زبان به زبان و سینه به سینه

گشته تا به ما رسیده‌ست.

بایسته است خوانندگان بدانند که این گونه ترانه‌ها را در گذشته «فهلویات» می‌نامیدند. به این گونه ترانه‌ها که با آهنگ ویژه‌ی خواننده می‌شود در زبان کردی «گورانی» می‌گویند. واژه‌ی «گورانی» وابسته به «تیره‌ی گوران»^۱ است که یکی از تیره‌های بزرگ کرد می‌باشد و بیشتر آنان در کرمانشاه و پیرامون سنندج گزینش‌دارند و پیرو کیش یارسان یا «اهل حق» می‌باشند. بیشتر سروده‌های آنان نیز به گویش گورانی است و چون این سروده‌ها را در جمخانه‌ها با آهنگ ویژه‌ی می‌خوانند، از این رو این نام در گویش‌های دیگر کردی رخنه کرده است.

بیشتر ترانه‌های توده‌یی کردی در برگیرنده‌ی دو پاره است که هر پاره‌ی آن پنج بُرش (هجاء) دارد و این گونه سروده‌ها نیز در کُراسه‌ی آسمانی‌ی اوستا دیده می‌شود که موبدان آن‌ها را در آیین‌های کیشی با آهنگ ویژه می‌خوانند.

بایسته است بگویم: در برگردان این گونه ترانه‌ها کوشش شده است که آن‌ها را به پارسی‌ی سره برگردانم تا همگان بتوانند از آن‌ها سود بُرده و بیشتر با زبان سره‌ی پارسی آشنایی پیدا کنند.

این راستی نیز بر ما آشکارست که سالهاست این سرزمین نیاکانی‌ی ما جولانگاه نیروهای اهریمنی شده‌ست، که جُز پراکندگی و آشفتگی و بیگانه‌پرستی و مردم فریبی چیز دیگری ارمغان مانده‌ست. اما با همه‌ی این‌ها در درازای گذشته‌ی ایرانِ پاک، خواست و سرفروشت چنین بوده‌ست که هرگز اهریمن را در این سرزمین فروغ جاوید، شایسته‌ی پای گرفتن نباشد؛ به همین سبب راز پیروزی ملی‌ی ما در برماندِ اَشوِیی‌ی گذشته‌ی کهن ایران نهفته‌ست که باید کوشش کرد تا این برماند را یافت و به مردم به سان دسته‌گلی پیشکش کرد. و این کُراسه و این تلاشِ نگارنده، گامی ست در این راستا.

۱ - واژه‌ی گوران از دو تیکه‌ی گور و gūn و «ان» &an پیوند یافته که روی هم‌رفته از گبران است که به زردشتیان گفته می‌شد و چون گردان به کیش زردشتی بوده‌اند، تازی‌ها به آنان گبریا (گبران) گفته‌اند که کم کم «گوران» شده است.

امیدوارم در آینده بتوانم بیش از پیش! آیین، روش، باور، چیستان و داستان‌ها و افسانه‌های توده‌ییِ کُردستان بزرگ را گردآوری و به پژوهندگان و پویندگان ایرانی پیشکش نمایم.

در پایانه از خوانندگان اندیشمند می‌خواهم پیشنهادهای خود را درباره‌ی این کُراسه به نشانی‌ی:

تهران - صندوق پستی ۳۱۷۱ - ۱۵۸۷۵ بفرستند.

یزدان پاک یاورتان باد. پاینده ایران

ایدون باد

تهران - آذرماه ۲۶۸۹ کردی (مادی)

برابر با ۳۷۲۷ زردشتی

برادر شما فاروق صفی‌زاده

تقریظ

فولکلور عبارت است از: مجموعه عقاید و افسانه‌ها و آداب و رسوم توده مردم و تصنیف‌های عوامانه و متل‌ها و نمایشنامه‌ها و بازیها و ترانه‌های محلی که تحقیق و پژوهش و بررسی کامل در آن ضرورت دارد و آثار فلکریک هر قومی آئینه روشنی است که چهره حقیقی و عناصر زندگی مردم را می‌نمایاند و هر چه زودتر باید آنها را جمع‌آوری کرد تا همه از آنها استفاده نمایند و در میان گردان بسی داستان و افسانه و متل و نمایشنامه و ترانه و تصنیفهای عوامانه و منظومه‌های محلی وجود دارد که برخی از آنها مربوط به زمانهای متأخر است و رویدادهای باستان را به یاد ما می‌آورد و من همواره آرزو داشتم که اثری در این باره نوشته شود و خوشبختانه برادر پرکارم آقای فاروق صفی زاده که بیست و سه سال دارند و دارای چندین تالیف ارزنده می‌باشند به این امر مهم دست یازیده‌اند و به جمع‌آوری ترانه‌ها و تصنیفهای کردی پرداخته‌اند. ایشان با پشتکار و دلسوزی و همت خاصی که دارند روزانه حداقل ده ساعت به تحقیق و مطالعه می‌پردازند و بیشتر اوقات عمر عزیز جوانی خود را صرف این کار می‌کنند و من به کارهای او اهمیت زیادی قائلم زیرا

کارهای او کاملاً محققانه است و گردآوری این ترانه‌ها که به همت ایشان با خط لاتین جمع‌آوری و ترجمه شده است کاری است بسیارگران و مهم و ارزنده که از دست هر کسی بر نمی‌آید زیرا خودزاده کردستان است و در آنجا بزرگ شده و تحصیل کرده و با مردم مانوس شده است و جالب اینست که بیشتر آنها را به فارسی سره برگردانده است زیرا زبان کردی و فارسی را از یک منبع و سرچشمه می‌داند و خود جای خوشبختی است که جوانان کرد به این امر مهم توجه دارند و به نظر من این کار بسی ارزنده است خاصه آنکه نویسنده در تحقیقات خود مأخذی را که از آنها بهره‌برداری نموده بخواننده نشان داده و در هر حال کارایشان سزاوار تقدیر است و امیدوارم که نویسندگان دیگر جوان ما هم در این باره استعداد خود را نشان دهند و از ایشان سرمشق بگیرند تا کاریکه در گذشته توسط خاورشناسان انجام می‌شد از این پس بوسیله جوانان خودمان که وارث فرهنگ ایران زمین هستند انجام پذیرد و من خواندن این کتاب را به عموم به ویژه جوانان ایرانی توصیه می‌کنم و امیدوارم که نویسنده عزیز ما هم در آینده در کارهای دیگر خود موفق‌تر باشند و پیروزی و سرفرازی او را از خداوند متعال مسئلت می‌نمایم.

و من الله التوفیق و علیه التکلان.

تهران - اسفندماه ۱۳۷۱

صدیق صفی‌زاده (بوره‌کهنی)

دیباچه

ریشه‌ی نژادی‌یِ گُرد

ریشه‌ی نژادی‌یِ گُرد به کهن‌ترین ملت‌های خاورمیانه؛ که از کهن‌ترین تمدن‌ها بوده برمی‌گردد. و به سبب این که بررسی‌یِ بایسته در زمینه‌ی تاریخ گُرد انجام نگرفته، باورهای گونه‌گونی در باره‌ی ریشه‌ی نژادی‌یِ گُرد وجود دارد.

تاریخ نویسندگان دانسته راستی‌های تاریخی را وارونه جلوه می‌دهند. به همین سبب با آوردن شماری ترده‌ها و پشتوانه‌ها براین باورند که گُردان از ریشه‌ی سامی یا تُرکی می‌باشند!

امروزه ثابت شده است که گُرد از نژاد ایل‌های زاگرس می‌باشد (گوتی - لولوبی و...) که در روزگاران کهن در پیرامون رشته‌کوه‌های زاگرس ساکن بوده‌اند و با ایل‌های (هند و اروپایی) که در هزاره‌ی دوم پیش از زایش به این دیار وارد شده‌اند، به هم پیوسته‌اند. ترده‌های تاریخی‌یِ دوره‌ی آکاد روشن ساخته است که هشایر لولوب و گوتی ۲۰۰۰ سال پیش از زایش با آکادی‌ها پیوستگی برقرار نموده‌اند و حتا چندکس از این تیره در

دولت آکاد فرمانروایی داشته‌اند.^۱

درباره‌ی ریشه‌ی واژه‌ی (گُرد) نیز ناهماهنگی وجود دارد. برخی آن را از ریشه‌ی واژه‌ی (گُردخوی) کهن که گزنفون در زمینه‌ی آن پژوهش کرده می‌دانند. و برخی نیز آن را از کورنی‌ها که نزدیک دریاچه‌ی ارومیه زندگی کرده‌اند می‌دانند.

گزنفون چهارصد سال پیش از زایش مسیح (درودبراو باد)، در کتاب مشهور خود (آناباس = «بازگشت») دلیری‌ی گُردخویی‌ها را می‌ستاید و به گونه‌یی درباره‌ی جنگی پژوهش می‌کند که هنگام بازگشت از ایران به یونان به عنوان فرمانده‌ی ده‌هزار یونانی با آنان کرده است.

گُرد در روزگاران کهن

این باور به راستی بیشتر نزدیک است که گردان همان مادها هستند (میدیا یان) و تاریخشان هم با پیروزی‌ی بر شهر نینوا آغاز می‌شود، که سال ۶۱۲ پیش از زایش به دست کیاکار پادشاه ماد انجام گرفت. در آغاز امپراتوری‌ی ماد در سده‌ی هفتم پیش از زایش که منطقه‌ی گستره‌یی را در اختیار داشت، نجیب زادگان ماد نیروی زیادی پیدا کردند و بسیار نیز ثروتمند شده بودند.

(نابیند) فرمانروای بابل نمایندگان پاک‌نژاد ماد را پادشاه می‌خواند. هر چه پاک‌نژادان ثروتمندتر می‌شدند، ایل‌ها تهیدست‌تر می‌گشتند و تعداد نادرها افزایش می‌یافت. همین کار سبب شد که یگانگی و اتحاد عشیره‌یی‌ی ماد از هم پاشیده شود و به یک دولت ناتوان دیگرگون گردد.

و بدین گونه امپراتوری‌ی ماد در سال ۵۵۰ پیش از زایش در برابر فرمانروایی‌ی هم‌نژادان خود؛ پارس‌ها سر تعظیم فرود آورد. گزنفون در کتاب «آناباس» خود می‌گوید:

۱ - نکه: یاسمی، رشید، گُرد و پیوستگی نژادی‌ی او، تهران.

«کُرد خوبی‌ها که در کوه‌ها زندگی می‌کردند، چه در برابر فرمانرواییِ (کسارکس) «خشایارشا» و چه در برابر دولت ارمنی سر تعظیم فرود نیاوردند». چنین پیداست که در روزگار ساسانیان در سده‌ی هفتم، پیش از آمدن تازی‌ها، کُرد به اسم شناخته شده است. آن هنگام نیز تا اندازه‌ی پیرامون منطقه‌ی ساکن بوده‌اند که در حال حاضر «کُردستان» نامیده می‌شود.

کُرد در سده‌های میانه

تازی‌یان، فرمانرواییِ ساسانیان را سرنگون ساختند، پس از ساسانیان تا یورش مغول، چند سلسله‌ی دیگر پادشاهی کردند؛ که از همه‌ی آنان مهم‌تر شدادی‌ها بودند که سلسله پادشاهی‌ی خود را در سال ۹۵۱ در شمال کُردستان بنا نهادند. پس از آنان مروانی‌یان آمدند. (۹۹۰ - ۱۰۶۹) که فرمانروایی‌ی دیار بکرو چند شهر ارمنستان را به دست گرفتند.

یکی از پر شکوه‌ترین بندهای تاریخ مردم خاورمیانه مبارزه‌ی پیروزمندانه‌ی صلاح‌الدین ایوبی علیه یورش صلیبی‌های اروپایی بود.

صلاح‌الدین کُرد یک امپراتوری به وجود آورد که مصر و سوریه و بین‌النهرین را در بر گرفت. حکومت ایوبیان ۸۱ سال به درازا کشید. (۱۱۶۹ - ۱۲۵۰)، که بزرگترین سلسله پادشاهی‌ی آن زمان بود.

از آن روز تا یورش مغول‌ها، کُردان که بسیار شجاع و مبارز بودند بیشتر خدمات شایانی به حکمران‌های بیگانه می‌کردند. اما پس از یورش مغول، سیاستی بسیار نادرست نسبت به کُردان آغاز شد؛ که عبارت بود از بکارگرفتن یارایی و قهرمانیِ کُردان در جنگ علیه ملت‌های دیگر. و نیز به جنگ واداشتن عشایر کُرد علیه همدگر. و این سیاست درینا تا به امروز نیز همچنان ادامه دارد.

سه یورش بزرگ، وضع ساکنین کُردستان و آسیای نزدیک را تا اندازه‌ی بسیار پریشان ساخت؛ آمدن ترک‌های سلجوقی (۱۰۵۱)، و مغول (۱۲۳۱) و تیمور لنگ

(۱۴۰۲)، که یکی پس از دیگری موجب اشغال و ویرانی‌ی کشور و همچنین پیدایی سختی‌های بسیار اقتصادی و اجتماعی شد که دامنه‌ی آن تا سالیان سال به درازا کشید. در آغاز سده‌ی ۱۶ در ایران و کشور عثمانی دو حکومت مرکزی به وجود آمده بود که نسبت به جایگاه آن روزگار نیرومند بودند.

اسماعیل اول (۱۵۰۲ - ۱۵۱۸) بنیانگذار سلسله‌ی صفوی در ایران کیش شیعه را علیه کیش سنی که کیش رسمی‌ی کشور (در آن زمان) بود نیرومند ساخت. هنگامی که مردان بزرگ گرد پیشنهاد کردند که در جنگ علیه سلطان عثمانی به او کمک کنند، اسماعیل، این پیشنهاد را رد کرد و حتا دستور داد آنان را زندانی کردند.^۱

سلطان سلیم عثمانی نیز در آن سوی با سود جستن از تعصب (نایبایی‌ی) مذهبی، گردان سنی را علیه صفوی‌ها جنابید و بدین گونه ترکان به کمک گردان توانستند در جنگ «چالدران» که در ۲۳ ی اوت سال ۱۵۱۴ در شمال باختری‌ی دریاچه‌ی ارومیه روی داد لشکر شاه اسماعیل را شکست دهند، سال ۱۵۱۴ برای مردم گرد سال شومی بود. فرجام این جنگ، جدا شدن گوردستان از ایران بود و پاره‌ی بزرگی از آن زیر چیرگی‌ی فرمانروایی‌ی امپراتوری‌ی عثمانی قرار گرفت. این پراکنده گشتن در پی‌ی عهد نامه‌ای که در ۱۶۳۹ بین شاه عباس و سلطان مراد عثمانی به دستینه (امضاء) رسیده و به شیوه‌ی رسمی انجام گرفت و این آغاز بدبختی‌ی بزرگی بود که در همه‌ی رویدادهای آینده‌ی تاریخ گرد کارگر بود.

پس از سال ۱۵۱۴ سلطان ترک فرمان پدید آوردن فرمانروایی‌های گرد را به «حکیم ادریس» داد که گردی از ساکنان بتلیس بود. ادریس برای نگاهبانی‌ی مرزهای ترکیه‌ی نوپیدا، ایل‌های گرد را در خط مرزی جا داد و از پرداخت کلیه‌ی باج و خراج‌ها برای آنان گذشت کرد.

«این عشایر از هر گونه باج و خراجی بازداشته شده بودند، بسته به این که یک لشکر همیشگی ایجاد نمایند که هر هنگام ترک‌ها بایسته دیدند از آن سود جویند»^۱.

در مدت بین سال ۱۵۱۴ تا نیمه‌ی دوم سده‌ی نوزدهم، چند امیرنشین کرد به وجود آمدند که هر کدام از آنان در چارچوب امپراتوری عثمانی و ایران دارای گونه‌یی استقلال و نابستگی شده بودند. حتا برخی از آنان، با شاه ایران و سلطان عثمانی پیوستگی داشتند.

«این سرمایه‌داران نیرومند برخی هنگام از پادشاهان فرمان نمی‌بردند و به نام خود سکه می‌زدند و نام خود را در نیایش و گفتارهای نماز آدینه به جای نام پادشاه قرار می‌دادند»^۲.

همان گونه که در پیش گفته شد؛ نه تنها سرمایه‌داران و مالکین بل سلسه‌های پادشاهی و امیرنشین کرد نیز هر چند گونه‌یی نابستگی و استقلال داشتند، اما در درون با همدگر یگانگی و اتحاد نداشتند و همیشه با یکدیگر در حال ستیز بودند. حتا برخی هنگام برای جنگ با همدگر در خواست کمک از شاه ایران یا سلطان عثمانی می‌کردند. پس از چندین جنگ سخت و دشوار در مدت بین ۱۷۵۲ - ۱۷۹۵ یک سلسله پادشاهی‌ی کرد به رهبری کریم خان زند در ایران روی کار آمد. دوران فرمانروایی کریم خان (۱۷۵۲ - ۱۷۷۹) بهترین بند تاریخ مردم کرد بود. کریم خان اولین پادشاهی بود که مردم به او پاشنامه‌ی «وکیل» داده بودند.

کنسول گری‌ی فرانسه در بغداد در پی‌ی نامه‌ای که در سال ۱۷۶۳ به پاریس فرستاده درباره‌ی کریم خان می‌نویسد:

«اندر رهبری کریم خان که دارای نفوذ شخصی و دادگر می‌باشد، چنین به نظر می‌رسد که کشور در حال شکوفائی است و آرامش و آسایش در آن جا به وجود آمده

۲ - ۲ - ب. نیکیتین. «گردها» پاریس، ۱۹۵۶. رویه‌ی ۱۸۶ / برگرفته از کتاب «کردستان و کرد» نوشته‌ی، دکتر عبدالرحمن قاسملو.

است. آسایش و امنیت به جای پریشانی و جنگ گسترده است.^۱

کنسول پس از آن می‌نویسد:

«راه‌ها امن شده‌اند، بازرگانی آغاز شده، کاروان‌های زیادی از این جا (بغداد) به ایران رفته‌اند و ۱۵ - ۲۰ هزار خانوار ایرانی که به عراق پناهنده شده‌اند هم اکنون به میهن خودشان برمی‌گردند.»^۲

کریم خان طرفدار دانش و فرهنگ بود و از آن پیشستانی می‌کرد. در عمران و آبادیِ کشور کوشش فراوانی کرد.^۳

جهانگرد مشهور انگلیسی ملکوم این‌گونه درباره‌ی کریم خان سخن می‌گوید: «با سربلندی و افتخار زندگی کرد. و مرگش همچون پدری عزیز بود که از میان خانواده رفت.»^۴

دو امیرنشین که در ایران باقی مانده بود؛ امیرنشین اردلان بود. بزرگترین فرمانروای آن امان‌الله خان (۱۸۰۰ - ۱۸۲۰) و خسروخان پسرش بود. اردلانی‌ها تا زمان خسروخان که سرداری بزرگ بود، تاکنون نیز در این دیار مورد دل‌بستگی مردم می‌باشند، وی تا اندازه‌ی استقلال خود را نگه داشت،^۵

سال ۱۸۶۵ غلام شاه‌خان استاندار و فرمانروای اردلان شد و پس از مرگش شاه ایران این امیرنشین را از میان برداشت و از سوی خود استاندار به آن جا فرستاد. بدین گونه واپسین دیار کُردستان که تا اندازه‌ی دارای استقلال بود، آزادی خود را از دست داد.

کُرد و زبان کُردی

1 - Archives Nationales de France, correspondance consulaire, Baghdad Vol. 1 No. 175.

۲ - منبع پیشین.

۳ - هدایتی، تاریخ زند، تهران ۱۹۵۶.

4 - sir Gohn Malcolm: Histoire de la persie, paris 1821, tome. III p.220.

5 - B. Nikline: Les kurdes, Etude sociologique et Historique paris 1956, P. 68.

واژه‌ی کردستان نخستین بار در دوره‌ی سلجوقیان در زمان فرمانروایی سلطان سنجر (۵۱۱ - ۵۲۲ هجری) متداول شده و رسماً آنرا در دفترهای دیوانی نوشته و گستره و قلمرو کردستان را ضبط و گماشته‌اند.

حمدالله مستوفی گستره‌ی کردستان را دیار عراق عرب، خوزستان، عراق عجم، آذربایجان و دیار بکردانسته و شانزده دیار ذیل را نیز جزو آن شمرده است:

«آلانی، الیشتر، بهار، خفتیان، دربند تاج خاتون، دربند زنگی، دزیل، سلطان آباد، چمچال، شهرزور، قرمیسین، کرند و خوشان، کنگور، ماهیدشت، هرسین، و سظام»^۱
در دایرة المعارف اسلامی نیز ذیل واژه‌ی کردستان آمده است که کردستان سرزمینی است چهاربر مانند که پهنای آن از جنوب شرقی، کرمان به شمال غربی، ملاطیه گسترده‌گی دارد درازای آن در اندازه‌ی شصت میل و پهنای میانگین آن بین ۱۲۰ تا ۱۵۰ میل می‌باشد. پهناورترین جای آن که میان موصل و آرات قرار دارد در اندازه‌ی ۲۵۰ میل است.^۲

دکتر محمد معین در فرهنگ فارسی (اعلام) می‌نویسد:

کردستان سرزمینی است در مغرب ایران، زیستگاه خاندان‌ها ایل‌های جوانمرد کرد که میان کردستان عراق و ترکیه و آذربایجان و کرمانشاه و همدان واقع شده، و کردستان بزرگ سرزمینی است در آسیای باختری که بخش‌هایی از آن در ترکیه و عراق و سوریه و شوروی نیز واقع شده و در گذشته یکی از ایالت‌ها و استان‌های بزرگ ایران به شمار می‌رفت که به انگیزه‌ی ظلم و ستم و ناشایستگی‌ی پادشاهان ایرانی و پیدایی‌ی کشمکش‌های مذهبی، بخش‌هایی از آن از خاک کشور و میهن جدا شد و به خاک کشورهای بیگانه پیوست.^۳

۱ - نک: نزهة القلوب، حمداله مستوفی - باهتمام لسترنج لیدن - ۱۹۱۵ - رویه ۱۸۳

2 - The Encyclopaedia of Islam, Vol. II, London 1927, P. 1130.

۳ - نک: فرهنگ فارسی (اعلام)، تألیف دکتر محمد معین - تهران ۱۳۵۲ - رویه‌ی ۱۵۵۸ و همچنین: کرد و کردستان - درک کتان - ترجمه‌ی: جواد هاتفی - تهران - ۱۳۴۸ - رویه‌ی ۲۵ و فرهنگ ماد - صدیق صفی‌زاده - جلد نخست - تهران ۱۳۶۱ - رویه‌ی ۵

آیت‌الله مردوخ کُردستانی در کتاب تاریخ خود، مرز و گستره‌ی کُردستان را چنین گزارش می‌دهد: کُردستان از سوی شمال به ارمنستان و از سوی مشرق به آذربایجان و عراق عجم و خوزستان که سلسله جبال زاگرس در این بخش واقع است، و از سوی به گفته‌ی باسیل نیکیتین؛ ساکتان کوهستان زاگرس به دستاویزی سنگ نبشته‌ها و الواح بابلی و آشوری و هیلامی، ایل‌هایی بوده‌اند مانند: «لولو، گوتی، کاسی، مانائی، نایری، سویاری، اورارتو، میتانی، کُردوک، ماده» که همه‌ی این تیره‌ها، اجداد و نیاکان کُردان به شمار می‌آیند و هر کدام باگوش‌های جداگانه‌یی که از یک زبان آریایی و ایرانی سرچشمه می‌گرفت و گفت و گو می‌کرده‌اند.^۱

مینورسکی درباره‌ی کُرد و زبان کُردی می‌نویسد: اصل کُردان یا به گفته‌ی درست‌تر آغاز پیدایش آنان در کُردستان، مسأله‌ای است که تا به امروز مورد کشمکش بوده و آراء و باورهای گونه‌گونی در این باره از سوی دانشمندان گفته شده‌است. نویسندگان کلاسیک در پژوهش و بررسی پیرامون کُردستان نام‌های زیادی را نوشته‌اند که شبیه واژه‌ی (کُرد) بوده‌است، و بر این باور بوده‌اند که کُردان از بازماندگان کاردوخی‌ها هستند و گزنفون که در سال ۴۰۱ پیش از زایش هنگامی که فرماندهی ده‌هزار سرباز یونانی را بردوش داشته، با آنان تماس گرفته‌است. به هر حال نژادی که درباره‌ی او سخن می‌گوئیم، چند سده پیش از زایش مسیح در فلات کُردستان مسکن گزیده است و ما خوب می‌دانیم که کُردان نه تنها به زبان آریایی سخن می‌گویند، بل زبان آنان جزء خانواده‌ی زبان‌های ایرانی است و بر اساس همین دستاویز می‌توان گفت مادها که در سال ۶۱۲ ق - م چیره شدند، اجداد کُردان محسوب می‌شوند.^۲

۱ - تاریخ مردوخ، آیت‌الله شیخ محمد مردوخ کُردستانی، تهران ۱۳۳۵. ج ۱ - رویه‌ی ۵۱

۲ - کُرد و کُردستان، باسیل نیکیتین. بیروت ۱۹۵۶ - رویه‌ی ۱۲ - ۸

۳ - نك: الأكراد، مینورسکی - ترجمة: الدكتور معروف خزنده دار - بغداد ۱۹۶۸. رویه‌ی ۲۱ -

زبان کردی

زبان کردی یکی از زبانهای بنیادی ایرانی است، و به گمان زیاد از بازمانده‌های زبان مادی است که امروز گردان ایران و ترکیه و عراق و سوریه و لبنان و اردن و شوروی که بیش از ۴۰ میلیون نفر می‌باشند با آن سخن می‌گویند.

هرودوت در تاریخ خود واژه‌هایی از مادیها نقل کرده است که از جمله‌ی این واژه‌ها است:

* sipāko - (سگ ماده) = که در گویش‌های کردی کنونی سگ را: (سپه sipa - سپاک sipāk - سِپلُک slplok - سِپلُت sīg) گویند.

* parāsu - (دنده) - که در کردی هم همین واژه کاربرد دارد.

* asin (آهن) = در کردی نیز همین واژه‌ها کاربرد دارد.

* wazraka (بزرگ) = که در کردی و زورگ wzürg - گورَه gawra و گپ gap گفته می‌شود.^۱

ایران شناس نامی Darmesteter می‌نویسد که: آوستا در زمان مادیها فرود آمده و زبان مادی همان زبانی است که آوستا با آن نوشته شده و زبان کردی را می‌تواند بازمانده و مانده‌ی همان زبان دانست.

مینورسکی زبان کردی را یکی از زبانهای کهن ایرانی و هماهنگ با آوستایی و پارسی‌ی باستان و پهلوی می‌داند و می‌گوید: بدون هیچگونه گمان و تردیدی باید بگویم

۲۲.

۱ - نك: خلاصة تاريخ الكرد و كردستان - محمد امين زكي - بغداد - ۱۹۶۱ رویه‌ی ۶۹ و نك: تاريخ مشرق قديم - حسن پيرنيا - تهران - ۱۳۴۴ - رویه‌ی ۱۶۸ - و نك: الانكرد - مينورسكي - ترجمة معروف خزنده‌لر - بغداد - ۱۹۶۸ - رویه‌ی ۲۱ و نك: كرد و پيوستگي نژادي و تاريخي او - رشيد ياسمي - تهران - ۱۳۱۶ رویه‌ی ۷۳ و نك: فرهنگ فارسي - دكتور محمد معين - تهران - ۱۳۵۶ - رویه‌ی ۴ و نك: تاريخ هرودوت: Herodotus: the Histories: translated by Aubreyde Selincourt: 1959.p.121 برگرفته از فرهنگ ماد - صديق صفی‌زاده - ج نخست - تهران ۱۳۱۶ رویه‌ی ۲۱ - ۲۲.

که زبان کُردی از خانواده‌ی شمال غربی‌ی زبانهای ایرانی می‌باشد. کشمکش و اختلافاتی که بین فارسی و کُردی دیده می‌شود، همانند دگرگونی‌هایی است که میان همه‌ی زبان‌ها و گویش‌های همگانی و بَن مایه دیده می‌شود.^۱

ادموندز، خاورشناس نامی در گفتاری که در مجموعه‌ی جمعیت آسیای مرکزی نوشته‌است، می‌گوید: اکنون بدرستی پیداست که زبان کُردی یکی از زبان‌های کهن ایرانی و از مانده‌های زبان مادی است که دارای ویژگی‌های برجسته می‌باشد. این زبان که در ایران باستان رایج بوده و بوسیله‌ی گردان نگاهبانی شده است، در بین زبان‌های شرق تنها زبانی است که به جز سخن‌ها و گزاره‌های آیینی از آمیزه و چیرگی‌ی زبان عربی به دور مانده و کلمات سازگان و باورداشت‌های آریایی‌ی کهن را حفظ نموده و دارای گویش‌ها و گونه‌های جزیره‌ای است.^۲

در کل زبان کُردی دارای گویش‌ها و گونه‌های گوناگونی بوده است به گونه‌یی که امروزه به شیوه‌ی پنج‌گویش کامل در آمده است که از میان آنها می‌توان: (کرمانجی آپاختری)، (کرمانجی نیمروزی)، (گورانی)، (لکی) و (لری) را نام برد.^۳

گویش‌های کُردی

۱ - گویش کرمانجی‌ی آپاختری (شمالی)

این گویش دارای گونه‌های: بوتانی، بادینانی، بایزیدی، شم‌دینانی، زازایی، قوچانی می‌باشد.

۱ - نك، الاكرد. رویه‌ی ۳۷.

۲ - نك: دودمان آریایی (کُرد و کُردستان) سرلشکر مظفر زنگنه - تهران - ۱۳۴۷. رویه‌ی ۱۵۲.

۳ - نك: درس زبان کُردی - دکتر محمد صدیق مفتی‌زاده - تهران ۱۳۵۶ - رویه‌ی ۴ و مشامیر اهل حق - صدیق صفی‌زاده - تهران، ۱۳۶۰ - رویه‌ی ۱۸ - و: کُردی بیاموزیم - صدیق صفی‌زاده - تهران ۱۳۶۰ - رویه‌ی ۱۳ - و: فرهنگ ماد - صدیق صفی‌زاده - تهران - ۱۳۶۱ - رویه‌ی ۲۴.

برخی از مردم «ماکو»، «ارومیه»، «خوی»، «سلماس»، «شرانی‌های افشار»، «قوچان»، «بجنورد»، «درگز»، «شیروان» و در گیلان برخی از مردم «فاراب»، «رودبار» و در مازندران گردان «نور» و در دماوند گردان «جاوان» و همچنین گردان کردستان ترکیه و سوریه و لبنان و رومیه و بخشی از گردان عراق با این گویش گفت و گو می‌کنند. کهن‌ترین اثری که با این گویش نوشته شده، کتاب «جلوه» و «مصحف‌رَش»^۱ «یزیدیان» است که در سده‌ی پنجم کوچی نگاشته شده است.^۱

واژه‌ی کرمانج kirmānj که کوتاه شده‌ی «کُرد» kurd است، و دیگر «مان» mān که همان «ماننایی» mannāy است که یکی از قبایل ماد بوده‌اند که در سده نهم پیش از زایش در زاگرس فرمانروایی کرده‌اند و در هنگام تشکیل فرمانروایی‌ی ماد به مادها پیوسته‌اند.^۲

۲- گویش کرمانجی‌ی نیمروزی

این گویش دارای گونه‌های؛ سورانی، مکیانی، بابانی، اردلانی می‌باشد. گردان «مهاباد» و «برکان» و «سردشت» و «میاندوآب» و «بانه» و «سقز» و «مریوان» و «جوانرود» و «سنندج» و «شاهین دژ» و «افشار» در ایران؛ و بیشتر گردان «رواندز» و «حریر» و «اریل» و «پشدر» و «کرکوک» و «سلیمانیه» و «پنجوین» عراق با آن گفت و گو می‌کنند. کهن‌ترین اثری که به این گویش در دسترس است، اشعار شاعروانی چون عابدین جاف و ملالیاس و ملاقدور و ملانصور شهرزوری و برخی دیگر در سده‌ی هشتم هجری (کوچی) است.^۳

۱ - نك: همانندی‌ی واژه‌های فارسی و کردی (کرمانجی شمالی) - صدیق صفی‌زاده - تهران ۱۳۵۵ - رویه‌ی ۱.

۲ - نك: مقدمه‌ی شرفنامه - امیر شرفخان بدلیسی - بقلم محمد عباسی - رویه‌ی ۳۶.

۳ - همانندی‌ی واژه‌های فارسی و کردی (کرمانجی‌ی جنوبی) - صدیق صفی‌زاده - تهران - ۱۳۵۵ - رویه‌ی ۵.

۳- گویش گورانی

این گویش دارای گونه‌های: او را می‌ی تخت، ژاوروی، لهونی می‌باشد.
 گردان «ژاورود»، «اورامان تخت»، «نوسود» و «پاوه» در ایران، و گردان «تویلی» و «بیاره» در کردستان عراق با آن سخن می‌گویند. برخی از تیره‌های کرد مانند زنگنه و سیاه منصور و روزیانی و برخی از تیره‌های گوران نیز با این گویش سخن می‌گویند. این گویش در آغاز پیدایش اسلام، زبان شعر و ادب سرایندگان و گویندگان کرد بوده و دورنمایی است از زبان آوستایی و پهلوی.^۱

شمس قیس رازی در کتاب ارزنده‌ی خود (المعجم فی معاییر اشعار المعجم) که در آغاز سده‌ی هفتم کوچی آنرا نوشته است، می‌گوید: خوشترین اوزان فهلویات است که آهنگ آنرا اورامنان خوانند و آوای او را من یا اورامنان نمودار آهنگ مردم سرزمین اورامان کردستان است که به گویش گورانی یا او را می‌سخن می‌گویند.^۲

یادگارهایی که از گویندگان ری به زبان رازی مانده است، این را می‌رساند که زبان مادی تا گستره‌ی ری نیز وجود داشته است و بر اساس یک شیوه و روش طبیعی روستا به روستا و شهر به شهر دیگرگون می‌شده است چنانکه از برخی تکه‌ها جسته جسته از زبان بُن مایه‌ی ساکنین قزوین در سده‌های پیش بدست می‌آید آشکار می‌گردد زبان این شهر نیز زبان مادی یا کردی (یعنی از برگرفته‌های زبان کردی یا خورشاوندان نزدیک کردی) بوده است. شهر همدان نیز دارای همین دسته زبان بوده است و امروز نیز در زبان مردم ساوه و ملایر و نهاوند و نویسکان و برخی دیگر از شهرها و تیره‌های مرکزی و غربی ایران و همچنین شمیران و دماوند و دیه‌های نزدیک تهران، واژگان کردی

۱- همانندی‌ی واژه‌های فارسی و کردی (گورانی) - صدیق صفی‌زاده - تهران - ۱۳۵۵ -
 روبه‌ی ۱. و: واژه‌های همانند در پهلوی و کردی - صدیق صفی‌زاده - تهران - ۱۳۵۰ - روبه‌ی ۵

۲- نك: المعجم فی معاییر اشعار المعجم - شمس الدین محمد بن قیس الرازی - تهران ۱۳۳۵ -
 - ص ۷۸. برگرفته از: فرهنگ ماد - روبه‌ی ۲۶ - ۲۵.

بسیاری وجود دارد.^۱

با آنچه گفته شد، گویش گورانی یا اورامی که تاریخ نگاران و نویسندگان کهن آنرا بهلوی و آثار و ادبیات منظومش را فهلویات نام برده‌اند، از گویش‌های کهن زبان کردی به شمار می‌رود و برخی از نکات و گفته‌های جالب توجه دستور زبان‌های باستانی ایران را نیز در خود حفظ و نگهداری کرده و بر خلاف گویش‌های دیگر ایرانی در بکار بردن کرده‌ها، نام‌ها، گواژه‌ها و گونواژه‌ها، نشانه‌ی (نرینه و مادینه) بکار می‌رود.^۲

۵- گویش لکی

این گویش دارای گونه‌های: کلهری، ایلامی، کوه‌دشتی، شیروانی و گروسی می‌باشد.

گردان «کرمانشاه»، «ماهیدشت»، «کلایلی»، «دینور»، «قصر شیرین»، «کرنده»، «صحنه»، «گهواره»، «همدان» و «نیریز» در ایران، و گردان «خانقین»، «مندلی»، «بدره» و «کوت» در عراق با آن سخن می‌گویند. کهن‌ترین اثری که به این گویش در دسترس است، دیوان سرودهای ملاپیشان است که از سده‌ی هشتم کوچی بیادگار مانده است.^۳

۵- گویش لری

این گویش دارای گونه‌های: فیلی، بختیاری، هفتگلی و سوسنگردی می‌باشد. مردم «دزفول»، «شهرکرد»، «چهار محال»، «پشتکوه»، «خرم آباد»، «الشر»، «الیگودرز» و پیرامون آنها با آن سخن می‌گویند. پیداست هر یک از این گویش‌های محلی با توجه به شیوه‌های زبان‌شناسی دارای گونه‌های جورا جوری است که زبان گفتار ساکنان آن مناطق

۱- مهناحی ماد (مقاله‌ی «سرزمین ماد») شماره‌ی ۲ - سال ۱۳۲۴ - رویه‌ی ۳.

۲- نک: علامت مذکر و مؤنث در کردی - عبیدالله ابوبیان - تیریز ۱۳۴۲ - رویه‌ی ۶ و: همانندی‌ی واژه‌های فارسی و کردی (گورانی) - رویه‌ی ۲.

۳- همانندی‌ی واژه‌های فارسی و کردی (لری - لکی) - صدیق صفی‌زاده - تهران ۱۳۵۵ - رویه‌ی ۱ و ۲.

را تشکیل می‌دهد.^۱

لُر، یکی از تیره‌های کُرد است و تیره‌هایی که در کوهستانهای غربی ایران، از گستره‌ی آسیای صغیر تا خاک فارس، سکونت داشته‌اند، در آغاز اسلام همگی، این تیره‌ها را به نام کُرد می‌خواندند. نام لُر نخستین بار در کتاب‌های اصطخری و مسعودی دیده می‌شود، مسعودی «اللریه» را گروهی از کُردان شمرده و اصطخری هم از «بلاد اللور» سخن رانده است. در آن سده‌ها شهری به نام «لور» در دو فرسخی دزفول آباد بوده و می‌توان گفت که نخست تیره از کُردان که در آن شهر یا نزدیکی‌های آن جای داشته‌اند، به نام «لریه» یا لُر شناخته شده، سپس آن نام به دیگر تیره‌ها نیز سرایت کرده و کوهستانهایی که نشیمن آن تیره‌ها بوده «لُرستان» یا سرزمین لُرها نامیده شده است. بافت هم در سده‌ی هفتم کوچی نام لُر را به یکی از تیره‌های کُرد که در کوهستان بین خوزستان و اصفهان زندگی می‌کردند، نام برده و قلمرویی را که آنان زندگی می‌کرده‌اند به نام «بلاد اللر» یا لُرستان نام می‌برد.^۲

دکتر محمد معین در فرهنگ فارسی (اعلام) می‌نویسد: در ۵۰۰ کوچی یک صد خانواده‌ی کُرد فضولی هم از سوریه وارد شدند و در سرزمین‌های وزرای خورشیدی ساکن گشتند و در آغاز سده‌ی هفتم و هشتم هجری تیره‌های تازه‌ای زیر درفش هزار اسب لُر بزرگ گرد آمدند. همه‌ی این تیره‌ها که از سوریه آمده بودند کوچ کرده‌های کُرد بوده‌اند و در آغاز سده‌ی هشتم ابن بطوطه نزدیک بهبهان و رامهرمز، آنگاه که به سوی پایتخت لُر بزرگ می‌رفته از این کُردان دیدار کرده است.^۳

با آنچه گفته شد لُر شاخه‌یی از تیره‌ی کُرد و گویش لُری یکی از گویش‌های زبان کُردی می‌باشد.^۴

۱ - نك: درس زبان کُردی - جزوه ۱ - رویه‌ی ۵.

۲ - نك: کاروند کسروی - بکوشش یحیا ذکاء - تهران ۱۳۵۶ - رویه‌ی ۲۴۵.

۳ - نك: فرهنگ فارسی (اعلام) - دکتر محمد معین - تهران ۱۳۵۲ - رویه‌ی ۱۸۰۷.

۴ - the luri and Dizfuli Dialects: by Dr. J. M. unveta, 1946, P.112 . 4

آیت الله مردوخ کُردستانی در جلد نخست تاریخ خود می‌نویسد: نزدیکترین گویش‌های کُردی به پهلوی، نخست گویش لُری است. چه جایگاه لرها به مرکز پهلوی کهن خیلی نزدیک بوده است و از آمیزه بایبگانگان هم به دور بوده‌اند، حتا از ملت کلدی و آشور هم چندان اثر پذیر نشده‌اند و تغییر گویش نداده‌اند. پس از لری گویش کلهر به زبان پهلوی نزدیک‌تر است. سپس گویش گوران سپس اورامی و گیلکی و پس از آن کرمانجی، اما گویش گوران و کرمانج به سبب نزدیکی با کلدی و آشور یک اندازه‌یی با واژگان آنها آمیزه گشته که بیشتر واژگان آنها به درستی همان واژه‌ی کلدی یا آشور است.^۱

واژه‌ی کُرد در زبان‌های ایرانی و زبان‌های دیگر

واژه‌ی کُرد در برخی زبانها بدین نام‌ها می‌باشد:

در زبان سومری: گوتی، جوتی، جودی، کوتی، کورتی.

در زبان آشوری و آرامی: گوتی، کوتی، کارتتی، کاردو، کارداکا، کاردان، کارکتان کارداک.

در زبان پهلوی: کورت (کارداک به معنی کُرد)، کورتیک (به معنی کُردی).

در زبان ایرانی: کورتیوی، سیرنی، کوردراها.

در زبان یونان و روم: کاردوسوی، کاردخوی، کاردوک، کُردوکی، کُردوخی، کاردویکای.

در زبان ارمنی: کُردوئین، کورچیخ، کورتیخ، کُرخ، کورخی.

در زبان تازی: کُردی، کاردری، باکارد، کارتاوره، جوردی، جودی.^۲

۱ - نك: تاريخ مردوخ - آيت الله مردوخ - ج ۱ - تهران ۱۳۳۲ رويہ ۴۵.
نك: کُردشناسی - م. لورنگ. تهران ۱۳۴۶ رويہ ۳۸.

پیشینه‌ی شاخه‌های گردان

در کرده‌ی (فصل) دوم و سوم کتاب «خلاصه تاریخ الکرد و کردستان» در زمینه‌ی پیشینه‌ی گردان و شاخه‌های این تیره اشاراتی شده که در زیر چکیده‌ی آن آورده می‌شود:

۱- لولو

گروه «لولو» یا «لولوبوم» که شاخه‌یی از گردان آزارات هستند، در سرزمین‌های: «زهاب - شهرزور - سلیمانیه» می‌نشستند. پس از چندی با گروه «گونی» بهم آمیختند و در خاک سلیمانیه‌ی کنونی با هم بسر بردند و سرزمین «هالمان» را نیز که در نوشته‌های اسلامی به نام «حلوان» یادشده، بدست آوردند.

برخی نبشته‌ها و یادگارهای باستانی که در خاک «کرکوک» و جاهای دیگر بدست آمده، آگهی‌های بسنده‌یی از این تیره‌ی کهن به ما می‌دهد. از آن‌هاست دو سنگ نبشته‌ی باستانی که پروفیسور: ادموندز (Edmonds) پیدا کرده و چگونگی آنها را نیز به نام «دو یادگار باستانی در کردستان» در مجله‌ی جغرافیایی نبشته‌است یکی از آنها در «دریند

گاور» از کوه قره‌داغ بدست آمده و در زمان «نارام سین» پادشاه آکاد نوشته شده و به ۲۷ سده پیش از مسیح بستگی دارد.

دومی در «زهاب» پیدا شده که وابسته به زمان «آنتونیانی» پادشاه دو گروه «لولو» و «گوتی» است و از ۲۸ سده پیش از زایش مسیح یاد می‌کند.

از نوشته‌های وابسته به زمان آشوناسیرپال دوم پادشاه آشور (سده‌ی نهم پیش از مسیح) چنین بر می‌آید که سرزمین لولو خیلی آباد بوده و مردمش از فرهنگ و هنر و پیشه‌بد انسان که باید بهره داشته‌اند. پادشاه نامبرده گروهی از این دسته‌ی مردم شایسته را به آشور برده و کشور خود را از پیشه و هنر و دانش آنان بهره‌ور ساخته است.

دکتر سپایز می‌گوید: برخی از فرمانروایان آشور در سده‌ی ۱۹ و ۲۰ پیش از زایش مسیح، از لولوها بوده‌اند.

در رویه‌ی ۱۸۶ کتاب «تاریخ کهن خاور نزدیک» می‌گوید: پادشاه لولو در زمان سارگن پادشاه آکاد (سده‌ی ۲۸ پیش از مسیح) به نام «لا سیراب» بوده. از سنگ نوشته‌ی «دربندگاور» چنین بر می‌آید که نارامسین پادشاه آکاد (پسر سارگن) (سده‌ی ۲۸ پیش از مسیح)، به خاک لولو لشکرکشی کرده آنجا را گرفته است.

اما در برابر یوش سپاه گوتی تاب پایداری نیاورده، دوره‌ی فرمانروایی‌اش سپری شده است.

در این میان گروه لولو از پرتو پیروزی‌ی گوتی‌ها، آزادی‌ی خود را بدست آورده‌از بند آکاد رهایی یافته‌اند.

در رویه‌ی ۲۱۰ کتاب «تاریخ کهن خاور دور» می‌گوید: پادشاه لولو در زمان نارام سین فرمانروای آکاد، به نام «ساتونی» بوده که از هم‌آورده خود شکست خورده است.

پس از پایان روزگار نارام سین پادشاه آکاد، در نوشته‌های باستانی، از لولوها به تنهایی نام نمی‌برد مگر با گروه گوتی و کاسی و سوباری. اما پس از گذشتن نزدیک به دو هزار سال، می‌بینیم پادشاهان آشور مانند «تیگلات پیلسر - اداد نیراری - توکولتی - نینورتا» با لولوها برخوردهای سخت کرده‌اند. چنانکه آشور ناسیرپال دوم، از سال ۸۸۴ تا ۸۸۰

پیش از مسیح چهار بار به سرزمین لولو لشکرکشی کرد.
در لشکرکشی‌ی نخست، فرمانروای لولو بنام «نور آداد» از مردم بابل بود. چنین
پیداست که لولوها در آن هنگام زیر فرمان بابل بوده‌اند.

بار دیگر از دربند «بازیان» به خاک لولو فرود آمدند و بیش از بیست شهر و دیه را
گرفتند. هنگامی که به شهر (زیمری) پایتخت لولو دست یافتند، پادشاه لولو که آمیخانام
بود به کوه پناهنده شد. به گفته‌ی «اولمستید»، با برخی از سران سپاه و گروهی از
سپاهان، در: دژ: نیسیر - کینبا - پیره مگرون» پناه گرفت. سپاه آشور به سرپرستی‌ی
سلماناسار به سوی آنها تاختند ولی فرجامی نداشت سرانجام کار از راه آشتی در آمدند
و دست از جنگ برداشتند.

آشور ناسیرپال این پیروزی را مایه‌ی سرافرازی‌ی خود دانست و در نزدیکی‌ی
ستون پیروزی‌ی تیگلات پلاसार و توکولتی نینورتا، ستونی به یاد این پیروزی برپاداشت.
سالماناسار دوم نیز در سال ۸۵۹ پیش از زایش مسیح، به سرزمین «زاموآ» لشکر
کشید و تاکوهای «نیکدیم» و «نیکدی ایرا» بشفرت کرد. این دو کوه گمان می‌رود
کوههای «تاسولجه» و «کله زرده» باشند.

این پادشاه در سال ۸۴۴ پیش از مسیح هم به سوی «نامری» که گویا سرزمین «پشدر»
و «سردشت» باشد لشکرکشی کرد و از خاک «زاموآ» به آنجا رفت.

فرمانروای «نامری» که بنام «مردوک مودامیک» بود در برابر او تاب نیاورد و به
کوهستان پناهنده شد.

پادشاه نامبرده در سال ۸۲۹ پیش از مسیح، به سرزمین «کارخی» تاخت و آنجا را
ویران کرد. گمان می‌رود سرزمین «کارخی» نزدیکی‌های شهرزور باشد.

پس از شکست سالماناسار سوم پادشاه آشور (۷۸۳ - ۷۷۳ پیش از مسیح) از:
سادوریس یکم پادشاه اورارتو، خاک لولو بدست ساردوریس افتاد و چندی در زیر
فرمان دولت اورارتو بود.

در میانه‌های سده‌ی هشت پیش از مسیح، خاک «زاموآ» بدست «آپلیا» فرمانروای

آشور افتاد و در پایان این سده، سرزمین نامبرده از سوی آشوری‌ها به «لولوم» نامیده شد. (تاریخ آشور - اولمستید - رویه‌ی ۲۴۵)

سخن کوتاه این که خاک لولو در پایان فرمانروایی‌ی آشوری‌ها، گرفتار تاخت و تاز و بیدادگری‌های آنان بود تا اینکه دوره‌ی پادشاهان ماد فرا رسید و خاک آشور یکباره به دست آنان افتاد.

۲- گوتی

از نام پادشاهان که در کتاب «تاریخ کهن خاور نزدیک» یاد شده، چنین بر می‌آید نخستین پادشاه شاخه‌ی گوتی به نام «آنتاتوم» بوده. این پادشاه در سده‌ی ۳۱ پیش از مسیح میزیسته. با ایلامی‌ها جنگیده و شهر لاگاش پایتختش بوده‌است.

باز هم در همان کتاب بنام پادشاه دیگری از گروه گوتی بنام «لوگال زاکیس» بر می‌خوریم که در سده‌ی ۲۹ پیش از مسیح، فرمانروای اریخ و سومر بوده. از پادشاهان دیگر گوتی، آنتوبانیی است که پیش از سارگون (پادشاه آکاد) بوده و سرزمین‌ها لمان (حلوان) را بدست آورد.

دکتر «هول» در رویه‌ی ۱۸۶ کتاب «تاریخ کهن خاور نزدیک» می‌گوید: سارگن پادشاه آکاد، یا «شارگانی شاری» با پادشاه گوتی به نام «شارلاک» جنگید و او را گریزانید.

دکتر سپایزر می‌گوید از نامهای تاریخی‌ی سومری چنین بر می‌آید که سالیان دراز پیش از بنیادگذاری‌ی فرمانروایی در سومر، گوتی‌ها در آن سرزمین بوده‌اند.

گروه گوتی کم‌کم پیشرفت کردند و دارای زور و نیرو شدند و چندین بار به خاک آکاد تاختند و در میانه‌های سده‌ی ۲۷ پیش از زایش مسیح، از راه نیرومندی نام و آوازه پیدا کردند.

در زمان شارگانی شاری فرمانروای آکاد، کشور نامبرده که گویا در دست فرمانروایان گوتی بوده، به دست پادشاه «اریخ» افتاد و پنج پادشاه از مردم اریخ بیست سال بر آنجا فرمانروایی کردند. سپس گروه گوتی به‌همه‌ی سرزمین آکاد دست یافتند.

فرمانروایی ی گوتی‌ها در این سرزمین‌ها نزدیک دو سده پابرجا ماند. روی هم رفته از بررسی‌های باستان‌شناسی چنین بر می‌آید که کشور سومر و آکاد، روزگار درازی در زیر فرمانروایی ی گوتی‌ها بوده. همچنان که سران نیرومند لاگاش در برابر آنان سر فرود آوردند و به زیر فرمانشان در آمدند.

روزگار درخشان فرمانروایی ی باتیس کوتی در لاگاش به سال ۲۵۰۰ پیش از زایش مسیح، گواه این گفته‌هاست.

سرانجام کار، روزگار فرمانروایی ی گوتی‌ها به دست اتوهیگال پادشاه «اور» سپری شد. گوتی‌ها از آن سرزمین‌ها به سوی کرانه‌های آرات که میهن نخستین آنان بود برگشته و با گروه لولو به هم آمیختند.

جای افسوس است که از سرگذشت دو سده فرمانروایی ی گوتی‌ها یعنی از سال ۲۷۰۰ تا ۲۵۰۰ پیش از زایش مسیح، آگهی‌های بسنده‌یی در دست نداریم و نمی‌دانیم در این دو سده چند تن از آنان فرمانروایی کرده‌اند و نامشان چه بوده. دکتر سپاریز می‌گوید: واپسین پادشاه گوتی در آکاد به نام تیریگان بوده است.

از زمان برچیده شدن فرمانروایی ی آنان به دست پادشاه اور تا نزدیک سده‌ی ۱۳ پیش از مسیح نیز که آغاز نیرومند شدن فرمانروایی ی آشور می‌باشد، سرگذشت آنان خوب روشن نیست و نامشان گاهگاهی با گروه: لولو، کاسای، سوبارو، می‌آید.

اداد نیراری پادشاه آشور (۱۳۱۰ - ۱۲۸۱ پیش از مسیح) در سنگ نبشته‌یی که از او به دست آمده می‌گوید: من سپاه کاسای، گوتی، لولوم، سوباری را سخت شکست دادم و آنها را گریزاندم.

سالماناسار نخست پادشاه آشور (۱۲۸۰ - ۱۲۶۱ پیش از مسیح) که دامنه‌ی لشکرکشی ی خود را تا اورارتو یعنی تا خاک ارمنستان و خانی گالبات کشانید، از فرو و شکوه و زور و دلاوری و کاردانی و ترس آور بودن گوتی‌ها یاد می‌کند و چنین می‌گوید: گروه گوتی که در آسمان این زمان مانند ستارگانی درخشان بودند، نه تنها از زور و نیرو بهره داشتند، بل که از راه دوراندیشی و کاردانی و ورزیدگی و ترس آور بودن نیز زبانزد

همه بودند. این گروه در برابر من سرکشی کردند و به دشمنی و یاغی‌گری پرداختند. سالماناسار نامبرده گوتی‌ها را سخت سرکوبی کرد و بسیاری از آنان را کشت؛ چنانکه خود او می‌گوید:

خون گوتی‌ها در این سرزمین بزرگ از مرز اورارتو تا کموخی (طور هابدین) مانند آب روان ریخته شد.

از این گفته‌ها چنین بر می‌آید که سرزمین یاغی‌گری گوتی‌ها، از ارمنستان تا کوه‌های «تورعابدین» کشیده می‌شده است. روی هم رفته دانسته می‌شود که دامنه‌ها و کرانه‌های آزارات، میهن آنان بوده است.

در جدول پادشاهان که در شهر «نیپور» پیدا شده، نام ۲۱ تن از فرمانروایان گوتی را می‌بینیم.

به‌ترین بهره‌ی که از این بررسی‌ها می‌گیریم، پیشینه‌ی ۳۱ سده جلوتر از مسیح گوتی‌هاست. زیرا چنان که دانستیم، نخستین پادشاه این گروه که به نام «آناتوم» بوده، در سده‌ی ۳۱ پیش از مسیح فرمانروایی می‌کرده است. بنابراین می‌تواند سده‌ی ۳۱ پیش از مسیح را، آغاز کارنامه‌ی (تاریخ) کردها یا مادها دانست و از زمان زایش مسیح به بالاتر را نیز به آن افزود تا پیشینه‌ی این تیره‌ی بزرگ ایرانی تا زمان کنونی نمایان گردد.

۳- کاسی

ایل «کاسی» که به نام «کاسا - کاسو - کاشو» نیز خوانده می‌شوند و در خاک کرمانشاه می‌نشستند، کم‌کم سرزمین‌های خاور بابل را تا رود دجله به دست آوردند. آمی زادوگاه پادشاه بابل که چهارمین پادشاه پس از هامورابی (۱۹۷۷ - ۱۹۵۶ پیش از مسیح) بود، ناگزیر شد برای جلوگیری از گسترش دامنه‌ی تاخت و تاز آنان با ایلام پیمان دوستی و همکاری ببندد (تاریخ کهن خاور نزدیک - رویه‌ی ۱۹۸).

در زمان فرمانروایی «ساموایلونا» پادشاه بابل، کاسی‌ها به بابل تاختند ولی نتوانستند کاری از پیش ببرند.

پس از دو سده دوباره گروه کاسی به کمک لولوها و گوتی‌ها در زیر فرماندهی «گاندیش» فرمانروای نیرومند کاسی، در سال ۱۷۶۰ یا بگفته‌ی دکتر سپایزر، در سال ۱۷۴۶ پیش از مسیح، به بابل یورش بردند و آنجا را گرفتند. در زمان فرمانروایی «ئی گامیل» دولت سومر پایان یافت (۱۷۱۰ پیش از مسیح).

این پادشاه خواست کشور ایلام را بگیرد ولی شکست خورد و برگشت. در این هنگام یکی از سران کاسی بنام «اولام بوریاش» با «ئی گامیل» جنگید و او را شکست داده کشورش را گرفت.

پس از چند سال پادشاه کاسی در بابل به نام «آگوم» سوم که برادر زاده‌ی «اولام بوریاش» بود، واپسین دژ سومری‌ها را نیز که در کنار دریا بود به دست آورد.

پادشاه کاسی پس از این پیروزی‌ها، نام «کاردونیاش» را برای دو سرزمین سومر و آکاد بکار برد و با این نام تازه نزدیک شش سده این فرمانروایی با شکوه و نیرومند پابر جا ماند. (بگفته‌ی سپایزر از سال ۱۷۴۶ تا سال ۱۱۷۱ پیش از مسیح).

گسترش کشور این فرمانروایی، از گسترش کشورها مورابی پیش‌تر بود.

پس از این زمان دراز، گروه کاسی کم‌کم فرّ و شکوه پیشین را از دست دادند و به زادگاه نخستین خود که دامنه‌های آرات باشد برگشتند و در لرستان کنونی جایگزین شدند و تا نزدیکی‌های زایش مسیح و چندی پس از آن هم در خاک لرستان دارای نام کاسی بودند. اما کم‌کم در آن جا این نام روی به فراموشی گذاشت و نام «لر» جای آن را گرفت.

چنانکه دیدیم، این گفته‌ها و نوشته‌ها، پیشینه‌ی کاسی‌ها را تا نزدیک بیست سده پیش از مسیح نشان می‌دهد. اما کتاب «تاریخ ماد» پیشینه‌ی آنان را دست کم به آغاز هزاره‌ی سوم پیش از مسیح می‌رساند و با آغاز پیشینه‌ی دو گروه «لولو» و «گوتی» همزمان می‌سازد (زویه‌ی ۱۶۲ تاریخ ماد).

۴ - سوباری

این نام نخستین بار در یک سنگ نبشته‌ی زمان فرمانروایی «لوگال آنی موندو» پادشاه سده‌ی «۳۰ پیش از مسیح» به گونه‌ی «سویبر» دیده شده.

در نبشته‌های وابسته به زمان نارامسین، بگونه‌ی «سوبارتیم».

این نام در روزگاران گذشته، نمودار کشور پهناوری بوده از مرزهای باکور باختری (شمال غربی) ایلام تا کوههای «آمانوس» - آمانوس نام کوههایی است در آسیای کوچک، در باختر رود فرات میان اسکندر و نه و آتنه - ولی پس از چندی درباره‌ی گروهی از گردان به کار رفته که همان گروه سوباری باشد.

هامورابی این نام را درباره‌ی گروهی به کار برده که آزادانه در سرزمینی زندگی می‌کرده‌اند. این گروه در نوشته‌های آشوری به نام «سوبارو» یادشده. روی هم رفته از نبشته‌های باستانی چنین بر می‌آید که گروهی به نام «سوبارو» در بین النهرین و سوریه و آسیای کوچک می‌زیسته‌اند (شاخه‌های بین النهرین - سیایزر).

گروه سوباری چندین بار با ارتش آشور جنگیده‌اند. تیگلات پیلریم، در سده‌ی یازدهم (۱۱۱۰ - ۱۱۰۰ پیش از مسیح)، به یکی از شهرهای بزرگ سوباری که به نام «شریش» بود تاخت و نزدیک بود آنجا را بگیرد. اما سوباری‌ها به کمک کارتی‌ها و موشکی‌ها دلیرانه جنگیدند و دشمن را از آنجا راندند.

در این گفت و گوها دیدیم که سرآغاز پیشینه‌ی این گروه از گردان نیز به سه هزار سال پیش از مسیح می‌رسد و با آغاز تاریخ لولوها و گوتی‌ها و کاسی‌ها همزمان می‌گردد. در آغاز جلد دوم کتاب «تمدن هخامنشی» نوشته‌ی باستان شناس نامی «علی سامی» چاپ سال ۱۳۴۳ (از رویه‌ی ۵ به بالا) می‌نویسد: باستان شناسان در سال ۱۳۲۸ در غار بیستون و تمته نزدیکی‌های سنگ نبشته‌ی بیستون، پاره‌یی ابزارهای سنگی مانند: پیکان - سر نیزه - کارد سنگی یک لبه و دو لبه - ابزارهای ویژه‌ی تراش - پیدا کردند که پیشینه‌ی آنها را میان سی تا سی و پنجهزار سال دانسته‌اند ... گروه دیگری از باستان شناسان ایرانی امریکایی، در کرمانشاهان و سرزمین‌های باختری ایران، ابزارهایی به

دست آوردند که آنها را وابسته به ده هزار سال پیش دانسته‌اند.

در رویه‌ی ۵۶ و کتاب «زمان زردشت» نوشته‌ی پروفیسور کارتراک، برگردان کیخسرو کشاورزی چاپ سال ۱۳۴۵ می‌نویسد: به تازگی دکتر رابرت بریدوود R. Braidwood وابسته به گروه خاور شناسان دانشگاه شیکاگو، کاوش‌هایی در «جامور» که دهکده‌یی است در تپه‌های گردنشین باکور (شمال) عراق نزدیک مرز ایران، انجام داده. این دهکده دیر زمانی در زیر خاک بوده. هنگامی که آزمایش‌های رادیو کاربون روی ابزارهای بازمانده‌ی ویرانه‌های آن دهکده انجام گرفت، به خوبی روشن شد که این کالاها وابسته به نه هزار (۹۰۰۰) سال پیش از مسیح است.

از این رودو بخش پژوهش‌های باستان شناسی در می‌یابیم که پیشینه‌ی مردم پیرامون آرات خیلی زیاد است و دست کم، زمانهایی را نزدیک به ۳۱ سده و ۶۵ سده و ۹۵ سده پیش از مسیح نشان می‌دهد.

۳۱ سده یادآور پیشینه‌ی لولوها و گوتی‌ها و کاسی‌ها و سوباری‌هاست.

۶۵ سده یادآور زمان زردشت است.

۹۵ سده نمودار زمان کیومرث بنیادگذار خاندان آریایی است که نخستین دودمان

پیشدادی‌یان می‌باشد.^۱

پرت و پلا در باره‌ی نژاد کردان

شادروان مراداورنگ در کتاب گردشناسی‌ی خود از رویه‌ی ۶۸ به آن‌ور می‌نویسد: در اینجا با یک رشته پرت و پلا روبرو می‌شویم که کردان را از گروه جن و شیطان می‌خواند یا از نژاد دیو می‌شمارد. باید ترجمه‌ی ساده‌ی این گونه سخنان را نیز که به زبان تازی است و در کتاب «گرد و پیوستگی نژادی و تاریخی او» از رویه‌ی ۱۰۹ به بالا یاد شده‌بنویسیم و پاسخ آنها را بدهیم. اینک آن پرت و پلاها:

«افزون بر این خبر که «الاکراد طائفة من الجن» محمد افندی درباره‌ی ریشه‌ی نژادی‌یِ گرد می‌نویسد:

گفته شده است ریشه‌ی گرد از جنّ است و گردانی که بر روی زمین هستند، یک چهارمشان از جنّ می‌باشد. زیرا گردان از نژاد بلقیس هستند و بلقیس به گفته‌ی همه‌ی تاریخ‌نویسان، مادرش جنّی بوده. و ابومعین نسخی در «بحرالکلام» می‌گوید: آورده‌اند که جنّیان به سراپرده‌ی سلیمان پیغمبر راه یافتند و به زنان سراپرده دست درازی کردند؛ از آمیزش با آنان گردان پیدا شدند. در آغاز شرفنامه (رویه‌ی ۲۱) می‌نویسد: برخی دانشمندان گفته‌اند: - الاکرداد طائفة من الجن کشف الله عنهم الغطاء - یعنی: گردان گروهی هستند از جن. خداوند پرده از آنان برگرفته است. و نیز گوید: به گفته‌ی برخی تاریخ‌نویسان دیو با آدم زناشویی کردند و گردان از آنان پدید آمدند (رویه‌ی ۲۲) مسعودی در «مروج الذهب» (چاپ باریبه‌ی دومنار جلد سوم، رویه‌ی ۲۵۱)، در گفت و گوهایی که از ریشه‌ی گرد می‌کند چنین می‌گوید: برخی بر آنند که گردان از فرزندان کنیزان سلیمان پسر داود هستند. هنگامی که فرمانروایی از دست سلیمان بیرون شد، شیطان بکنیزان او روی آورد. آنان که پرهیزکار بودند پناه به خدا بردند و رهایی یافتند و کنیزکانی که ناپرهیزکار بودند به آن اهریمن تن دادند و از او بار گرفتند.

چون خداوند کشور را بار دیگر به سلیمان بخشید، به کنیزانی که از اهریمن آبتن شده بودند و بار نهاده بودند، نگاه کرد و فرمود: - اکرِدُوْهُنَّ اِلَى الْجِبَالِ وَالْاودية - یعنی آنان را برانید و دور کنید و به کوهها و دره‌ها سر دهید. پس کنیزان را با کودکانشان در کوهها جای دادند. رفته‌رفته نژاد آنها زیاد شد و گردان از آنان پدید آمدند.

در تاج‌العروس می‌نویسد: گویند گروهی از عرب بر سلیمان یاغی شدند و به خاک عجم گریختند. به کنیزکانی برخورد کردند که کسی آنها را برای سلیمان خریده بود. از این کنیزکان گردان پدید آمدند.

بی‌گمان گردان پاک نژاد که پرورده‌ی دامن مادرانی پاک و دلیر و آزاده هستند، از این پرت و پلاها که نشانه‌ی بی‌دانشی‌یِ گوننده است، آزرده می‌شوند.

اما جای هیچ‌گونه آزرده‌گی ندارد. زیرا به هم بافنده‌ی این پرت و پلاها برای سلیمان پیغمبر هم آبرویی نگذاشته و سراپرده‌ی او را لکه‌دار و بدنام کرده است.

هنگامی که کسی به این اندازه گستاخ و بددهن و بی‌شرم باشد که چنین یادگارهای ناروایی از خود به جا گذارد، هر آینه سخنانش در خور این نخواهد بود که آدم از آنها رنجش پیدا کند و آزرده دل بشود. باید از دانشمندانی گله کرد که این چهرنده‌ها را در کتاب خود آورده‌اند. افسوس به تاج‌العروس که با آن نام زیبا دارای این سخنان نازیباست. افسوس به مسعودی‌ی بلند آوازه که این‌گونه جرأت و پرت‌ها را در کتاب خود جای داده. خدا بیامرزد نویسنده‌ی کتاب شرفنامه را که به نام زنده کردن پیشینه‌ی کُردان، از روی سادگی دسته‌گلی به آب داده و او هم این پرت و پلاها را در کتاب خود آورده است.

روی هم رفته کاری است که از دست رفته و تیری است که از شست رفته. باید بررسی کرد و پاسخ داد تا دانسته شود ریشه‌ی نژادی‌ی کُردان، والاتر و بالاتر از آن است که با این سخنان پوچ و بی‌مایه آلودگی پیدا کند و درخشندگی‌ی دیرین خود را از دست دهد.

در این جا نخست باید کمی از جن و دیو و اهریمن (شیطان) سخن ببرانیم و چگونگی‌ی آنان را بنمایانیم. زیرا هر کدام از آنان معنی‌ی ویژه‌ی دارد که وابسته به خود آدمیان است. اما در اندیشه‌ی بیشتر مردم، جور دیگر نمایان شده که با جهان آدمی دوری و جدایی دارد. جن در زبان تازی به معنی‌ی پوشیده و پنهان و نادیدنی است. بچه را که در شکم مادر است چنین می‌گویند. یعنی پنهان و نادیدنی. در کتاب آسمانی‌ی قرآن می‌فرماید: «و اذ اتمم اجنة فی بطون امهاتکم» سورة النجم = یعنی: هنگامی که شما بودید پنهان در شکمهای مادرانتان.

شاید کُردان را از این رو جن خوانده‌اند که برخی از آنان برای راهزنی در پشت تپه‌ها و سنگها پنهان می‌شده‌اند و ناگهان از کمینگاه به در آمده با چستی و چالاکی به راهگذارها یا به دشمنان می‌تاخته‌اند.

شاید هم از این راه آنان را به نام جن یاد کرده‌اند که بیشترشان در کوهپایه‌ها و دور از

شهرها زندگی می‌کرده‌اند و کمتر در شهرها دیده می‌شده‌اند.
گفته شده است دیوها با آدمیان زناشویی کرده‌اند و گردان از آنان پدید آمده‌اند!
باید دانست که دیو به جز آدم بدو گمراه و گمراه کننده چیز دیگری نیست.
در شاهنامه‌ی فردوسی می‌گوید:

تو مر دیو را مردم بدشتاس کسی کو ندارد به یزدان پارس
چون معنی‌ی جن و دیو را دانستیم، اکنون به گفت و گو درباره‌ی معنی‌ی اهریمن
(شیطان) می‌پردازیم.

شیطان دو جور معنی دارد. یکی آدم گمراه و بی‌دین و فریب کار است. چنان که در
سوره‌ی (بقره) آیه‌ی ۱۴ می‌فرماید: «و اِذَا خَلَوْا اِلٰی شِیَاطِیْنِهِمْ قَالُوا اَنَا مَعَكُمْ» یعنی:
مردمان بی‌دین هنگامی که می‌روند نزد اهریمنان خود، به آنها می‌گویند ما با شما هستیم.
معنی‌ی دوم شیطان، نیروی بداندیشی است که آدم رامی‌لغزاند و به سوی بدکاری
می‌کشانند. چنانکه در آیه‌ی ۳۵ سوره‌ی (بقره) فریب خوردن آدم و حوّا را از پندار بدکار
درونی نمایان می‌سازد و می‌گوید: «فَاَزَلَهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَاَخْرَجَهُمَا» یعنی: پس لغزانید
آن دو را اهریمن درونی از آن جا یعنی از بهشت و بیرون کردشان از آن.
پس از این یادآوری‌های کوتاه، اکنون داستان را از سر می‌گیریم و به هر یک از آن
سخنان سُست و نابخردانه پاسخ می‌گوئیم:

گفته شده است ریشه‌ی گرد از جنّی‌یان است و یک چهارم گردان روی زمین از جنّ
می‌باشد. زیرا از نژاد بلقیس هستند و مادر بلقیس جنّی بوده است.
چنانکه می‌بینیم خود این سخنان با هم ناسازگار هستند. اگر ریشه‌ی گرد از جن است
چگونه سه چهارم را کنار می‌گذارند و یک چهارم را از فرزندان بلقیس و از جنّی‌یان به
شمار می‌آورد؟

درباره‌ی بلقیس، زن سلیمان باید یادآور شویم که سلیمان و زنش کلیمی بوده‌اند،
بنابراین این خوب آشکار است که فرزندان‌شان نیز در پرتو راه و روش و زبان خودشان
پرورش یافته‌اند و کلیمی شده‌اند. یعنی از آنان گرد پدید نمی‌آید. اگر هم جنّی باشند، در

شمار کلیمیان خواهند بود و به آن گروه بستگی خواهند داشت.
از دُرّافشانی‌های ابومعین نسفی در بحر الکلام است که جنّی‌یان به سراپرده‌ی
سلیمان دست یافته‌اند و از آمیزش آنان و کنیزکانِ سراپرده، کُردان پیدا شده‌اند.
اگر چه گناه این سخنان ناروا برگردنِ گوینده است ولی اگر برخی مردان نادرست،
مانند جنّ یعنی پنهانی به سراپرده‌ی سلیمان راه یافته و به زنان و کنیزکانش دست درازی
کرده باشند، خوب آشکار است که فرزندان آنان کلیمی خواهند بود و در شمارِ همان
مردم خواهند آمد و خردمندانه نیست که به آنان نام کُرد گذاشته شود. زیرا سلیمان پسر
داود در سرزمین او رشلیم بوده و دم و دستگاه شاهانه داشته و به بنی اسرائیل
فرمانروایی می‌کرده. بنابراین درباریان و گماشتگان و زنان و کنیزکانش همه کلیمی
بوده‌اند و راه و روش دین خود را داشته‌اند.

با آن چه گفته شد، اگر از سوی درباریان یا گماشتگان سلیمان به زنان و کنیزکانش
دست درازی شده باشد، خوب روشن است فرزندانِی که از آنان زائیده شوند، پرورده‌ی
خود آنان و مانند خود آنان خواهند بود و به مردمی دیگر و نژادی دیگر بستگی نخواهد
داشت و دگرگونی نخواهند یافت!

یعنی آدم و تخم و نژاد و پیکره و راه و روش همان است و در میان همان مردم که بنام
گروه بنی اسرائیل هستند گم شده‌اند - روی هم رفته راست و دروغ این سخنان به گردن
گوینده‌ی نخستین و نویسنده‌ی نخستین است.

در شرفنامه نوشته شده است: برخی دانایان گفته‌اند کُردان گروهی هستند از جنّ، که
خدا پرده از آنان برگرفته است.

نویسنده‌ی شرفنامه ندانسته است که این گونه سخنان از دانایان نیست بلکه از
مردمان بی‌وصل گردد مایه و ساده است. زیرا آدم دانا هرگز سخنی نمی‌گوید که دور از
سنجش خرد و دانش باشد.

آدم دانا می‌داند همه‌ی مردم جهان از آدم پدید آمده‌اند. یعنی پدر و مادرشان از
آدمیان هستند. خدا هم همین جور فرموده و به همین سان جهان آفرینش را سر و سامان

داده است. بنابراین اگر کسی در این میان پیدا شود و قانون سازمان آفرینش را نادیده بگیرد و گردان را از مردم دیگر جدا کند و آنان را از گروه آفریده‌های خیالی پندارد که پرده از رخ برداشته و به میان مردم آمده‌اند، نیک پیداست چنین کسی از هوش و خرد و دانش بی بهره است و گفته‌هایش به جز زیان هیچ‌گونه سودی نخواهد داشت.

باز هم شرفنامه دسته گل دیگری به آب داده می‌گوید: برخی تاریخ‌نویسان برآنند که دیو با آدم زناشویی کرده و تیره‌های گردان از آنان پیدا شده‌اند!

خدا پیامرزد نویسنده‌ی شرفنامه را که خیلی ساده بوده و ندانسته است این سخن ناروا به خود او هم بر می خورد. زیرا خود او نیز گرد بوده و به ویژه نخستین کسی است که به سال ۱۰۰۵ کوچی مانگی (هجری قمری) درباره گردان کتاب نوشته است؛ نیازی به این نداشت که اینگونه سخنان پوچ و سبک و زنفده و ناروا در کتاب خود بیاورد و بهانه به دست مردم بدهد.

بی‌گمان گوینده‌ی این سخن خردناپذیر، خود هم ندانسته چه می‌گوید. یعنی همان جوری که گفتیم معنی‌ی دیو را ندانسته و آن را جانوری شاخ و دُم‌دار در کوه و دست پنداشته است. روی هم رفته این پرت و پلاها که نشانه‌ی بی‌دانشی‌ی گوینده است، در خور بررسی و داوری نیست و دریای نژادی‌ی گردان هم بالاتر از آن است که با این پوزه‌ها پلید شود و رنگ و بوی و مزه‌ی آن دگرگونی پیدا کند.

از دُرّافشانی‌های مسعودی بود که گردان از فرزندان کنیزکان بدکار سلیمان پسر داود هستند! یعنی هنگامی که فرمانروایی از دست سلیمان بیرون رفته، شیطان به اندرون او راه یافته با کنیزکان هم بستر شده است. چون خداوند دوباره کشور را به سلیمان برگردانده، در کنیزانی که از اهریمن آبتن شده‌اند، نگاه کرده فرموده است: *أَكْرِدُو هُنَّ إِلَى الْجِبَالِ وَالْأَوْدِيَةِ*: یعنی: آنان را برانید به کوه‌ها و دره‌ها.

خدا پیامرزد کسانی را که زبان و خامه‌ی خود را در لکه‌دار کردن مردم به کار می‌برند و به آبروی آنان می‌زنند می‌رسانند.

من نمی‌خواهم از سراپرده‌نشینان سلیمان پشتیبانی کنم و آنان را از این بدنامی‌ها

برکنار نشان بدهم ولی می‌گویم چون سلیمان و مردم کشورش همه کلیمی بوده‌اند، بنابراین اگر خدای نخواستہ چنین چیزی بوده و مرد شیطان یا دیو خویی از همان مردمان به کنیزکان او دست درازی کرده، بی‌گمان فرزندان که از آنان زائیده شوند، برابر راه و روش پدر و مادرشان کلیمی خواهد بود و خردمندانه نیست که آنان را از جرگه‌ی بنی اسرائیل جدا کنند و به نام‌گرد بخوانند. روی هم رفته هر چه باشند به پدر و مادرشان می‌چسبند و به زبان آنان سخن می‌گویند و نمی‌توانند زبان پدر و مادری خود را رها کنند و زبان دیگری یاد بگیرند و بنام مردم دیگری خوانده شوند.

چیزی که در نوشته‌ی مسعودی شگفت‌آور می‌باشد، با تازی سخن گفتن سلیمان است. در آن جا که برای راندن کنیزکان بدکار به کوه و دشت، فرمان می‌دهد و می‌گوید: «اَکَرْدُ و هَن» یعنی: برانید آن‌ها را:

شگفت در این است سلیمان که عبری زبان بوده، چگونه در اینجا به زبان تازی، سخن گفته است؟ هیچ باور کردنی نیست این مرد بلند آوازه‌ای اسرائیلی در سرزمین عبری زبان به تازی سخن بگوید و واژه‌ی ناآشنا و شگفت‌آوری به زبان بیاورد که در هیچ جا پیشینه ندارد و خود تازیان هم آن را به کار نبرده‌اند.

مسعودی در این جا خواسته است برساند نام‌گرد از همان ریشه است که واژه‌ی «اَکَرْدُ و هَن» از آن آمده. این واژه از ریشه‌ی «کُرد» به معنی دور کردن و راندن است. اما در کتاب‌های تازی نمی‌بینیم که آن را به باب افعال ببرند و مانند سلیمان پیغمبر واژه‌ی «اَکَرْدُ و هَن» از آن بسازد.

تاج العروس می‌گوید: «کارِده» به معنی طارِده و دافعه. می‌گویند واژه‌ی کُرد از آن آمده! باز هم از تاج العروس است که می‌گوید گروهی از عرب بر سلیمان یاخی شدند و به خاک عجم گریختند. در میانه‌ی راه به دسته‌یی از کنیزکان برخورد کردند که کسی آنان را برای سلیمان خریده بود. از این کنیزکان کُردان پدید آمدند!

اگر گفته‌های تاج العروس درست باشد، فرزندان که از کنیزکان پدید آمده‌اند، بی‌گمان به پدران و مادران خود بستگی خواهند داشت. یعنی کنیزکان در خانه‌ی سلیمان

بار بر زمین نهاده‌اند و در آن خانواده آن بچه‌ها را پرورانده‌اند و بزرگ کرده‌اند. بنابراین خوب آشکار است که خوی و رفتار مردم آن سرزمین را خواهند گرفت و در جرگه‌ی آنان به شمار خواهند آمد. روی هم رفته هر چه بوده‌اند، به پدر و مادرشان کشیده‌اند. یعنی عرب یا کلیمی شده‌اند. خردپذیر نیست آنان را از نژاد پدری و مادری جدا کنند و به نام‌گرد بخوانند.

در اینجا به این گفتار پایان می‌دهیم و باید بگوئیم چنین سخنان پوچ و کودکانه‌ای به مانده‌ی هذیان است و به پایه‌ی ازجمند گردان که پیشینه‌شان چند هزار سال از سلیمان پسر داود بالاتر می‌رود، هیچگونه بستگی ندارد.^۱

۱ - نك: گردشناسی. م، اورنگ. تهران ۱۳۴۶. از رویه‌ی ۶۸ به آن ور.

آغازینه

ترانه‌ی کُردی از نگرش پساوند (قافیه) واج‌های واپسین دو مصراع یکسان و هم قافیه می‌باشد و گونه‌های فراوانی را دارا است. ترانه‌ی کُردی کهن‌ترین بخشی از ادب فولکلور در ادبیات کُردی می‌باشد. این هنر از زمان‌های بسیار کهن رواج داشته است. درباره‌ی این که کدامین ترانه کهن‌تر و عمرش درازتر است دوگانگی وجود دارد. برخی بر این باورند که ترانه‌ی چوپان (گورانی شوان *gorānī šuwān*) کهن‌ترین گونه‌ی ترانه‌ی کُردی می‌باشد، زیرا چوپانی از دیرباز در میان ایل‌های کُرد رواج داشته است و حتا هم‌ریش از ترانه‌ی کشاورز (گورانی جووتیار - *gorānī jōyār*) درازتر است. برخی دیگر بر این باورند که ترانه‌ی کار، کهن‌تر است و برخی نیز ترانه‌ی کیش (گورانی نایینی - *gorānī āyīnī*) یا آیینی را کهن‌تر دانسته‌اند. زیرا نگردان از دیرباز دارای کیش‌هایی بوده‌اند؛ (از جمله‌ی این ادیان: زردشتی - یارسان - ایزدی - را می‌توان نام برد) که در آن با آه‌وره مزدا به راز و نیاز پرداخته‌اند و این خود گویای راستی‌ی این باور است.

گونه‌های ترانه‌ی گُردی

ترانه‌ی گُردی گونه‌های گونه‌گونی را دارا می‌باشد. برپایه‌ی بخش بندِیِ برخی: ترانه‌ی گُردی به چند گونه‌ی زیر است:

۱ - ترانه (گُورانی - gorānī):

واژه‌ی گورانی (ترانه) بسته شده به گوران، نام یکی از ایل‌های مهم گُرد است، که مردم آن پیروکیش یارسان بوده و دارای آداب و ادبیات ویژه هستند. آثار منظوم گورانی، کهن‌ترین گونه‌ی ادبیات گُردی را تشکیل داده است و همه‌ی آن‌ها ده هجایی می‌باشد و چون هر کدام ملودی‌یِ ویژه‌ی دارد به این سبب این نام در زبان گُردی گسترش یافته و هر شعر هامیانه‌ی را که با ملودی‌یِ ویژه خوانده شود گورانی می‌گویند. لازم به یادآوری است که بخش بیشتر آوستا (کتاب آسمانی‌ی حضرت زردشت - درود بر او باد -) نیز شامل اشعار هجایی می‌باشد.

۲ - بیت (به‌یت - bayt) (نغمه)

بیت عبارت است از داستان‌های حماسی - عاشقانه - اجتماعی - اخلاقی و عرفانی که به شیوه‌ی نظم و نثر ساخته می‌شود. اشعار بیت گاهی هجایی است و گاهی یک مصراع از بیت ممکن است درازتر و یا کوتاه‌تر از مصراع قبلی باشد.

بیت از بندهای گونه‌گون ساخته شده است. در برخی از آن‌ها خواننده‌ی بیت که در گُردی به آن (به‌یت بیژ - bayt - hēž) می‌گویند. ممکن است چند مصراع از آن را در آخر هر بند تکرار کند که در فرجام شکلی از ترجیع بند به وجود می‌آید.

گونه‌ی بیت‌ها که برای رساندن مضمون و مفهوم گفتاری، شیوه‌ی نثر مانند دارند در اصطلاح بیت خوانان «مناجات - münājāt» نامیده می‌شود. ولی بیشتر بیت‌ها منظوم است و ملودی‌یِ ویژه بخود دارد.

۳- لاوک (lāwuk)

از آهنگ‌های شاد گُردی و جدا شده‌ی از «بیت» می‌باشد.

۴- دیلوك (dlok)

ترانه‌ی ویژه‌ی سماع و عروسی

۵- لاژا (lāzā)

گونه‌یی آهنگ ویژه است و احتمال می‌رود از واژه‌ی (raẓān - رازنه‌نین) به معنای لالایی گرفته شده باشد.

۶- باریتی (bārītī)

گونه‌یی آهنگ.

۷- حیران (ḥayrān)

یکی از آهنگ‌های جدا شده‌ی «بیت» می‌باشد.

۸- قاتار (qatār)

گونه‌یی ترانه.

۹- باهار (bahār)

هنگام فرا رسیدن این فصل که آغاز نوروز می‌باشد این ترانه خوانده می‌شود.

۱۰- زاده شدن (la - dāyik - būn)

هنگام زاده شدن کودک خوانده می‌شود.

۱۱ - خورشیدی (xoršidi)

گونه‌بی آهنگ شاد

دوست و برادر مترجمم جناب آقای محمد قاضی در یادمان نامه‌ی خود یکی از بیت‌های مشهور گُردی را به نام «لاس و خزال» چکیده‌وار آورده که در این جا بایسته است برای آشنایی با بیت (نغمه)‌های گُردی چکیده‌بی از آن نوشته شود:

«داستان زاده شدن لاس پسر محمود خان بالک از خاتون پریزاد، دختر یکی از خانان گُرد، حماسه‌ی بکر و دل‌انگیزی است! خان بالک که جوانی دلیر و مغرور است به روایت اوسکارمان، با خاتون پریزاد، دختر یکی از خانان رقیب، عروسی می‌کند. محمود خان بالک در ده خاتون پریزاد، روزی که به گونه‌ای ناشناس از کنار چشمه می‌گذشته دختری می‌بیند به زیبایی‌ی ماه که گویا خود خاتون پریزاد بوده و کوزه‌ی آبی از چشمه برگرفته بوده و به خانه می‌برده است. جوان به یک دل نه سد دل عاشق دختر می‌شود و به او اظهار عشق می‌کند، ولی ناسزا می‌شنود و بی‌اعتنایی می‌بیند. جوان تعقیبش می‌کند و در واپسین دم که دختر می‌رفته است تا از او جدا گردد و به اندرون‌هی خانه برود، جوان تهدیدش می‌کند که: خواهی دید، آخر تو را خواهم گرفت. چند ماه بعد که پدر محمود خان بالک به خواستگاری خاتون پریزاد می‌رود تا او را برای پسرش از پدر دختر بستاند، دختر به این وصلت رضا می‌دهد، بی آن‌که بداند داماد همان مزاحم و پرتوقعی است که از لب چشمه تا در خانه در تعقیبش بوده و آخر هم بی‌ادبانه تهدیدش کرده بود.

حروس و داماد را دست به دست می‌دهند و به پرده می‌فرستند، ولی داماد با وجود ظاهر پرشور و فربنده‌اش به دلیلی نامعلوم هیچ‌اعتنایی به حروس نمی‌کند و شب زفاف در سردی و سکوت می‌گذرد.

از آن پس هم این ماجرا هر شب تکرار می‌شود و شمار آن از ماه و سال می‌گذرد. همه از این نوع رفتار در حیرتند و حروس را نیز آن رو نیست که انگیزه‌ی این بی‌اعتنایی را از داماد پیرسد.

تا اینکه روزی شایع می‌شود که در بیشه‌های کناره‌های ده، شیری پیدا شده‌است و گاوهای روستاییان را می‌درد و می‌خورد. همه از دست آن جانور درنده به ستوه می‌آیند و شیرمردی پیدا نمی‌شود که دفع شرّ کند. خان بالکِ جوان، خود داوطلب جنگ با شیر می‌شود زره می‌پوشد و خنجر به دست ره به بیشه می‌نهد. همه نگران جان او هستند، و بیش از همه، زن کام نگرفته‌اش بیمناک است. شیر و شیرمرد در میدان نبرد به جان هم می‌افتند و بیشه از غریویشان به لرزه در می‌آید. ساعت‌ها می‌گذرد. آنان که در بیرون بیشه بیش از خود حریفان نبرد نگران بودند و بی‌صبرانه انتظار می‌کشیدند، به تصور این‌که خان جوان طعمه‌ی شیر شده‌است دل افسرده و مأیوس به خانه‌های خود بر می‌گردند و تنها خاتون پریزاد است که می‌ماند و می‌خواهد بداند بر سر شوهر خونسردش چه آمده‌است.

هوا کم‌کم تاریک و بیشه خاموش می‌شود. خاتون پریزاد که خود دلِ شیر دارد به درون بیشه می‌رود و به دنبال زنده یا مرده‌ی شوهرش می‌گردد. شیر را می‌یابد که در خون خود غلتیده و خان جوان با جامه‌ی پاره پاره و تنِ خون‌آلود بر پشت پهن او لمیده‌است. خاتون پریزاد از تپش‌های قلب شوهرش می‌فهمد که او هنوز زنده‌است، و در ضمن توانسته‌است مردانه شیر را از پای درآورد. از شادی گل از گلش می‌شکفتد، لیکن ناگهان پنداری به دلش راه می‌یابد: چند سال است که زن این مرد شیرافکن شده و با این همه از او بوی مردانگی به مشامش نخورده‌است چرا به... نمی‌داند!...

خاتون پریزاد به گمان این‌که خان از زیادی تلاش و تکاپو به خواب رفته‌است هشیار نیست درصدد معاینه‌ی جسمانی او بر می‌آید ولی خان که در خواب نیست و از هنگامه‌ی ورود همسرش به بیشه زیر چشمی مواظب او بوده‌است اینک پس از مدت‌ها، به خود آمده و می‌چشمساز زیبایش را می‌گیرد و در یک دم پشت شیر حجله‌گاه آنان می‌شود.

و چنین است که زه (نطفه‌ی) لاس بر پشت شیر بسته می‌شود....

در گفت و گوی دلدار و دلبر (عاشق و معشوق)، یعنی لاس و خزال، که بخش منظوم

داستان است، مایه‌ی شعر به اوج می‌رسد:

عاشق می‌گوید: «آه، خزال زیبا، نه پیمانت پیمان است، و نه عهدت استوار و نه ایمانت

درست است. من به خاطر تو به کوهستان‌های بلند رفتم و دسته دسته سوسن

و لاله‌ی کوهی برای تو چیدم و با ابریشم دکان بستم و دسته گلی ساختم.

کاروانی از خرید گندم باز می‌گشت، من آن گل‌ها را با آن کاروان برای تو

فرستادم. نمی‌دانم گل‌ها به تو رسیده است یا نه.

خزال می‌گوید: «لاس، من این جور گل‌ها را از تو نمی‌پذیرم، چون از گل‌های قله‌ی سه‌ند

و کوه «قزن» و از گل‌های دره‌ی «زرزا» و دره‌ی «تشوه‌له» و دره‌ی «بران» و

چشمه‌ی «خدا» در میان آنها نبود. تو برای فراهم کردن آن گل‌ها زحمتی

نکشیده و راهی نرفته بودی.»

لاس می‌گوید: «هزیز دلم، چه کنم، رودخانه‌ها طغیان کرده و پل‌ها شکسته بودند، و من

هم شناگری نبودم که بتوانم از گرداب‌های ژرف بگذرم. خدا خانه‌ی ایلات را

ویران کند که با گله‌های گوسفند و بز و بزغاله‌شان سر آن گله‌ها را کنده بودند.

از این گذشته، عشق و عاشقی که تنها به من و تو بستگی نداشته است: پسران

و دختران حمزه آقا بیش از من و تو به عشق و به زندگی دلبسته بودند و پیش

از من و تو گل‌های آن بیلاق‌ها را چیده و به هم هدیه کرده‌اند.»

خزال می‌گوید: «لاس، دلم را خون‌گردی. از این گل‌ها قدری به سینه‌ی خود بزن و بیا از

جلوی خانه‌ی ما گذر کن و مرا صدا بزن! دخترها تو را خواهند دید و خواهند

گفت: هزار ماشاالله! لاس بالک چه جوان زیبایی است!»

در جایی دیگر که خزال خود را با همه‌ی بودش به عاشقش پیشکش می‌کند در

وصف خود بدین گونه داد سخن می‌دهد:

«ای لاس رعنایم، من این گیسوان پرچم‌آسای خود را برای تو پرورده‌ام، گیسوانی که

به لطافت ابریشم دکان‌اند. این پوشش رخسار را فرا راه تو داشته‌ام، هزار و هفتصد فرشته آن را پیشاپیش تو می‌کشند، رخساری که همچون ماه تابان به زمین و آسمان روشنی می‌بخشد. این ابروان را برای تو پرورده‌ام، باید به بهای کشور هند برای آنها رنگ و رسمه بخری. این چشم‌ها را برای تو سُرْمه کشیده‌ام، گویی دو ستاره‌ی سحرند که از دیار افشار و عجمان طلوع می‌کنند و هر هاشقی که به آنها بنگرد گناهانش در روز واپسین بخشوده است. این گونه‌ها را برای تو پرورده‌ام، گویی دو فانوسند که در دربار سلطان عثمانی روشن‌اند و منشیان شایسته در پرتو آنها خامه بر رویه‌ی کاغذ می‌دوانند و به چار دولت نامه و فرمان می‌نویسند. این بینی را برای تو پرورده‌ام، مگر نیز ایاز دانا سراز راز آن در آورد! این دندان‌ها را برای تو پرورده‌ام، هر دانه از آنها گوهری است و هر گوهر همپای کشورهای کشمیر و ایران. این زنخدان همچون سیب زرینم را برای تو پرورده‌ام، دلم نمی‌آید که آن را به دست یک زرگر ناشی بسپارم، باید گوهرشناس ماهری باشد تا نرم نرمک و بی آن که آن را آزار بدهد به محکش بزند. این گردن چون شیشه‌ی گلاب را برای تو پرورده‌ام تا از عطر آن دماغ جانت را معطر کنی. این سینی‌ی سینه‌ام را برای تو آراسته‌ام؛ یک جفت لیموی نارس در آن گذاشته‌ام و بر آنها پارچه‌ای از حریر کشیده‌ام، و سنجاق سینه‌ام هم کلید این گنج نهان است، کلیدی کار هشرخان.

چند خال سیاه نیز همچون خط نوشته در بین سینه‌ی منند که من آنها را بی‌کمکِ مُلا و فقیه می‌خوانم: الف‌اند، میم‌اند، خط قرآند، این قامت رعنا را نیز برای تو پرورده‌ام، گویی شاخه‌ی ریحان یک ساله است که شبانگاه آبش داده‌اند و با نخستین پرتوی سپیده دم، قطرات شبنم بر آن نشسته‌است. آه ای لاس رعناي من، عمر من، بیا تا کسی نفهمیده تو را می‌بوسه بدهم!»

در یکی دیگر از بیت‌های گُردی «بیت مَم و زین» یک جا، کاکه مَم در وصف خاتو-

زین چنین می‌سراید:

«خاتو زین من، بانوی نازنین من، ماه شب اول تو را دید و حسودی‌اش شد. اندیشید

آن قدر به خود و برود و خود را بیاراید تا از تو زیباتر بشود. بیچاره، چارده شب تمام هر

چه زور داشت زد و هر چه از دستش بر می آمد کرد، ولی چون دید که رنجش بی‌هوده و تلاشش بی‌فرجام بوده است از شب پانزدهم به آن ور، دیگر از خود آرایی خسته شد، می‌غصه خورد و زرد شد و لاغر شد و آب شد... و عجباً که هزاران سال است هنوز این آزموده را می‌آزماید و از ور نمی‌رود....»

«توما‌بوا»ی گردشناس نیز بر این باور است که ترانه‌ی بُن پایه‌ی گردی گونه‌های جوراجور دارد؛ ترانه‌هایی هستند که ویژه‌ی شب می‌باشد و در روز خوانده نمی‌شود. برخی، ویژه‌ی کودکان بوده و یا ترانه‌ی بزرگتران جدا است. ترانه‌های پیرمردان با ترانه‌های جوانان از هم سوا می‌باشد. ترانه‌ی درون‌کوه‌ها (کوهستان) با ترانه‌ی دشت و سرچشمه جداست. ترانه‌ی سپیده و نیمه روز و شب جدای از هم است و هر کدام در هنگام خود خوانده می‌شود.

استاد «عثمان شاربازی» یکی از پژوهشگران بنام کرد ترانه‌های گردی را به گونه‌های زیر بخش کرده است:

- ۱ - ترانه‌ی کار (kār)
- ۲ - ترانه‌ی شبان (šüwân)
- ۳ - ترانه‌ی کشاورز (jûryâr)
- ۴ - ترانه‌ی آهنگ (âhang)
- ۵ - ترانه‌ی سبک (sük)
- ۶ - ترانه‌ی آهسته و کند (hêmin - u - xaw)
- ۷ - ترانه‌ی آرامش (dâmir kandinawa)
- ۸ - ترانه‌ی لالایی (lây - lāy)
- ۹ - ترانه‌ی دوشیدن (berî)
- ۱۰ - ترانه‌ی کودکان (mindallân)
- ۱۱ - ترانه‌ی محبت و مهر (dildârî)
- ۱۲ - ترانه‌ی میهنی (nîştimânî)

۱۳- ترانه‌ی طنز و شوخی (gāllā - u - gap)

۱۴- ترانه‌ی طبیعت (srūšt)

یکی دیگر از دانشمندان گُرد روسیه بنام «حاجی جندی» ترانه‌ی گُردی را به سه گونه‌ی بن پایه‌ی زیر بخش کرده است:

۱- ترانه‌ی کار (kār)

۲- ترانه‌ی عشق و مهر (awln - u - dīdār)

۳- ترانه‌ی طبیعت (srūšt)

وی هم چنین براین باور است که هنر شعر در ترانه‌ی گُردی چند بخش است:

۱- چهار سطری: (م-م-ن-م)

۲- مثنوی و دوبیتی: (ر-ر-د-د)

۳- مصرع نخست و پایانه‌ی آن‌ها هم قافیه است: (ی-س-ک-

ل-ی)؛ به ویژه اگر ترانه سرایی به تنهای بخواند از این گونه سود می‌جوید.

به باور و بر اساس پژوهش ایشان، چه گونه‌گی‌ی حرف زدن (نجوای) عاشق و معشوق (دلداد و دل‌بر) در ترانه‌ی گُردی از هم سوايند: برای نمونه پسر دلداد (عاشق) با پیشوند (و- n) و دختر دلبر (معشوق) با پیشوند (ی- ē) هم دیگر را فرا می‌خوانند. نمونه‌های این پسوندها: های ل ل ل (lē - lē - hāy) و ویژه‌ی دلبر، های ل ل ل (lō - lō - hāy) و ویژه‌ی دلداد.

در برخی هنگام نیز چند واژه در آغازینه‌ی ترانه بیش از یک بار تکرار می‌شود. گاهی

نیز به شیوه‌ی ترجیع‌بند و ترکیب‌بند است. گاهی با هم آمیزه می‌گردد.

برخی از واژه‌های آغازینه‌ی ترانه‌ها:

هاه هاه (hāho - hāho) - تو - تو (taw - taw) - جان - جان (jānē - jānē)

هاه - هاه (hāhē - hāhē) دَل ل ل ل (lē - lē - dālē) - دَل ل ل ل (lō - lō - dālō) - وِی -

وِی (wayē - wayē) - وِیل - وِیل (waylo - waylo) - وِیدل - وِیدل (waydīl - waydīl)

- دِیْ یُ (daynyo) های های (hay - hay) - هِوا - هِوا (hēwā - hēwā) - امان - امان (amūn - amūn) - ادن (ēdin) و ...

استاد «بیمار» از دانشمندان بنام گُرد در دستنویس خود ترانه‌ی گُردی را به ده گونه‌ی زیر بخش نموده است:

۱ - دِیلانی (dīlāne)

ترانه‌ی رژه‌ی عروسی.

۲ - زِیمار (zīnar)

ترانه‌ی شیون است.

۳ - نارین (آتشین) (nārīn)

ترانه‌ی هنگام عروس آوردن است.

۴ - دیوُرک (dīwrok)

گونه‌ی ترانه که بسیار کهن است. این ترانه همراه با تنبور خوانده می‌شود.

۵ - لاوک (lāwuk)

ترانه‌ی شاد

۶ - بسته (basta)

به تمامی ترانه‌های سبک دلدادگی گفته می‌شود. و بیشتر پس از ترانه‌ی «مقام» می‌آید.

۷ - مقام (maqām)

به مقام باختَر مشهور و آوازی ویژه است برای گونه‌های ترانه‌ها و با اشعار می‌آید.

۸ - سوز (soz)

ترانه‌ی آیینی و درویشانه است.

۹ - بند (band)

به آن گونه ترانه‌هایی گفته می‌شود که در حکایات کهن آمده است.

استاد «جمیل روز بیانی» درباره‌ی پیدایش ترانه‌های گُردی در یکی از نوشتارهایش براین باور است:

«پیداست اسم برخی از ترانه‌های گُردی هم‌رسان خیلی دراز است، برای نمونه (قار - qatār) شاید از واژه‌ی (گاتا) گرفته شده باشد و در آن هنگام با همان اسم گاتا نامبرده شده باشد. (هوره) هم از ترانه‌های ویژه‌ی عبادت و ستایش (اهوره مزدا) بوده است. (کلهری) نیز از (کله آهورایی) از ترانه‌های گزیده‌ی آهورا بوده است. غیر از این‌ها ترانه‌ی (خورشیدی) تاکنون گواه بر این دارد که در هنگام دمیدن آفتاب خوانده شده است و به اسم راز و نیاز و رجاء آمده است. زیرا می‌بینیم در برابر این ترانه، ترانه‌ی خاوکر (xāw - kar) داریم که برای خواب و در هنگامه‌ی خواب خوانده شده است.»

یکی دیگر از پژوهشگران و دانشمندان گُرد به نام استاد «محمود زامدار» در پژوهش‌های خود ترانه را به دو بخش بُن پایه‌ی زیر بخش نموده است:

۱ - ترانه‌ی فولکلوری (Folklor)

این ترانه بیشتر در روستاها و شهرها در میان کشاورزان و مردم عامی رواج دارد و عمری دراز دارد و خود بر چند گونه است:

الف: ۱ - دو مصرعی مانند:

bnê sar dîlm nâskapanjakat
hûwuşênim ka ba agrijakat

بنی سر دلم ناسکه په‌نبه‌که‌ت
باوه‌شینم که به‌ته‌گریجه‌که‌ت

برگردان:

دست نازکت را بروی دلم بگذار
و با گیسوانت با دم یزن.

ب - ۱: سه مصرعی:

jûta zullî bardânawu
ba bãy Olîwa daxulânawa
kona brinm dakûllânaw

جووته زولفت به‌ردانه‌وه
به‌بای عیشوه ده‌خولانه‌وه
کونه‌برینم ده‌کولانه‌وه

برگردان:

دو گیسوی خود را پریشان کردی
با باد عشووات می‌چرخید و
زخم کهنه‌ام را تازه می‌کرد.

ج - ۱: دو بیتی (چهار مصرعی):

la sar mälla rrmāwakam
latak bānga kužā wakam
lasar dîwārî bēzārîm
nāwt haya nāzār akam

له‌سر ماله‌رماوه‌که‌م
له‌ته‌ک بانگه‌کوژاوه‌که‌م
له‌سر دیواری بیزاریم
ناوت مه‌یه‌نازاره‌که‌م.

برگردان:

بر بام خانه‌ی ویرانم
با نجوای خاموشم
بر دیوار بیزاری‌ام
نامت نقش بسته نازنین من.

و نیز پنج، شش، هفت و هشت مصرعی هم در ترانه‌ی فولکلوری رواج دارد که بوسیله‌ی ایقاع و آواز ترانه کم و زیاد می‌شود.

د - ۱: شیوه‌ی نثر (په‌خشان paxšān)

هنری است به مانده‌ی: (لاوک - حیران - هوره...)

ه - ۱: گونه‌هایی نیز همراه با شعر هنری و کلاسیک، برخی هنگام نیز با شعر فولکلوری همراه است، به سان: (مقام و ترانه‌ی نو)

و - ۱: گونه‌ی دیگری به شیوه‌ی شعر و نثر می‌باشد مانده‌ی: (بند و بیت) که گونه‌های زیر را هم به خود اختصاص می‌دهد:

۱ - و - ۱: ترانه‌ی کودکان (mindāllān)

۲ - و - ۱: ترانه‌ی سماع و شادی (šāyî - u - hullparrkê)

۳ - و - ۱: ترانه‌ی عزا و سوگواری (šîwan: âqamîra - zîmûr - çamarî)

۴ - و - ۱: ترانه‌ی عشق و دلدادگی (dildarî)

۵ - و - ۱: ترانه‌ی کیش (âyînî)

۶ - و - ۱: ترانه‌ی دخترانه (kêçana)

- ۷- و - ۱: ترانه‌ی پسرانه (kurrāna)
 ۸- و - ۱: ترانه‌ی طلبه‌گی (mindallānî hujra)
 ۹- و - ۱: ترانه‌ی رمضان (rramazān)
 ۱۰- و - ۱: ترانه‌ی عروسی و داماد (bûk - u - zāwā)
 ۱۱- و - ۱: ترانه‌ی وطنی، سیاسی و انقلابی (nîştimānî, rrāmyārî - u -)
 (şorrşgerrāna)

نمونه‌های ترانه‌ی انقلابی:

azādî xwênîdawā	نازادی خوینی دهوی
babê rranj das nākawê	به‌بی ره‌نج ده‌س ناکه‌وی
mirdin larrêgay aw dā	مردن له‌رینگه‌ی نه‌و دا
dast hamû kas nākawê	ده‌ست هه‌موو که‌س ناکه‌وی
ballām zor kas ha nāwî	به‌لام زور که‌س به‌ناوی
aw uîş daka -u- nāşyawê.	ئه‌و ئی‌ش ده‌کاو نانیه‌وی.

برگردان:

آزادی خون می‌خواهد

بی‌رنج می‌سر نشود

مرگ در راه او

نصیب هر کسی نمی‌گردد

اما کسانی از نام او

سوء استفاده کرده و براستی دشمن اویند.

۱۲- و- ۱: ترانه‌ی مولود خوانی (mawlûd - xwêlî)

۱۳- و- ۱: ترانه‌ی دانش آموز (مدرسه) (gorânî - quîshîyân)

۱۴- و- ۱: منلوج (manaloj)

۱۵- و- ۱: ترانه‌ی دوره‌گردها (qaraj - u - domakân)

۱۶- و- ۱: ترانه‌های کار

که خود بر چند بخش است:

۱- ۱۶- و- ۱: ترانه‌ی کشاورز (jutyâr)

۲- ۱۶- و- ۱: ترانه‌ی کوبیدن (دستار) (dastâr): |دستار وسیله‌ای است که با آن

گندم و دانه‌ها را می‌کوبند. | (ترانه‌ی ویژه‌ی آسیاب کردن غلات).

۳- ۱۶- و- ۱: ترانه‌ی آسیاب (asîyâw)

۴- ۱۶- و- ۱: ترانه‌ی بُرغُل کوبیدن (sawârkûtînuwa): |بُرغُل یا برغول یا

بلغور؛ گندم نیم کوفته و آتشی که با گندم نیم کوفته درست کنند. |

۵- ۱۶- و- ۱: ترانه‌ی درو کردن جو (jonî)

۶- ۱۶- و- ۱: ترانه‌ی کارگر (krêkâr)

۷- ۱۶- و- ۱: ترانه‌ی بقال و پارچه‌فروشی (haqâll - u - dêwara - u - kutâll)

(Froş)

۸- ۱۶- و- ۱: ترانه‌ی شکارچیان و صیادان (rrâwkarân)

۹- ۱۶- و- ۱: ترانه‌ی درو کردن (drwêna)

این ترانه را به هنگام درو کردن و گروهی می‌خوانند.

۱۰- ۱۶- و- ۱: ترانه‌ی شبان (şûwân)

این ترانه را چوپانان در صحرا بیشتر همراه با نی لبک می‌خوانند.

۲- ترانه‌ی ملی (milly)

این گونه ترانه در شهرها کاربرد دارد زیر تأثیر فولکلور بُن پایه و آهنگ بیگانه قرار

گرفته است. آوازهای ملی با آهنگ بیگانه و با استفاده از ابزارهای موسیقی اروپایی، مانده‌ی (کلارینت - اوکوردیون - ساکسیفون ...) همراه است و این گونه ترانه که در بین کشاورزان و روستائیان رایج است با ترانه‌ی هم‌گونه‌ی خود که در میان قشر سرمایه‌دار رواج دارد، جدایی‌ی بسیاری را دارا می‌باشد.

۳ - ترانه‌ی تصنیف (dānrāw) (سرود)

این گونه ترانه در شهرها کاربرد دارد و در روستا کمتر و شاید هیچگاه رواج نداشته باشد. این گونه ترانه بیشتر همراه با موسیقی می‌آید. گاهی هم مانده‌ی ترانه‌ی فولکلوری در میانه‌ی مردم پخش می‌شود. ولی جدایی‌ی بسیاری با گورانی فولکلوری بن پایه‌دارد و عمر آن نیز بسیار کوتاه است و فوری نیز پایان می‌یابد.

جای افسوس دارد اگر ترانه‌ی بُن پایه‌ی کردی به این شیوه یا هر شیوه‌ی نوری دیگر به کار برده شود و رواج پیدا کند کم‌کم ترانه‌ی بُن پایه‌ی کردی که از زمان‌های کهن رایج بوده است به فراموشی سپرده می‌شود و این هنر اصیل که هنر آباء و اجدادی‌ی سرزمین ایران بزرگ است، جز نامی از آن پابرجا نخواهد ماند. لذا امید است با شیوه‌های نو، ترانه‌ی بُن پایه‌ی ایرانی (کردی) نیز هرازگاهی به کار گرفته شود و از یاد نرود.

نام ترانه‌ها و ابزارهای موسیقی سنتی‌ی کردی در اشعار شاعران کرد: در اشعار شعرای کرد گونه‌ها و بخش‌های ترانه‌ها و ابزارهای موسیقی کردی (ایرانی) دیده می‌شود؛ شاعر زنده یاد کرد، احمد خانی (نویسنده‌ی نخستین فرهنگ کردی) در چکامه‌ی مشهور خود (مَم و زین) این گونه سروده است:

majmar kirlyān ha ħud-u- ħanbur

مه جهمر کریان به عود و عنبهر

būn jūmla mašūml jān muġattar

بوون جومله مه‌شامی جان موعه تهر

rrāmšgar-u-xošnawā-u-xošdang

(رامشگەر) و (خوښه‌وا) و خوشه‌نگ

šāysta-u-xošqumāš-u-xošrrang	(شایسته) و خوش قوماش و خوش رنگ
havdang hīnak ba sawtê sâzān	هه‌فده‌نگ هه‌ک به سه‌وتی (سازان)
hamdang hīnak ba faxr - u- nāzān	هه‌مده‌نگ هه‌ک به فه‌خر و (نازان)
mūqantī-u-kamānča, ħud-u-tanbūr	موغەنتی و (که‌مانچه)، (عود) و (تنبور)
čang -u-daf-u-zurrā-u- santūr	(چه‌نگ) و (ده‌ف) و (زورنا) و (سنتور)
ħuššaq-u- nawā -u- ħarāqī-u- awj	(عوشاق) و (نوا) و (عراقی) و (هوج)
vēkrrā dakirin barrāstī zawj	فیکرا ده‌کرن به راستی زه‌وج
āwāza - u - šuġba - u - maqāmāt	(آوازه) و (شوعبه) و (مقامات)
bê Parda - u - moġjīz - u karāmāt	بی‌پرده و مو‌عجیز و کرامات
zāhīr ko dabūn ž nāy - ē - gūrdān	زاهیر کو‌ده‌بوون ز (نای) گوردان
qāratgarī ħaqīl - u - dīn - u - īman	قاره‌نگه‌ری عه‌قل و دین و ایمان

برگردان:

با عود و عنبر همه گرد آمدند
و مشام جان‌ها جمله‌گی معطر شد
(رامشگر) و (خوشنوا) و خوش نوا
(شایسته) و خوش قماش و خوش رنگ
هفت صدا با آهنگ (سازان)
هم آوا هستند با فخر و (ناز)
(مقتی) و (کمانچه) و (عود) و (تنبور)
(چنگ) و (ده‌ف) و (دهل) و (سنتور)
(عشاق) و (نوا) و (عراقی) و (اوج)
همه با هم به راستی هم‌نوا می‌شوند؛
(آوازه) و (شعبه) و (مقامات)

بی‌پرده و با معجزه و کرامات هستند.
از (نای) گردان همه دور هم گرد می‌آیند
و غارت‌گر عقل و دین و ایمان هستند.
شاعر مبارز کُترد، زنده یاد «قانع» نیز این گونه سروده است:

māma xelli ha bēy, xalkî kām xēlli
cîtlê wûnbûwa, hamjora wēllî
wulim: bābaghyān, dillim wûn bûwa
ay to nāzānî, ka bo kwê çûwa?
pêkanî wulî: māma dill gştīmān
asûrrêtawa bo dûwāy nêştīmān
tozêrrāwasta hāngî hikam bo
hîxunawa nûw sînay tangî xoi
nawî la sîmşālî lahawāy hay dîll
hay dill hay nāmard, hay nās kwak, gull
ka panjay jûllān har yak hawāyê
gwēm girt kawlasar bûzm-u- şorînay
har yaka dangê haryak hawāyê
çopi çamarî maqāmî way way
gā mîlā mîlā, tawê tal - u - bal
gā laylî laylî hawāy lāy mēgal
tawê xringa tawê āy nuxşûn
gā çawarraşê - u - bazmî şanaw şān
tawê sêpêyî gûhawāy lāytrûn

مامه به خیر بی‌ی، خه لکی کام خیلی؟
چیت لی وون بووه، به مجوره و بلی؟
ووتم: بابە گبان، دلم وون بووه
ئه‌ی تو نازانی، که بوکوی چوو؟
پێکه‌نی وونی: مامه دل گشتمان
ئه‌سوورته وه بو دووای نیشتمان
توژی راهه‌سه بانگی بکه‌م بو
بیخه نه وه ناوسینه‌ی ته‌نگی خوت
نوی له (شمال) له هه‌وای (هیدل)
هه‌یدل هه‌ی نامه‌رده‌ی ناسک وه ک‌گول
که په‌نچه‌ی جوولان هه‌ربه‌ک هه‌وایی
گویم گرت که‌وته سه‌ربه‌زم وشوری (نه‌ی)
هه‌ربه‌که ده‌نگی هه‌ربه‌ک نه‌وایی
(چوپی چه‌مه‌ری) مه‌قامی (وه‌ی وه‌ی)
گا (مینامینا) ناوی (تەل و بەل)
گا (له‌بلی له‌بلی) هه‌وای (لای می‌گه‌ل)
تاوی (خرنگه) تاوی (نای نه‌خشان)
گا (چاوه‌ره‌شی و به‌زمی) (شانه‌وشان)
تاوی (سی‌بی‌بی) گاهه‌وای (لای ران)

gā haysūwār haysūwār huzmî rrüy maydān گا (هه‌ی سواره‌ی سوار) به‌زمی رووی مه‌یدان
 gā sawza sawzatāwtāwê bayrān گگا (سه‌وزه سه‌وزه) تار تاوی (حه‌بران)
 gā hūk - u - xas û hamî žin hēnān گا (بووک و خه‌سو) به‌زمی (ژن هینان)
 xūwî krdawa, giržî damārlm خاوی کرده و مگرژی ده مارم
 kawtawā hîrm, yārî dildārim که‌ونه‌وه بیرم، یاری دلدārim
 kizkiz boy gryām, tātawāwî kird کز کز بوی گریām، تا ته‌ واوی کُرد
 zanî pašewum, şmšālî lā bird. زانی په‌ شپۆم، شمشالێ لا برد

برگردان:

همو خوش آمدی، بگویی از کدامین ایلی؟
 چه گم کرده‌ای که این‌گونه آواره‌ی دیار شده‌ای؟
 گفتم: پدرجان، دلم گم گشته
 مگر تو نمیدانی دلم کجا رفته‌ست؟
 خندید و گفت: همو، دل ممه‌ی ما
 به دنبال وطن در تکه‌پوست
 اندکی تحمل کن تا او را صدا بزنم
 و دلت را به اندرونه‌ی سینه‌ی تنگت بازگردانند
 آنگاه (نی) را برداشت و آهنگ (ای دل) را نواختن آغازید:
 ای دل ای نامرد، ای لطیف به مانده‌ی گل
 آن‌گاه که انگشت‌هایش را به حرکت در آورد هر کدام آهنگی را نواختند
 هر کدام صدایی و نوایی
 گوش فرا دادم در حالی که بزم و شور (نی) را آغازیده بود

همچنین رقص (چپی چَمَری) ^۱ و مقام (وای وای) را

۱ - این گونه رقص، یکی از بن پایه‌ترین رقص‌های کهن‌کردی می‌باشد. موسیقی و رقص در کردستان، با هم پیوندی بسیار نزدیکی دارند. زندگی‌گردان از دیر زمان به گونه‌ی عشیره‌یی بوده و زنان کرد در مسئولیت‌های زندگی با مردان هم بهره‌مندند، از این رو حجاب در بین زنان عشایر، کاربرد نداشته است. به همین سبب در مراسم رقص، زن و مرد با آزادی‌ی کامل گرد هم حلقه‌زده و دست‌های همدگر را می‌گیرند و به پایکوبی می‌پردازند. در رقص‌های کردی گاهی دسته‌یی از مردان و زمانی گروهی از زنان به تنهایی و برخی هنگام گروهی از مردان و زنان به گونه‌ی همه‌گانه شرکت دارند. در هر یک از رقص‌های گروهی یک نفر که پیش از همه به حرکات رقص‌های کردی آشنا می‌باشد و بهتر از دیگران می‌رقصد، زل راهنمای رقص را بر دوش می‌گیرد. او نخستین نفری است که در صف رقصندگان می‌ایستد و دیگران در کنار او به ردیف قرار می‌گیرند. و به گونه‌ی همه‌جانبه رقص‌های کردی را چویی (çopi) می‌نامند. وجه تسمیه (چویی) از دنبال کردن و کاری را ادامه دادن گرفته شده است. و از دو واژه می‌باشد. چوو (çû) به معنی (رفتن) و پی (pê) به معنای (پا) است. و در کل به معنای رفتن و یا حرکت پا می‌باشد. در این رقص نفر نخست رهبری گروه را بر دوش دارد و به او «سەر چوپی کێش» (sar çopi kêş) می‌گویند. یعنی: رهبر رقص. شروع رقص نیز با او خواهد بود سر چوپی کش دو دستمال رنگین در دست می‌گیرد. دستمال دست راست آزاد و در هوا حرکات جالبی دارد و دستمال دست چپ در دست او و نفر دومی است که در کنارش می‌رقصد.

بقیه‌ی افراد گروه بدون دستمال، دست همدیگر را گرفته و در کنار هم و به گونه‌ی پیوسته حرکت می‌کنند. تمامی افراد گروه به گونه‌ای بنیادین پیرو حرکات نفر نخست بوده و با ریتمی نمایان به انجام رقص می‌پردازند.

در رقص‌های کردی حرکات پا و بدن چنان ظرافت و ریزه‌کاری‌هایی دارد که انجام آن‌ها نیازمند به آشنایی و تمرین فراوان است. سازهای همراهی‌کننده با رقص‌هایی که در هوای آزاد انجام می‌گیرد دهل و سُرنا است. رقص‌هایی که در هوای بسته مانند اتاق و بیشتر با شرکت زنان انجام می‌شود، بوسله‌ی «دایره» و «دوزله»، دایره و سُرنا یا دایره و کمانچه همراهی می‌گردد. در رقص‌هایی که دو گروه زن و مرد با هم شرکت دارند، مردها و زن‌ها به اندازه‌ی یک در میان کنار همدگر قرار می‌گیرند. این پیوستگی‌ی رقص را به کردی «گه‌نم و جو» (ganîm - u - jo) یعنی گندم و جو می‌نامند.

در کردستان مرسوم است که رقص‌های گونه‌گون را با همگونی‌ی ویژه و پشت سر هم انجام دهند. این همگونی همیشه پاس داشته می‌شود و برخی به گونه‌ی گروهی دور کامل این رقص‌ها را اجرا می‌کنند.

با پایان هر دور رقص، نفر سر چوپی کش نیز هوض می‌شود و جای خود را به نفر پس از خود می‌دهد. رقص نخست چویی حرکات سنگین و آهسته دارد و رقص‌های بعدی به دنبال هم تندتر و پرهیجان‌تر می‌شود. متر یک ملودی‌های همراهی‌کننده‌ی رقص کردستان دوتایی یا سه‌تایی است. رقص‌هایی که در جایی بسته انجام می‌گیرد به وسیله‌ی سازهایی که صدای ضعیف دارند

همراهی می‌گردد. در انجام رقص، آواز نیز وجود دارد و زُل خواندن بیشتر بر دوش نوازنده‌ی سازهای ضربی است. بُن پایه‌ترین و کهن‌ترین رقص‌های گُردستان گونه‌ی پی‌درپی و انجام رقص‌های زیر است:

۱ - گه‌ریان (garryān): دور زدن و راه رفتن.

۲ - خان امیری.

۳ - چوپیی. (čopi)

۴ - فنا پاشایی (Fatāpāšayi): سه باره؛ سه دفعه

۵ - ژنانه (žnāno): زنانه.

اکنون به شناخت این رقص‌ها می‌پردازیم:

۱ - گه‌ریان؛ (garryān): گشتن

«گه‌ریان» در زبان گُردی به معنی گشتن و راه رفتن است. رقص گریان رقصی است سنگین و آهسته که ریتم آن به تدریج تند می‌شود. ملودی رقص کمابیش در تمام گُردستان یکسان شناخته شده است. نخستین حرکت با پای راست شروع و با هر ضرب دهل حرکت پاها عوض می‌شود. افراد گروه رقص حالتی شبیه به راه رفتن دارند. پس از زمانی کوتاه که از انجام سنگین آن گذشت، تمپوی رقص تندتر، و با هیجان بیشتر، ادامه می‌یابد.

از مهم‌ترین عواملی که در رقص «گریان» می‌توان درباره‌ی آن سخن گفت این‌که:

۱) ملودی این رقص دو بخش است که بخش دوم پشت بند بخش نخست است؛

۲) بخش نخست از دو فیگور و بخش دوم نیز از دو فیگور تشکیل می‌شود.

ساز اجراکننده‌ی ملودی «کُژن» و «دوزله» و گاهی هم «کمانچه» است و برای ساز ضربی همراهی کننده از «دهل» و «دایره» استفاده می‌کنند.

این رقص بیشتر دارای متریک دوتایی و گاهی هم سه‌تایی است.

فاصله‌ی موجود در ملودی این رقص در حدود سوم است. ولی در فیگور پایانه یک پرش چهارم در آن وجود دارد.

۲ - خان امیری؛ (xānamī):

رقص خان امیری از رقص‌های بسیار مشهور در مناطق گونه‌گون گُردستان است.

گرچه اجرای آن در نقاط گونه‌گون، شیوه‌های جوراجوری دارد. ولی مشکل کلی‌ی ملودی و چگونگی اجرای رقص در همه جا به شیوه‌ی یکسان و واحد انجام می‌گیرد. گونه‌ی ویژه‌ی این رقص در کرمانشاه به «جلو شاهی» شناخته شده است. در این رقص حرکت با پای راست شروع شده سه بار پاشنه‌ی پای راست به زمین می‌خورد. سپس پاها به ترتیب عوض شده و حرکتی مانند راه رفتن انجام می‌دهد. درباره‌ی ویژگی‌های همه جانبه ملودی‌ی این رقص این‌که ملودی‌ی آن از دو بخش درست شده است که هر بخش شامل دو فیگور است.

فیگورهای بخش نخست تکرار یکدیگرند. فیگورهای بخش بعدی به یک درجه بالاتر حرکت کرده و فیگور پایانه در حقیقت نقش فیگور پایانه‌ی ملودی را بر دوش می‌گیرد.

سازهای اجراکننده‌ی ملودی‌ی این رقص بیشتر «سرنا» و «نرمه نای» و گاهی نیز «کمانچه» است. برای سازهای ضربی‌ی همراهی‌کننده کما بیش از دهل یا دایره استفاده می‌شود. میزان یا دوره‌ی ریتمیک این ملودی دوتایی است. اندازه‌ی موجود در ملودی‌ی رقص خان امیری به چهارم دست می‌رسد.

۳ - چوپیی (čopl)

چوپیی رقصی است ساده و کاملاً یک نواخت. از آنجا که آغاز و انجام حرکت رقص هر دو با پای چپ انجام می‌گیرد، رقص مزبور به همین جهت «چوپیی» نام گرفته است. در این رقص بدن با حرکت پاها جلو و پس کشیده می‌شود. افراد گروه رقص، بازوها را به بازوی یکدیگر می‌اندازند، به گونه‌یی که شانه‌هاشان به هم می‌چسبد، در فرجام بدن آن‌ها در کنار هم حرکت خواهند کرد. اسم دیگر این رقص «له بلان» (leblan) است. در این رقص شانه‌ها نیز همراه حرکت پاها حرکتی ستونی دارد. ملودی‌ی این رقص از یک بخش خود فرمان ساخته شده که دارای دو فیگور سد در سد همان است.

ملودی در سراسر رقص، شامل اجرای دایم و پایایی این دو فیگور است، فقط گاهی نت‌های زینت به ملودی افزون می‌شود. ساز اجراکننده‌ی ملودی‌ی این رقص بیشتر سرنا یا نرمه نای است. ساز ضربی‌ی همراهی‌کننده بیشتر دهل یا دایره است. ملودی‌ی این رقص نیز، مانند بیشتر ملودی‌های رقص گردستان دارای میزان دوتایی است.

۴ - فتاپای شایی (سی جاز): Fatā Pāyāyī

واژه‌ی «سی جاز» (sejāz) در گردی به معنی «سه باره است». در این رقص پاها سه بار با سرعت زیاد به سوی بالا حرکت می‌کنند. نخست پای راست سپس پای چپ و دوباره پای راست به بالا کشیده شده، سپس سه حرکت افقی و کوتاه، مانند راه رفتن انجام می‌گیرد. این رقص ویژه‌ی مردان است و واپسین رقصی است که در ترتیب چوپیی انجام می‌گیرد. «سه باره» دارای حرکت‌های سریع و تند بوده و بسیار هیجان‌انگیز است. این رقص بیشتر ویژه‌ی شهرستان «سنندج» و کناره‌های آن است و در سایر نقاط گردستان کمتر کاربرد دارد.

ملودی‌ی این رقص حاوی‌ی بخشی خود فرمان بوده، هر بخش شامل دو فیگور کاملاً جدا است که فیگور دوم را می‌توان پشت بند (مکمل) فیگور نخست به حساب آورد. در همه‌ی مدت رقص، ملودی به همان صورت پابرجا تکرار می‌شود.

ساز ضربی‌ی همراهی‌کننده در این رقص همیشه «دهل» است و نوازنده‌ی دهل روی ضرب‌های نیرومند آکسان‌های شدید می‌گذارد. در حقیقت دل اصلی نوازندگی در این رقص بر دوش ساز ضربی می‌باشد.

ملودی‌ی این رقص همیشه توسط «سرنا» اجرا شده و می‌توان گفت که «دهل» و «سرنا» سازهای اجراکننده‌ی ثابت ملودی‌ی این رقص می‌باشد. این رقص دارای میزانی سه تایی است.

۵ - رقص ویژه‌ی زنان: ژنانه (žnāna)

گاهی (مینا مینا) و زمانی دیگر (تل و تل)

گاه (لیلی لیلی) آهنگ (شبانان)

این رقص در مجالس زنانه اجرا می‌گردد. حرکات پاها در این رقص بسیار آهسته و کوتاه است. این رقص روی پنجه‌های پالنجام می‌گیرد و اجراکنندگان به آهستگی پیش می‌روند. رقص مزبور مانند سایر گونه‌های چوبی به شیوه‌ی گروهی است ولی گاهی نیز آن را به شیوه‌ی تکی اجرا می‌کنند.

این رقص دارای ملودی کاملاً یک نواختی است که از یک بخش ملدیک خود فرمان تشکیل می‌یابد. این بخش ملدی دارای فیگور پابرجایی است که در تمام درازای قطعه تکرار می‌شود. فقط دربار سوم تکرار، فیگور، دگرگونی کمی کرده و پس از تکرار فیگور نخست، بخش ملدی به پایان می‌رسد. برخی هنگام ساز اجراکننده‌ی این ملدی «سُرنا» یا «دوزله» است. و در صورتی که در اتاق و محوطه‌ی سر بسته باشند، ملدی به وسیله‌ی کمانچه اجرا می‌گردد. ساز ضربی‌ی همراهی کننده با این ملدی بیشتر دایره و گاهی نیز دهل است. ملدی این رقص دارای میزان سه تایی است.

در این جا نظری می‌اندازیم به گونه‌های سازهای رایج در گُردستان:

۱ - ایدئوفون - Idiophone: سازهایی که سرچشمه‌ی ایجاد صوت به خودساز مربوط پیوستگی دارد مانند: زنگ - سیلوفون و غیره.

۲ - ممبرانوفون - membranophone: سازهایی که در اثر کشیده شدن membran (پوست)، کاغذ یا ابزارهای دیگر و تحریک این ابزارها ایجاد صوت می‌نمایند مانند: طبل - تیمپانی و غیره.

۳ - کوردفون - chordophone: عبارتند از تمام سازهای زهی و سازهایی که تکامل آن‌ها به پیانو پایان می‌گیرد.

۴ - آئروفون - Aerophone: سازهایی که در پرتو و فشار هوا در آن‌ها صوت فراهم می‌شود مانند سازهای بادی، ارگ، هارمونیم و هارمونیکا.

۵ - الکتروفون - Electrophone: سازهایی که به کمک جریان الکتریسیته تولید صوت می‌کنند. اینک بر مبنای این تقسیم‌بندی، می‌توان گفت که سازهای گُردستان سه گروه از گروه‌های پنجگانه‌ی فوق را حائزند:

۱ - سازهای ممبرانوفون - مثل: دف - دایره - دهل - تاس - دو طبله.

۲ - سازهای آئروفون - از قبیل: دوزله - شمشال - قونای - سُرنا.

۳ - سازهای کوردفون - مانند: تنبور - تار - کمانچه *

* جهت آشنایی بیشتر با سازهای رایج در گُردستان به مقاله‌ی: «پژوهشی در موسیقی محلی گُردستان» آقای ایرج برخوردار، مندرج در مجله‌ی «موسیقی» شماره‌ی ۱۳۵ فروردین ۱۳۵۱، مراجعه کنید.

و زمانی نیز (خرنگه) و دمی (آی نقشان)
 گاهی (سیه چشم) و بزم (شانه به شانه)
 گاهی نیز رقص (سه پا) و زمانی آهنگ (مغله)
 گاهی (آی سوار آی سوار) بزم میدان جنگ
 دمی هم (سبزه سبزه) و زمانی (حیران)
 گاه بزم (عروس و مادر شوهر) و آهنگ (ازدواج)
 آری، فشرده‌گیِ رگ‌هایم را به حالت نرمال بازگرداند
 و یار محبوبم را به یادم آورد
 و من نم‌نم برایش گریستن آغازیدم، تا آن‌گاه که نواختن را به پایان رسانید
 هنگامی که لهمید غمگین شده‌ام، نواختن نی را متوقف ساخت.

شعرای دیگر کرد نیز همچون: مولوی - حاجی جباری - کردی - وفایی -
 پیرمرد - زیور - گوران - فایق بیکس و ... در اشعار خود از ابزارهای موسیقی و
 گونه‌های ترانه‌های زمانه‌ی خود نام برده‌اند. «خانای قبادی» هم در چکامه‌ی مشهور
 خود: «خسرو و شیرین» گونه‌هایی از پرده‌های موسیقی را بر می‌شمرد از جمله‌ی:
 «عراقی - حجاز - بزرگ شاهناز - گنج باد آورده - گاو و گنج - گنج سوخته -
 شادروان مروارید - تخت تاق‌دیس - ناقوس - حقه‌ی کاووس - مشک دانه -
 آرایش خورشید - نیمه روز - قفل رومی - سروستان - نوشین باده - ساز و
 نوروز - مشک مالی - دلارای شب دیز - شب فرخ - روز فرخ - غنچه‌ی کبک
 دری - نخچیرگان - کین سیاوش - کین ایرج - باغ شیرین - نوروز - عشاق -
 ماهور - مغلوبه.

و از آلات موسیقی‌ی زیر نیز نام برده است: ساز - چنگ - نی - دف - عود -
 ستور.

مجمع بندی ی کُلی ی ترانه‌های کُردی:

۱ - ترانه‌های کار:

این گونه ترانه‌ها، به ترانه‌هایی گفته می‌شود که بیشتر در هنگام کارهای گونه‌گون خوانده می‌شود و بسته به نوع کار همگونی دارد و خود به چند گونه بخش می‌شود؛ از جمله:

الف - ۱: ترانه‌ی درو (drwēna): که در هنگام دروکردن، این ترانه را می‌خوانند و بیشتر به شیوه‌ی گروهی خوانده می‌شود.

نمونه‌ی این ترانه:

ترانه‌ی زیر را به شیوه‌ی گروهی در هنگامی که با داس مشغول دروکردن هستند، همگام با صدای داس‌ها می‌خوانند:

"hānām ba bar xāllqē"

hānām ba bar xāllqē

hazār - u - yakī nāwa

Ġāsmānakī bartz hē

čila - u - astūn wastāwa

ba šāw tārīk - u - nūlak

ba rož xor - u - hatāwa

lajjē wušk - u - dēma

La jējē baḥr - u - āwa

dītim yārim danīstihū

lasaraw kunī - u - āwa

basar salāmīm lē kird

«هانام به بهر خالقی»

هانام به بهر خالقی

هه زارویه کی ناوه

عاسمانه کی به رزی

چله وئه ستوون وه سناوه

به شه و تاریک و نووته ک

به روژخورو هه ناوه

له جی جی وو شک و دیمه

لی جی جی به حروئاوه

دیتیم یارم دانیشنبوو

ئه سه ره وکانی و ناوه

به سه سه لامم لی کرد

be çaw Galêkî dawa
 kurratîwa mîllî kâwîl
 boçî maylî namawa
 batîm çîhkamî çî nakam
 qurbatim lot hastûwa
 agar bîdamê mîçê
 la çam daykay hîlawa
 na baw qurûna kuma
 xudây gawra dîynawa
 ba jamêlî mişûya xûn
 çî mîrdîya - u - çî mîwa
 kas la zîrmî nîzînê
 hatî am nîsa mîwa
 wûrd wûrd - u - sahir sahir
 kullîmî bîna bum lîwa
 ay yîrîm barqarîr bî
 rahmatî ba lîşûwa
 batîwa pîsa lîçû
 dîkim lawê wastîwî.

به چاوعه لیکى داوه
 کوره تیوه مال کاوول
 بوچی مه یلت نه ماوه
 مه تیم چبکه م چ نه که م
 غور به نم لوت مه ستاوه
 نه گه رینه می ماچی
 له عام ده یکه ی بلاوه
 نه به وقور هانه که مه
 خودای گه وره دابناوه
 به جه معی مشابه خان
 چی مردیه و چی ماوه
 که س له زار می نازانی
 مه تانم نه فه ماوه
 وورد وورد و سه بر سه بر
 کولمت بینه به م لاوه
 نه ی یارم به رفه راری
 زه حمه تت به لیشاوه
 مه تیوه پیسه لاچوو
 داکم لهوی وه ستاوه.

برگردان:

(پناه‌م به درگاه یزدان)

پناه می‌برم به بَر بارگاه یزدان
 که هزار و یک اسم دارد

و آسمانی وسیع و گسترده نیز
بدون ستون و پایه برقرار است.
شب تاریک و بی نور
و روز با خورشیدی پرنور و فروزان
برخی جای خشک و کویر (دیعی)
و برخی جای دگر دریا و آب است.
یارم را دیدم که نشسته بود
در کناره‌ی آن چشمه‌ی زلال.
و من با سر به او درود فرستادم
و او با چشم جواب مرا داد:
ای پسر یتیم خانه خراب
چرا میل و آرزویت نمانده است
بگوی مرا چه کنم و چه نکنم
دوری، دامنم را فرا گرفته است
اگر تو را بوسه‌یی دهم
در پیش همه کسی آن را فاش می‌سازی
نه، سوگند به آن قرآنی که
خدای بزرگ فرو فرستاده
و سوگند به دسته‌ی مشایخان
چه آنانی که زندگی را به درود گفته و چه آنانی که زنده‌اند
کسی از زبان من چیزی نمی‌فهمد
تا آن هنگام که این نفس پای بر جاست.
نرم نرمک و آهسته
رخسارت را به این سوی نزدیک کن

ای یار من، فزون باد الهی!
 فراوانی ی مهر و محبت تو.
 ای یتیم ناخوب برو
 مادرم در آن سوی ایستاده‌ست.

ب - ۱: ترانه‌ی دوشیدن (bêryân).

این ترانه را زنان در هنگام دوشیدن شیر می‌خوانند.

نمونه‌ی این ترانه:

bêrîvân oy bêrîvân
 kîzākûrdî çaw jûwân
 yârim şanga bêrîya
 xoşim dabim ba şivân
 çand xoşa la gall bêryân
 şaw dawat la hawârê
 yârî xotla gallîdâ bê
 bo sêbûrî - u - dîdârî
 panjay lanaw panjay nêy
 brroy bo baxî şarî
 xellî yârim hâryân kird
 ba sar kawtin ho kwêstân
 lawûll-u-rraşmallyân halldâ
 la kwêstânî mām rrandân

بیریشان ئۆی بیریشان
 کێژه کوردی چا و جوان
 یارم شه نگه بیری به
 خوشم ده‌بم به شغان
 چه‌ند خوش له گه لَ بیریان
 شه و داوه‌ت له هه‌واری
 یاری خوت له گه لَدایی
 بۆسی بۆری و دلدارى
 په‌نجهى له ناو په‌نجهى نى
 بروی بو باخی شاری
 خبیلی یارم باریان گُرد
 به سه‌رکه و تن بو کوستان
 تاوول و ره‌ شمالیان هه‌لدا
 له کوستانی مام ره‌ندان

xêll hâtnawa la kwêstân

خېل هاتنه وه له کوستان

marr hâtnawa basur dâ

مه رهاتنه وه به سه‌ردا

dazânî bo yaknâbîn

ده زانی بویه ک ناین

hasa aw âx - u - darda.

به سه ئه و ئاخ و ده‌رده.

برگردان:

ای زن شیردوش، ای زن شیردوش^۱

آی دخترِ کردِ زیبا چشم.

یار من شیردوش است

خود من نیز چوپان می‌شوم

چقدر خوب است همراه شیردوش

در دعوتی شبانه در کوهستان

با یار خود همگام کردی

برای معاشقه و راز و نیاز

و پنجه در پنجه‌ی همدگر

به باغ و بوستان شهر پای بگذاری

عشیره‌ی یارم کوچ کردند

و در کوهستان مسکن گزیدند

وسیه چادر و خیمه برافراشتند

از کوهستان هم‌وردان

عشیره بازگشتند

و گوسفندان نیز با آنان همراه شدند.

۱ - (پریوان: bêrfavan): به زنی گویند که گوسفندان و بزها را می‌دوشد.

اگر می‌دانی برای همدگر نخواهیم بود
آی محبوب من آه و ناله کم کن.

نمونه‌یی دیگر:

šanga bērl̥ la nāw marrē	شه نگه بیری له ناومه‌ری
hall dakā bāskī hādrāw-u-spī-u-tarē	هه‌ل ده کا باسکی بادرا ووسپی و ته‌ری
dādanīšē la bar bērl̥	داده نیشی له به‌ری
yak yak marrā xo dažméré	یه ک به ک مه‌را خوده ژمیری
aw marra kawlsāra	ئه و مه‌ره که وی ساره
šlr zora wakū pāra	شیرزوره و ه کو و پاره
jā bērl̥ kasa ptt dakā lāširē	جا بیری کاسه پرده کاله شیری
dayhā ho māst - u - pnirē	ده بیا بو ماست و په‌نیری
aw paniraytarf-u-tūza	ئه و په‌نیره‌ی ته روتازه
kābānakay xor ha nāza	کابانه که زور به نازه
šuwān dallēarē bērl̥	شوان ده لی ئه‌ری بیری
xo minit sūtāndūwa ba dūrī	خومت سوو تاندووه به دووری
māčl̥ kullma - u - kēwukānīl	ما چی کولمه و لیوه کانت
marhamin ho brīnē.	مه‌رهمه من بو برینی.

برگردان:

دختر زیبای شیردوش در میانه‌ی گوسفندان
گیسوان‌تر و بافته شده‌اش را در برابر باد پریشان می‌سازد
و در جایگاه شیردوشیدن می‌نشیند
و یکایک گوسفندان خود را می‌شمارد

این گوسفند سپید و سیاه (کبک سار) است.
 مثل پار شیر فراوان است
 شیردوش کاسه را پر از شیر می‌کند
 و برای درست کردن پنیر و ماست آماده‌اش می‌سازد
 آن پنیر تر و تازه
 که بانویش بسیار طناز و دلرباست
 چوپان گوید: آی شیردوش
 مراسوزانده‌ای با هجر و دوری

ج - ۱: ترانه‌ی درختکاری (dêrawanî):

ترانه‌ای است که در هنگام کاشتن نهال درخت آن را می‌خوانند.

نمونه‌ی ترانه‌ی درختکاری:

aygal - u - birâbâdâr hîrwênîn
 plî - u - barakat bo wîllât bînîn
 har çand bikêşî to êş - u - ûzîr
 la pêşarrozê axoy barî dîr
 sawlî - u - snawbar canda jûwâna
 wênay zîyanî galî kûrdâna
 sayr kajûwânî am kûrdstâna
 gwê bigra bîhil lam dêristâna

ئه‌ی گهل و بربادار بروینین
 بیت و به ره که وت بو ولات بینین
 هه‌رچه‌ند بکیشی نو ئیش و نازار
 له یاشه‌ روژا ته‌خوی به‌ری دار
 سه‌ول و سه‌و به‌رچه‌نده‌ چروانه
 وینه‌ی زیانی گه‌لی کوردانه
 سه‌بر که جوانی ئه‌م کوردستانه
 گوی بگره‌ بلب له‌م دارستانه

amrrokarrožî dār - u - draxta	نه‌م‌و‌که روژی دارو دره‌خته
bar - u - sêbarî bohamû baxta	به روسپه‌ری بو‌هه‌مووبه‌خته
brrâzêninawa gêt lîyê badâr	برازینه وه‌گشت لای به دار
wullât-tân bikan ba gull-u-gullzâr	وولاتان بکه‌ن به گول و گولزار
dār - u - dârstân jêgây žîyâna	دارو دارستان جیگای زیانه
bîyabânî çoll har bo mrdîyâna	بیابانی چول هه‌ربو مردپانه
am xaka jêgây baça sêrâna	نهم خاکه جیگای به‌چه شیرانه
galî kûrd hanû pêy şadimâna	گه‌لی کورد هه‌مووبی شادمانه
bar sâll brrwênin namâm - u - dâran	هه‌رسال برپوین نه‌مام و داران
ba xot - u - bîrât lagünd - u - şarân	به خوت و برات له‌گوند و شاران
ha garma şwênî bazma dârstân	به‌گه‌رما شوینی به‌زمه دارستان
bargî hažâra lakatî zistân	به‌رگی هه‌زاره له‌کانی زستان
ba hawîn jêgây kayf - u - sayrâna	به‌هاوین جیگانی که یف و سه‌یرانه
ba zstân mâyay sad hazârâna	به‌زستان مایه‌ی سه‌ده‌زارانه
bîka dârstân zû am wullâta	بیکه دارستان زوونه‌م وولاته
îa nâwî darçê lam rrož hâllâta	تانای ده‌ریجی له‌م‌روژه‌لاته
wullât basawzî adrawşetawa	وولات به‌سه‌وزی نه‌دره و شینه‌وه
al kûşay lîşaw aħasşetawa	له‌کیشه‌ی لافاو نه‌حه‌سپته‌وه
sayr bîka nâw şar badârrâzâwa	سه‌بر بکه‌ناو شار به‌دار رازاوه
dallêy bahâra sarî halldâwa.	ده‌لی به‌هاره سه‌ری هه‌لداوه.

برگردان:

آی برادران، اقوام؛ بیایید نهال بکاریم
و خیر و برکت را برای میهن به ارمغان بیاوریم

هر چند تو زحمت و رنج بکشی
در آینده ثمره‌ی درخت به تو خواهد رسید
سرو و صنوبر چقدر زیبايند
به مانده‌ی زندگی‌ی گردان هستند
زیبایی‌های این کُردستان را بنگر
به صدای بلبل در این جنگل گوش بده
امروز که روز درخت و درختکاری است
ثمره و سابه‌اش برای همه شانس و اقبال خواهد بود
همه جا را با درخت زینت دهید
میهن خود را مبدل به گل و گلزار کنید
درخت و جنگل جای زندگی
و بیابان خشک برای مردگان خوب است
این سرزمین جایگاه بچه‌شیران است
گردان همه به این خاک شادمانند
هر سال نهال و درخت بروبانید
تو و برادرت؛ در روستا و شهرها.
در گرما؛ جایش بزم است جنگل
در زمستان نیز برگ‌هایش فقیر و لخت
در تابستان جای گشت و گذار است
و در زمستان نیز دو چندان خیر و برکت دارد
این کشور را مبدل به جنگل کن
تا در شرق بلند آوازه گردد
میهن اگر سبز گردد می‌درخشد
و از بلای سیل در امان خواهد بود

شهر را بنگر که به وسیله‌ی درختان زینت یافته است
تو گویی بهار است که خود را نمایانده‌ست.

نمونه‌ی دیگر:

dārêkaçênim lamdaşta colla
harkwê naybê dār, awêkrmolla

داریک نه چیم له م ده شته چۆله
هه‌رکوی نه یی دār, نه‌وی کرمۆله

dārêk acênim lam daşta pāna
hur kwê naybêdār, awê wêrîna

داریک نه چیم له م ده شته بانه
هه‌رکوی نه یی دār, نه‌وی وێرانه

dārêk acênim awî pê adam
harî aw dāra bo yārîm abum

داریک نه چیم ناوی پی نه‌ده‌م
به‌ری نه‌وداره بو یارم نه‌به‌م

dārêk acênim la am kwêstāna
sālê tir êra xoy gollstāna.

داریک نه چیم له نه‌م کۆستانه
سالی تر ئیره‌ خوی گولستانه.

برگردان:

در این دشت (صحرا) درختی می‌کارم
هر جا درخت نباشد، آن جا پوسیده‌ست.

درختی در این صحرای گسترده می‌کارم
هر جا درخت نباشد، آن جا ویران است.

درختی می‌کارم و به آن آب می‌دهم

ثمره‌ی آن درخت را برای یارم می‌برم

درختی در این کوهستان می‌کارم
سالی دیگر مبدل به گلستان می‌شود این مکان.

د - ۱: ترانه‌ی شبانکاره (sûwân kûra):

ترانه‌ای که چوپانان آن را می‌خوانند.

نمونه‌یی از این ترانه:

hawt sîla lîra xo amin sûwûnim

hatamêy mîçî damî çaw jûânim

hawt sîla lîra latak mîgallâ

žîn abama sar har akam sallâ

حه‌وت سآله لیره خوئه من شوانم

به ته مای ماچی ده می‌چاو جوانم

حه‌وت سآله لیره له نه ک می‌گه‌لا

ژین ئه‌به‌مه سهر هه‌رنه که‌م سه‌لا.

برگردان:

هفت سال است در این جا شبانم

چشم براه بوسه‌ی لبان زیبا چشمم

هفت سال است در این جا با گله؛

زندگی می‌کنم و در راز و نیاز هستم.

ذ - ۱: ترانه‌ی کاسبکاری (kəsibkarî) (کسبه)

ترانه‌ی قشر کسبه و بازاری

ر - ۱: ترانه‌ی مشک‌زنی (maškê)

ترانه‌ای که زنان در هنگام مشک‌زنی می‌خوانند.

نمونه ترانه‌ی مشک‌زنی:

hay mälla bābim maškê
maškam maškay māngāya
day zēnê aw rraŋnāya
wak pällāwānê wāya
hay mälla bābim maškê
awa awro bahāra
maškam rronî babāra
čand jûāna čand la hāra.

هه‌ی ماله بابیم مه‌شکی
مه‌شکه م مه‌شکه‌ی مانگایه
ده‌ی زینێ ئه‌وره‌ عنایه
وه‌ک پالنه‌ وانێ وایه
هه‌ی ماله بابیم مه‌شکی
ئه‌وه‌ ئه‌و رو به‌ هاره
مه‌شکه‌م روونی به‌ باره
چهند جوانه‌ چهند له‌ باره.

برگردان:

خانه‌ی پدری‌ام دارای مشک است
مشک من مشک ماده‌گاو است
آن را به هم می‌زند آن دختر زیبا
به مانند‌ی پهلوانی می‌ماند
خانه‌ی پدری‌ام دارای مشک است.
بنگر امروز بهار است
مشکم بارش روغن است
وه که چه زیبا و باطراوت می‌باشد.

ز - ۱: ترانه‌ی کشاورز jütyār

در هنگام کشاورزی، دهقانان آن را می‌خوانند.

نمونه‌ی ترانه‌ی کشاورز:

min jütyārêkî wullâtîm

من جووتیارێکی وولاتیم

aykam ha zarr gêt zarrbâtîm

ئه‌یکه‌م به‌زه‌ به‌گه‌شت زه‌ به‌عام

la nâw daşt - u - şax - u - harda

له‌ ناوده‌شت و شاخ و به‌ردا

lê m gum nâhê dasallâtîm

لێم گوم ناهێ ده‌ سه‌لاتیم

la mēwakam axurê îrê

له‌ میوه‌ که‌م نه‌ خوری تری

hâxim sêw - u - harmê agrê

باخه‌م سێو و هه‌رمی نه‌ گری

xurî marr - u - rronî mângû

خوری مه‌ یو روئی مانگا

marax âwrêşîma larrangû

مه‌ره‌ زئا و ریشمه‌ له‌ره‌ نگا

lam neomatay hama êstâ

له‌م ئه‌مه‌ نه‌ی هه‌مه‌ ئه‌ستا

sûdêkî zortân pê agû

سوودێکی زورتان پێ ئه‌گا

harranj - u - qûlî gâ jûl

به‌ره‌ نه‌ج و قوونی گاجووت

amin ayhênîma dastim qûl

ئه‌من ئه‌یه‌ینه‌مه‌ ده‌ستم «قووت»

hatâ amnêta tabûl

هه‌تا ئه‌منه‌ته‌ تابووت

abê xizmat bkam mâzbûl.

ئه‌بێ خزمه‌ت به‌که‌م مه‌ زیووت.

برگردان:

من یک کشاورز وطن هستم

کشت و زرع را مبدل به زر می‌کنم

در دشت و کوه و سنگلاخ

تلاشم به هدر نمی‌رود

از میوم خورده می‌شود انگور

از باغم سبب و گلابی به ثمر می‌رسد
 پشم گوسفند و روغن گاوم
 مثل ابریشم است در رنگ و رو
 از این بخشش که دارم
 سود زیادی عاید شما می‌شود
 به رنج و قوت گاو شخم زنم
 به دست می‌آورم قوت و خرجی را
 تا هنگامی که مرا به درون تابوت می‌گذارند
 باید شایسته و به درستی خدمت کنم.

س - ۱: ترانه‌ی آسیاب دستی (dastār)

این ترانه را هنگام آسیاب کردن و کوبیدن غلات می‌خوانند. «دستار» ابزاری است که با آن گندم و دیگر دانه‌های غلات را می‌کوبند.

ش - ۱: ترانه‌ی آسیاب (sawarkütûnawa)

این ترانه را در هنگام بلغور کوبیدن می‌خوانند. بیشتر، این آواز به شیوه‌ی گروهی خوانده می‌شود.

نمونه‌ی ترانه‌ی بلغور کوبیدن:

la gartoma hgêrrawa	له گهر تو مه بگه‌ره وه
çawî hîzt maşêrawa	چاوی حیزت مه شیر وه
awî la kioit bînerawa	ئه‌وی له کنت بی نیره وه
ha kildân - u - awênawa	به کلدان و ئاوینه وه
la gartoma - u - bato darêm	له گهر تو مه وه تو ده‌ریم
aşqî şamamay baqarêm	ناشقی شه مامه‌ی باغه‌ریم

swêndm xûardîya bakas narê m

la gar toma ay hayâtîm

tâza la kin dâkit hâtîm

atûy krîlîya ba xarâtîm

la bûlî mûça - u - barâtîm

la gartoma çawî çawûm

la sar to çandyân lê dâwûm

lagar tomaay habîbîm

min brîndârim toy tabîbîm

xudâ bîkâ ba nasîbîm.

سویندم خواردیه به کهس نه ریم

له گه‌رتومه نه‌ی سه‌یاتم

تازه له‌کن داکت هانم

نه‌تووی کردبه به‌سه‌راتم

له‌باتی مووچه‌و به‌راتم

له‌گه‌رتومه چاوی چاوم

له‌سه‌ر تو‌چه‌ندیان لی‌داوم

له‌گه‌رتومه نه‌ی سه‌بیم

من بریندارم تو‌ی نه‌بیم

خودا بئکا به‌نه‌سبیم.

برگردان:

با تو هستم بگوی مرا

و چشم چران خود را پنهان مساز

آن چه در پیش توست برگردان

باشرمه‌دان و آینه

با تو هستم و

.

سوگند خورده‌ام به هیچ کس نگویم

با تو هستم ای زندگی و بود من

تازه از پیش مادرت برگشته‌ام

تو را به ارمغان به من داده‌ست؛

به جای برات و پاداشم.

با تو هستم ای چشم چشم

به خاطر تو بنگر چقدر مرا کتک کاری کرده‌اند
 با تو هستم یار من
 من زخمی‌ام و تو نیز پزشک من
 الهی نصیب من بگردی.

نمونه‌ی دیگر:

čūma mālî dostî Faqîr
 la bnî dānām pārča hasîr
 ba mîçakî bûma wazîr
 čūma māllyān ba garmawa
 salāmim kird ba şarmawa
 la gall yârê çā hûmawa
 čūma māllyān ba mēwanî
 panjam gûşî lagall rrânî
 dāk GiFrîtbû zû pêy zânî.

چوومه مآلی دوستی فه‌قیر
 له بنی دانام پارچه‌ه‌سیر
 به‌ماچه‌کی بوومه‌وه‌زیر
 چوومه‌مالیان به‌گه‌رمه‌وه
 سه‌لامم‌گ‌ردبه‌شه‌رمه‌وه
 له‌گه‌ل یاری‌چابوومه‌وه
 چوومه‌مالیان به‌میوانی
 په‌نجه‌م‌گوشی له‌گه‌ل‌رانی
 داک عبزیت بوو‌زووبی زانی.

برگردان:

به‌خانه‌ی یار ته‌یدست رفتم
 در زیرم پارچه‌ی حصیری پهن کرد
 با بوسه‌ای از او وزیر شدم
 به‌خانه‌شان رفتم با گرمی
 و سلام کردم با شرم و حیا
 با یار آشتی کردم
 به‌خانه‌شان به‌مهمانی رفتم

مادرش عفریته بود و از این راز آگاه شد.

نمونه‌ی دیگری از این ترانه:

ba pēš māllyāndā rrābirdim
 hēštā dūr bû gāzî kirdim
 sayān drrbû lēy pārs kirdim
 dastîrrāstlāmîl kirdim
 ba māčekî rrazî kirdim
 bapēš mallak rrābirdim
 jota kîžak gāzyān kirdim
 sar - u - mūčyān xallāt kirdim.

به پیش مالباندا را بردم
 هشتا دور بوو گازی کردم
 سه بان در بوو لی‌ئی یاس کردم
 ده‌ستی راستی له ملی کردم
 به ما چیککی رازی کردم
 به پیش ماله‌ک را بردم
 جوته کیژه‌ک گازبان کردم
 سه‌روماچیان خه لات کردم.

برگردان:

از جلوی خانه‌شان گذر کردم
 هنوز خیلی دور بود از من که صدایم زد
 سنگ آنها بر من پارس کرد
 او دست راست خود را برگردنم آویخت
 و با بوسه‌ی مرا راضی کرد
 از جلوی خانه‌ای گذشتم

این ترانه در میانه‌ی کارگران کاربرد دارد.

ط - ۱ - ترانه‌ی بقال و پارچه‌فروشان (beqāl-u-dēwara-u-kutāl Frnš)

ظ - ۱ - ترانه‌ی دُر و جو (junl) (کوبیدن جو)

نمونه‌ی این ترانه:

dačma mālî dalâlê	ده چمه مائی ده لالی
darkayân sar hawrâza	ده رکه یان سه رهه ورازه
kawak awâ daxênê	که وه ک نه واده خینی
dû kotirân gâza gâza	دوو کو تران گازه گازه
pêm got bsata bā brroyin	پیم گوت هه سه به با بروین
dünyâ la min - u - to trâza	دونیا له من و تو ترازه.
dacma malî dalâlê	ده چمه مائی ده لالی
darkayân sar nêwa	ده رکه یان سه نشیوه
kawak awâ daxênê	که وه ک نه واده خینی
dû kotirân lêwa lêwa	دوو کو تران لیوه لیوه
pêm got hasta bā brroyin	پیم گوت هه سه به با بروین
dünyâ la min - u - to šêwa.	دونیا له من و تو شیهه.
dačma mālî dalâlê	ده چمه مائی ده لالی
darkay rrûla safênê	ده رکه ی پرووله سه فینی
sarim ba žorê dâglrt	سه رم به ژوری دا گرت
kawak awâ daxênê	که وه ک نه واده خینی
mahbûbak dānîştû	مه حبو به ک دانیشنبو

ba pē lānkī dazēnē

lāylāyēy lo birāy dago

nāwī minīs tagall dēnē

hawlēr - u - koya - u - karkūk

hamūm dā la mzgēnē.

به پی لَانکی ده زَنی

لایلایی لو برای ده گو

ناوی منیش له گه لَ دَبنی

مه و لیرو کویه و که رکوک

مه مووم داله مزگینی.

برگردان:

به خانه‌ی زیبا روی می‌روم

در خانه‌شان رو به بیابانست

کبکی در حال خواندن است

و دو کبوتر نیز همدگر را صدا می‌زنند

به او گفتم برخیز برویم

دنیا از من و تو بُریده‌ست.

به خانه‌ی زیبا روی می‌روم

در خانه‌شان رو به صحراست

کبکی در حال خواندن است

دو کبوتر نغمه سرداده‌اند

به او گفتم برخیز برویم

که دنیا از من و تو آشفته گشته‌ست.

به خانه‌ی زیبا روی می‌روم

در خانه‌شان رو به «صَفین» است

به درون اتاق گام گذاشتم

کبکی در حال خواندن بود

و یار من نشسته بود

و با پاش گهواره را می‌جنباند
 لالایی برای داداشش می‌گفت
 نام مرا نیز در لالایی گنجانیده بود
 اربیل و کویه و کرکوک را
 به سبب این مژده به ارمغان دادم.

۴ - ۱ - ترانه‌ی صید و شکار (rrāw karān) (صیادان):

نمونه‌ی این ترانه:

ha rrāwa rrāwa rrāwa
 rrāw la binay prdēya
 haspān zîl - u - lqāw kan
 tažî nāwî sūrmēya
 brînanîm tîmār kan
 ba dastî yār bayşēya.
 ha rrāwa rrāwa rrāwa
 rrāw karān rraşa rawar
 haspān zîl-u-lqāwkan
 tāžîyān bar dana kārē
 brînanîm tîmār kan
 ba dast nāsk - u - nāzdārē
 kolāy mārî yārē çüm
 la mîhailî nîwa şawē
 ba dastakî mûbārak

هه‌پاوه پاوه پاوه
 پاوه‌بنه‌ی پردی به
 هه‌سپان زین و لغا و که‌ن
 تاژی ناوی سورمی به
 برینانم تیمار که‌ن
 به ده سنی یارعه یشی به.
 هه‌پاوه پاوه پاوه
 پاوه‌که‌پان په‌شه‌پاوه
 هه‌سپان زین و لغا و که‌ن
 تاژی یان به رده‌نه کاری
 برینانم تیمار که
 به ده‌ست ناسک و نازداری
 لولای ماری یاری چووم
 له‌مجه‌لی نیوه‌شه‌وی
 به‌ده‌سه‌کی موباره‌ک

harimdaştānd la xawê

هه‌رمده ستاند له‌خه‌وی

ba gftakî zor şîrîn

به‌گفته‌کی زور شیرین

daygolāwa çit dawê?

ده‌یگول‌اوه چت ده‌وی؟

la gardanî ba xarîl

له‌گه‌ردمنی به‌خارت

čaw rraş dūmāčim dawê

چاو ره‌ش دووماچم ده‌وی.

ha rrāwa rrāwa rrāwa

هه‌راوه‌راوه‌راوه

rrāw la čam - u - rrübārê

راوه‌له‌چم و رووباری

čawûm ba qurîngakî kat

چاووم به‌قورینگه‌کی که‌ت

la daştakî zebārê

له‌ده‌شته‌کی زیباری

tfangakim dagirtê

تفه‌نگه‌کم ده‌گرتی

damdā la gē - u - gûwārê

ده‌مداله‌گی و گواری

glryānim hāt ba hawast

گه‌ریانم هات به‌هه‌وه‌ست

Frmêskim hāta xuārê

فرمیسکم هاته‌خواری

wak jogalay labānān

وه‌ک جوگه‌له‌ی له‌بانان

wak rrübārî bahārê.

وه‌ک رووباری به‌هاری.

هه‌گردان:

آی شکاره‌شکاره

شکار در زیر پل است

اسب‌ها را زین کنید

و زخم‌هایم را التیام بخشید!

با دست‌های یارم عایشه.

آی شکاره‌شکاره

تازی‌ها را آماده‌ی شکار کنید

به سويِ خانه‌يِ يارم رفتم
 در هنگامِ نیمه شب
 با دستانِ مبارک
 از خواب بیدارش می‌کردم
 با گویی بسیار شیرین
 می‌گفت ای جوان چه می‌خواهی؟
 از گردن لطیف
 ای سیه چشم
 آی شکاره شکاره
 شکار در چشمه و رود است
 چشمم به شکاری افتاد
 در یکی از دشت‌های (زربار)
 با تفنگی به سوی او نشانه‌گیری کردم
 و گوش و رخسار او را آماج قرار دادم
 گریه امانم نداد
 و اشک از چشمانم جاری شد
 به مانده‌يِ چشمه‌های پُر آب
 به سان رودخانه‌يِ بهار.

غ - ۱ - ترانه‌يِ بچه‌های حُجره (طلبه‌ها) (mindāllānī hūjra):

این ترانه را طلبه‌ها در هنگام پایان تحصیلات خود و یا شروع درس‌ها می‌خوانند.

نمونه‌يِ این ترانه:

ba nāwl xūdāy tāki tanyāy Fard

به ناوی خودای تاک نه‌بیای فرد

ره حمان و ره حیم، خالشی ههوت عهرد

به ناوی حمید چار یاری نهی

تہ ویہ کرو عومہ رو عوسمان و عہلی

رہ زاورہ حمہ تی خودایان لی بی

لہذا رمہ و موملمانان بہ عامیؑ

برگردان

به نام یزدان، تنها پروردگار آفریننده

بخشنده و مهربان، آفریننده‌ی هفت زمین

بہ نام چہار یار نبی ی پیام آور

ابوبکر و عمر و عثمان و علی

رحمت و درود خدا پر آنان باد

و درود ما و همه ی ملبانان نیز

۲- ترانه‌ی مناسبات (bonakān)

این گونه ترانه‌ها در مناسبات (پیش آمدها)ی گونه‌گون مانند رسیدن ماه زایش

(مولود)، عروسی و هزاداری و ... خوانده می‌شود. که گونه‌های آن در پایین آورده

میں مشورہ:

الف - ۲ - ترانه‌ی عروسی (zinhcñān)

بووکانه بووکانه بووکی

یووک ٹیمہ چمند جوانہ یووک

بووک ئېمە بووک نى يە بووکى

سہرنا سے فوت نہ یہ ہووکی

būkmān hāwūrd la dūrawa	بوو کمان‌هاورد له دووره‌وه
wa tūrmay zard - u - sūrawa	وه تورمه‌ی زهرد و سووره وه
maynê bēnin nālkan, bükê	ماینی ینن نالکمن، بووکی
bükê bēnin suwār kan, bükê	بووکی ینن سوارکەن بووکی
bükê čê nābim sūwār	بووکی ئیزی نابیم سوار
hatā zāwā nabê dīyār	هه‌تا زاوانه بی دیار
aw jê bük lēy šūstin bükê	نه‌وجی بووک لی شوشتن بووکی
sāwln bajê hēstin bükê	ساوین به جی هه‌شتن بووکی
dāyik bük xoy kuştibû, bükê	دابیک بووک خوی کوشتبو و بووکی
ha dar nāya ha dar nāya	هه‌ده‌رنایه هه‌ده‌رنایه
har çand akayn bük dar nāya	هه‌رچەند ئە کەین بووک ده‌رنایه
ba sar - u - māl bomān dar nāya	به سه‌رومال بومان ده‌رنایه
hawrāza, hawrāza bükê	هه‌ورازه، هه‌ورازه بووکی
dāyk - u - bāb barāza bükê	دابیک و باب به رازه بووکی
būkāna būkāna bükê	بووکانه بووکانه بووکی
būk čma çand jūwāna bükê.	بووک ئیمه چەند جوانه بووکی.

برگردان:

عروس است عروس است، عروس
 عروس ما بسیار زیباست، عروس
 عروس ما عروس نیست، عروس
 سر تا پایش لوس نیست، عروس
 عروس را از راه دور آوردیم
 با جهیزیه‌ی زرد و سرخ

اسبی آورده و نعل بر او ببندید
و عروس را آورده و سوار اسبش کنید
عروس گوید سوار نمی‌شوم
تا داماد پیدایش نشود
آن مکانی که عروس را در آن جا شستند
صابونی به جای ماند
مادر، عروس خود را کشته بود
بیرون نمی‌آید، بیرون نمی‌آید
هر چه تلاش می‌کنیم عروس بیرون نمی‌آید
با سر و مال نیز بیرون نمی‌آید
صحراست، صحرا
پدر و مادر به مانده‌ی خوک است
عروس است، عروس
عروس ما بسیار زیبا روست.
ترانه‌ی عروسی گونه‌های زیر را نیز دارا می‌باشد:

۱ - الف - ۲ - ترانه‌ی سماع و چوپی (دو نوع رقص) (samā-u- čopî)
این ترانه را هنگام رقصیدن می‌خوانند.

نمونه‌ی این ترانه؛

«ترانه‌ی (سه‌پایی): (سماع)»

mānga šaw xoša daydā lahoha

مانگه‌شه و خوشه‌ده بداله هوبه

măčkirdin xoša nobaha noba

ماچ کردن خوشه نوبه به نوبه

ħaft jār soFî bim daškênim toba

هفت جار سوفی بم ده شکینم نوبه

mačûwa sar kânî haFr - u - bārûna	مه چوووه سه رگانی به فرو بارانه
čawân hallmayna 6âlam dû zimâna	چاوان هه تهمینه عالم دوو زمانه
mānga şaw xoşa daydâ la kollân	مانگه شه و خوشه ده یداله کوتلان
lêw la gardan bê dast la mamkollân	لیوله گهرده ن یی دهست له مه مکتولان
mānga şaw xoşa daydâ laşaxân	مانگه شه و خوشه ده یداله شاخان
bêna mächit kam sora gullî baxân.	بینه ماچت کهم سوره گولی باخان

برگردان:

شب مهتابی، زیباست آن هنگام که پرتو نورش بر اتاق می تابد
 بوسه، خوش است به نوبت
 هفت بار اگر صوفی کردم توبه می شکنم باز
 سر چشمه نرو که برف و بوران است
 چشم‌هایت را باز نکن مردم گیتی دور و فتنه‌اند.
 شب مهتابی، زیباست آن هنگام که کوچه را روشن می کند
 هنگامی که لب برگردن و دست بر روی باشد
 شب مهتابی زیباست آن هنگام که جنگل را روشن می کند
 بیا ترا ببوسم ای سرخ گل باغ‌ها.

نمونه‌ی دیگر؛

ترانه‌ی چوبی: (çopl)

hê birâ sarim çand dêşê	هه براسهرم چه‌ند دیشی
dardê la dirim şawêya	دەردی له درم شه‌وی یه
la6rîFê klîzakyân kird	ته عریفی کیزه کیان کرد
māryān la daw kandêya	ماریان له ده‌و که ندی یه

sabât la haFîl şawê
 girtim Gêraharrêya
 ba pêş mârîyan dâ daçûm
 çaw rraş wê la hawşêya
 salâmakim lédakird
 gotim bābit la kēya?
 pākatakim dar hēnā
 j qāram dā mstîçya.
 la brādarakim pirsî
 kēhān mārê malāya?
 aw hawşay baqantura
 barî la rroz āwāya
 sarim ba žorêdā girt
 lāza qāway lê nāya
 j qaraki dadāme
 kirdmān bāsî dnyāya
 qsay dirîxom lo kird
 malā alîsim ūwhāya
 har çanda taqalām dā
 malā Ftway nadāya
 pênj dînarim darēnā
 malā kirdî samāya
 damānçakam har kēşā
 la sar sîngim dānāya

سه عات له سه فتی شهوی
 گرتیم عاره به ری به
 به پیش ماریان دا ده چووم
 چاو رهش واله سه وشێ به
 سه لامه کم لی ده کرد
 گوتم بابت له کی به؟
 پا که نه کم ده رهینا
 جفارهه دا مستی به.
 له برادهره کم پرسى
 کیهان ماری مه لایه؟
 نه و سه وشێ به قهنتره
 بهری له روزه ناوایه
 سهرم به زوری دا گرت
 تازه قاوهی لی نابیه
 جفاره کی ده دامی
 کردمان باسی دنیا به
 قسهی درى خۆم لو کرد
 مه لا ئیشم نه وهابه
 هه ره نه ده ته قه لام دا
 مه لا فتوای نه دایه
 پنج دینارم ده رینا
 مه لا کردی سه مایه
 ده مانچه کم هه رکشا
 له سه رینگم دانا به

rûşî çî qatrim nakay	نووشی چ قه‌نرم نه‌که‌ی
datkužim baw xûdāya	ده‌تکوزم به‌و خودایه
kolka malā hand zorin	کۆلکه‌مه‌لاهه‌ند زۆرن
hila - n - şarōyān dānāya.	حيله‌و شەرعیان دانایه.
saŋāt la haFîlî şawê	سه‌عات له‌حه‌فتی شه‌وی
ôzrāylim hāta xawê	عزرا بلم‌هاته‌خه‌وی
çnkî la sar singim dā	چوکی له‌سه‌ر سینگم دا
gotim atû çit dawê?	گوتم نه‌توو چیت ده‌وی؟
daFîarakî darênā	ده‌فته‌ره‌کی ده‌رتنا
gotî ba amrî xûwāya	گوته‌ی به‌ئه‌مری خوابه
na rrožak na saŋātak	نه‌روژه‌ک نه‌سه‌عاته‌ک
yak daqîqat namāya	به‌ک ده‌قیقه‌ت نه‌ما به
tû xûwā mollaŋim bida	تو خوا مو له‌نم بده
loxom dakam rrjāya	لو خۆم ده‌که‌م رجا به
xûwāya amîn jûwānkama	خوابه‌ئه‌من جوانکه‌مه
tāza žinim hēnāya	تازه‌ژنم هه‌نایه
xudāy gawra amrîkird	خودای گه‌وره‌ئه‌مری کرد
lêy garrê zorî māya.	لێ‌ی گه‌پێ‌ی زۆری ما به.

برگردان:

آی برادر سرم درد گرفته‌ست
 دردی در دلم به‌سان هیولا ریشه‌دوانیده‌ست
 از دختری بسیار ستایش کردند
 که خانه‌شان آن‌ور روستا بود

در ساعت هفت شب
بر کالسکه‌ای سوار شدم
از جلو خانه‌شان گذر کردم
سیه چشم را در حیاط دیدم
درود بر او فرستادم
و گفتم پدرت کجاست؟
پاکتی از جیب در آورده
و سیگاری به او تعارف کردم.
خانه‌ی مُلا کدام یکی از این خانه‌هاست؟
آن حیاطی که دو در دارد
و رو به باختر است (همو خانه‌ی مُلاست)
من به اندرون خانه رفتم
مُلا قهوه دم کرده بود
سیگاری به من تعارف کرد
و با هم از کارهای گیتی سخن گفتیم
و من سخن دل خود را برایش فاش ساختم
و گفتم: استاد، کار من این گونه گره خورده است
هر چقدر کوشیدم
مُلا فتوا نداد
تا این که پنج دینار در آوردم
در حال مُلا به رقص آمد
طپانچهم را بیرون آورده
و بر سینه‌اش نهادم
گفتم: مرا وادار به قتل نکن

ترا می‌کشم سوگند به یزدان
 اینگونه فراوانند
 که حيله و (دام) در راه مردم می‌گسترند.
 در ساعت هفت شب
 عزرائیل به خوابم آمد
 پا بر سینه‌ام نهاد
 گفتم چه از جانم می‌خواهی؟
 دفتری از جیب بیرون آورد
 گفت فرمان پرودگارست
 نه یک روز و حتا نه یک ساعت
 و نه یک دقیقه از عمر تو نمانده برجا
 - ترا خدا مهلتی بده مرا
 تا به راز و نیاز پردازم (به دعا پردازم)
 - پروردگارا من هنوز جوانم
 و تازه ازدواج کرده‌ام.
 خدای بزرگ فرمان داد
 از او بگذر که او عمر زیادی خواهد داشت؛
 و هنوز عمرش به پایان نرسیده‌ست.

نمونه‌ی دیگر:

toy nāzanînim glyânî şîrînim
 venûsî gaşî âsmânî žînim
 srway şamālî çay hawînim
 jûwânî şabaqî âsoy xwênînim

توی نازه نیم گیانی شیرینم
 قینوسی گهشی ناسمانی زینم
 سروی شه مالی چله‌ی هاوینم
 جوانی شه به قی ناسوی خوینیم

toy tanyā har toy ay nāzanīm

šagullī gašī haxī bahārim

naš aw škoFay čroy gullzārim

marhamī zāmī dillay Zāmārim

toy tanyā har toy ay gullzārim.

توی ته نیا هه رتوی ئه‌ی نازه نیم

شا گولی گه‌شی باخی به هارم

نه شه و شکوفه‌ی چرووی گولزارم

مه‌ره می‌زامی دله‌ی زامارم

توی ته نیا هه رتوی ئه‌ی گول عوزارم.

برگردان:

الا ای نازنین جان شیرینم

ستاره‌ی درخشان آسمان زندگی‌ی من

نسیم باد چله‌ی تابستانم

زیبای نورافکن کرانه‌ی خونینم

تویی تنها تو هستی‌ای نازنین.

شاه گل درخشان باغ بهارم

نشسته و شکوفه‌ی زیبای گلزار من

مرحم زخم دل مجروحم

تویی تنها تو هستی‌ای گل عذار.

۲ - الف - ۲ - ترانه‌ی بزم شبانه (šawāra girtin)

این ترانه را هنگام آمدن هروس به خانه و در هنگامه‌ی شب می‌خوانند.

۳ - الف - ۲ - ترانه‌ی لاوک (lāwuk):

این ترانه همیشه به شیوه‌ی گویش شمالی است و به گویش‌های دیگر رایج نیست.

این ترانه از نظر شعری به مانده‌ی ترانه‌ی «حیران» می‌باشد و وزن و قافیه در آن کمتر

رعایت می‌شود تنها از نظر آهنگ و آواز هر کدام جدایند. تمامی اشعار «لاوک» به

گوش شمالی و تمامی اشعار «حیران» به گوش سوزانی می‌باشد.

نمونه‌ی این ترانه:

(mêwāno)

میوانو

kačê dgo mêwāna, mîwānê mālê mina

که چی دگو میوانه، میوانی مالی من

bizānim çî qābila - u - çî hābatî mîwānê mina

بزanim ج قایله و چ بابیه تی میوانی من

ئه مانه نگوتزانن ئه و میوانه، داخوازی به ژنی من

amā angō nizzānin aw mîwāna, dāxūwazî hažinîmina

mîwānakî hāta mālê hābê min çî tarlāna

میوانه کی هاته مالی بابی من چ تهرلاته

mîwān ba xêr bēy lisar çāvāna

میوان به خیری لیسر چاقانه

amān lisebārā nîwa şawê

ئه مان لیبارا نبوه شهوی

جی بی میوانی خو چیکه م لهر سینگ و مه مکهانه

jêyê mîwānî xo çibkam lisar sîn-u- mamkāna

mîwān rāba tû vê xārkān -u- xūmrîyā

میوان رابه توو فی خارکان و خومریا

به ربه ژنی بلند: چاقی به له ک دیمه کا بگوینه

bar bažnê blind, çavê halak dêmakî hgoylāna

لهر که یفی خو به جوت رایه لین ده ست له ملانه

libar kayFê xo ba jot rrāyalîn dast lamilāna

mêwānakî hāta mālê hābê min çîha tarzê

میوانه کی هاته مالی بابی من چ به تهرزی

mîwān likayFê dilê xo dē -u- rādlaylê

میوان لکه یفی دلی خودی و رادله یزی

ئه مان لکه یفی خو تیکهل بکه بن، سه رو سیلا سووسنی لگهل

amān likayFê xo îekal bikayn, sar -u- si mēlîsūsniğal

şazûlîF - u - kazî.

شازولت و که زی.

برگردان:

(مهمان)

دخترکی مهمان است، در خانه‌ی من
 تو گویی چه چیزی ارزش این مهمان را دارد
 اما شما نمی‌دانید که آن مهمان عاشق قامت و اندام من ست
 مهمانی به خانه‌ی پدر من آمد، وه که چه زیباست!
 آی مهمان خوش آمدی، قدم بر دیده نهادی.
 در این نیمه‌ی شب جای مهمان خود را بر روی سینه‌ام می‌اندازم
 آی مهمان برخیز، با موی خرمایی رنگ خود
 و با اندام رعنا و چشم زیبایت بیا تا همدگر را در آغوش بگیریم.
 مهمانی به خانه‌ی پدرم آمد اما با چه ناز و کرشمه‌ای...
 مهمان با شادی رقص را می‌آغازد و هر حرکت او به مانده‌ی پره‌ی تیری است
 بیا بید ما نیز با آن زیبا روی گیسو دراز هم آوا شویم.

۳ - الف - ۲ ترانه‌ی دیلوک (dllok):

این نیز گونه‌ی ترانه‌ی رقص و عروسی می‌باشد.

۴ - الف - ۲ - ترانه‌ی لاژاو باریتی (laža . u . hārītī):

گونه‌ی ترانه‌ی رقص.

۵ - الف - ۲ - ترانه‌ی قنار (qatār)

گونه‌ی آهنگ رقص است.

۶ - الف - ۲ - ترانه‌ی حیران (hayrān)

نمونه‌ی این ترانه:

چه براق چه برافه

سینگی سے یہ وہ مکی فوجانہ

داکی، حه کیمه بایی، لوقمانه

دورچاری ره‌شی پرله ده رمانه

حہ زلی کردن لہ دنیا یی گہ لہ ک خوف

دہست لہجے کی یہ دان دہرہ کی گراہ

بریندارم برینم که تنه به ده نی

له یومین ځای ته کښوونکي د کیمیا او لویو قومانده بایینه سره رینم

بہ دہ ستہ کی موبارہ ک داویمہ وہ سہر برنی گورہ تیمہ جہیرانی

دهری شته کی ناسک باوی بنه وه سر برینی گوره نیمه جه برانی

براینه، براده رینه نه من سوونده کم خوار دینه به هم موچاک و پیران

ٹھمن پاشی بہ رُنی باریک وزہندہ ہی بہ بازن قامکہ کی

به نهنگوستانه نه من چ دوست و چ گراوی دیم نه

برگردان:

حیران است، حیران
و سینه‌اش سپید و به مالنده‌ی فنجان
مادرش حکیم و پدرش لقمان
دو دیده‌ی سیه او انباشته از مرحم و درمان است
محبت و عشق در دنیا بسیار خوش؛
و جدایی، دردی بس تلخ است
زخمی‌ام، زخم بر بدنم ریشه دوانیده است
خدا را برای من حکیمان و لقمان را صدا زنید تا بر سرینم بیایند
و با دستان مبارک خود بر زخم‌هایم مرحم بنهند (بر زخم من حیران سرا)
و چیزی لطیف بر روی زخم‌هایم بکشند
برادران، من سوگند خورده‌ام به همه‌ی نیک‌ها و پیران
که غیر از اندام رعنا و دست دستبنددار و انگشت انگشتی به دست
هیچ دوست و معشوقه‌ی دیگری به جایگاه دل راه ندهم!

۷ - الف - ۲ - ترانه‌ی بسته (basta)

به تمامی‌ی ترانه‌های سبک دلدادگی گفته می‌شود.

نمونه‌ی این ترانه:

gardün min êlkam êlm dastallâta
xatây min nîyadll mübtallâta
rrühî şîrînim dawray hâllâta
awû min arrom bo wüllâtakay xom
pîrsêkit pê bkam brromyâ narrom
na ganjûm dawê na mûllî dinyû

گه‌ردوون من جی که م جیم ده‌سته لاته
خه‌تای من نی به دل موبته لاته
یرووحی شیرینم ده‌وره‌ی بالاته
ئه‌وا من ئه‌روم بو وولاته که ی خوم
پرسکت پی بکه‌م پروم یان نه‌روم
نه‌گه‌نجم ده‌وی نه‌مالی دنیا

bāllāy rom dawê ba lāqî lanya
 mindûr - u - lû dûr baynê hbasîn
 ba Firmêskî çaw joga hallbasîm
 ba xudây wê nûhê şartî dildârî
 to la çayş - u - noş min la xambârî
 has bê-u- has biçê has xol hinwêna
 bas ba lîlay çaw jargim dar bēna
 xo to xuwā nabûy sujdām bo bîrdî
 wak bût - u - sanam la mîlim kirû
 aûrsim bîmrîm to nahînmawa
 bajûwāna margî sar hinçmwa
 nāma anûsm ba xwēnî dîlm
 aydam başamālî bîhā bo gullm
 nāydam ba şamālî pêç - u - panāya
 bo xom boy dabam dāxim la dîlāya.

بالای توّم دهوی به تاقی نه‌نیا
 من دوور و تو دوور به ینی به ستین
 به فرمێسکی چاو جوگ هه‌له ستین
 به خودای وانایی شهرنی دلداری
 توله عه‌بش و نوش من له خه‌مباری
 به س ی و به س بچو‌ب‌س خوت بنوینه
 به‌س به نیله‌ی چاو جه‌رگم ده‌رینه
 خوتو خوانه‌ بووی سوجدەم بو‌بردی
 وه‌ک بوت و سه‌نەم له‌ مەلم کردی
 نه‌ترسم بمرم تو نه‌ بینمه‌ وه
 به‌ جوانه‌ مهرگی سه‌ر بنیمه‌ وه
 نامه‌ نه‌نووسم به‌ خوینی دلم
 نه‌ یدەم به‌شه‌ مال‌ بیابو‌گولم
 نایدەم به‌شه‌ مال‌ پێچ و په‌نا به
 بو‌خوم بو‌ی ده‌به‌م داخەم له‌ دلایه‌.

برگردان:

آی گردون بگوی مرا، چه کنم و نسیب من چگونه خواهد بود؟
 خطا از من نیست بل دل درگرو تو است.

و روح شیرینم به دور تو می‌گردد
 من به سوی دیار خود کوچ می‌کنم
 پرسشی از تو دارم، بروم یا نروم؟
 نه گنج می‌خواهم و نه مال دنیا را
 فقط و فقط اندام تو را می‌خواهم.

من دور و تو نیز دور بیا تا پیمانی ببندیم
 و با اشک دیده‌ها مان چشمه‌ای بیافرینیم
 به خدا که شرط عاشقی این گونه نیست
 که تو در عیش و نوش و من در اندرونی غم و محنت باشم
 کم بیا و کم برو، کم خود را نشان بده و فخر بفروش
 و کم با تیلای چشم، جگرم را سوراخ کن
 تو که خدا نبودی اما من بر تو گرنش بُردم
 و به مانده‌ی بت و صنم برگردنم تو را آویزان کردم
 همی ترسم بمیرم و دیگر تو را نبینم
 و جوانمرگ سر بر خاک بنهم
 با خون دلم نامه می‌نگارم
 و به باد شمال می‌دهم تا به یارم رساندش
 به باد شمال نمی‌دهم زیرا پیچ و خم فراوانی دارد
 خود می‌برم چرا که داغ بر سینه دارم.

نمونه‌ی دیگر:

çî hûm jargim sûtawa
 çûnka yâr lêm torawa
 hêqû - u - hoşim namawa
 xuwârdin-u-xawm xwênuwa

چى بکەم جەرگم سووتاوه
 چونکه یار لیم تو راوه
 هه‌قل و هو‌شم نه‌ماوه
 خواردن و خەوم خویناوه

mālīmān aw bar aw bara
 kê minî kuşt aw dullbara
 badam jwênimpê dadû

مالمان نه‌و به رنه‌و به‌ره
 کى منى کوشت نه‌و دولبه‌ره
 به ده م جوینم پى ده‌دا

ha çaw pêm dallê wara
 sêw pê guyî nahîrî
 ka lîmo zard hû wara
 naxoş kawtim nahîrî
 waday glyân kêşan wara.

به چاو پیم ده لێ وهره
 سێو پێ گهیی نه هاتی
 که لیمو زرد بوو وهره
 نه خوش که وتم نه هاتی
 واده‌ی گیان کێشان وهره.

برگردان:

چه کنم جگرم سوخته‌ست
 زیرا که یار از من رنجیده‌ست
 عقل و هوشم نمانده
 و خواب و خوراکم خونا به‌ست.
 خانه‌مان آن سوی است
 چه کسی مرا کشته؛ آن دلبر رعنا
 با دهان دشنام می‌دهد
 و با دیده گویدم: بیا.
 سیب رسید و توانا نیامدی
 پس هنگام رسیدن لیمو بیا
 ناخوش شدم نیامدی
 پس در هنگام جان‌کندن بیا.

نمونه‌ی دیگر:

kirās zardê, kirās zardê
 kirās zardêm lê torāwa
 kirās zardêm bo bikan habûk

کراس زه ردی کراس زه ردی
 کراس زه ردیم لێ تو راوه
 کراس زه ردیم بو بکه‌ن به بووک

bî ban bo baxî şarllāwa
 ba to dallēm čāw astēra
 xiz matckmān pē bspēra
 har amšawmān māwa lēra.

بیەن بو باخی شه‌فلاوه
 به‌نو ده‌لیم چاونه‌ستیره
 خزمه‌تیکمان پی‌هسپیره
 هه‌ر نه‌مه‌ومان ماوه‌لیره.

برگردان:

آی... زرد پیراهن

زرد پیراهن از من رنجیده‌ست
 زرد پیراهن را عروس کرده
 و او را به باغ «شقلاو» بریدش
 تو ای آن که دیده‌ات به سانِ ستاره‌ست
 کاری نیز به ما هسپار
 که فقط امشب در اینجا ماندگار خواهیم بود.

۸ - الف - ۲ - ترانه‌ی آهنگ (āhang)

گونه‌هایی از آواز شاد.

۹ - الف - ۲: ترانه‌ی دیلانی (dilanê) (تاب بازی)

ترانه‌ی ویژه‌ی رقص گروهی و تاب بازی

در این ترانه، که ویژه‌ی دختران می‌باشد، دو دختر بر روی تاب نشسته و همراه حرکت دادن تاب، این ترانه را می‌خوانند.

نمونه‌ی این ترانه:

čāwul astēray pēruwê
 balldê la darkî garūwê
 pîrozit bē laylay owê

چاوت نه‌ستیره‌ی پیرووی
 هه‌لدی له‌ده‌رکی گه‌رووی
 پیروژت پی‌له‌یله‌ی نوی

çawut astêray bayânê
 halidê la haybat sultânê
 âgri tê bar dâ mûslimânê
 çawî rraştî bê qâyata
 kalîmay zârî tî ayata
 mîçak ho miln kî Fâyata
 çawut wakî çawî kawê
 rrûmat wakû mînga şawê
 lêkyân kirdîn kostyân kawê
 xâllak awâ la goşay çaw
 mużat tîrî aFrâşîyâw
 waxta bot bim ba qatray âw
 xâllak la gunây baw lîwa
 la sar kullmay rrâwastîwa
 damnî naqâşkîr lêy dîwa.
 çuma mîllî dostî dostim
 daskê rrayhînay bî bastim
 ba dastî xoy dîya dastim
 rrânîk - u - bo qamarazî âr
 basm pêbîka aw mîr aw mîr
 waxta bot bim ba şêr - u - hîr.

چاووت ئەستێرەى بە یانی
 هەلدی لە هە یەت سولتانى
 تاگرت بەردا مەسولمانى
 چاوى ڕەشتى غایە تە
 کە لیمەى زارت ئایە تە
 ماچە ک پو من کىغایە تە.
 چاووت وە کى چاوى کە پو
 ڕوومەت وە کوومانگە شەو
 لێکیان کردین کۆستان کەو
 خالە ک ئەوا لە گوشتەى چاو
 موژەت تیری ئەفرا سیاو
 وە ختە بووت بىم بە قەترەى ئاو
 خالە ک لە گوشتەى بەو لاو
 لە سەر کۆلمەى ڕاو مستاو
 دەمنى نە قاشکار لى داو
 چوومە مالى دوستى دوستم
 دەسکى ڕەیحانەى بو بەستم
 بە دەستى خوی دا بە دەستم
 ڕانک و جوغە ڕەرهزى ئار
 بەسم پى بکە ئەو مار ئەو مار
 وە ختە بووت بىم بە شىت و هار.

برگردان:

چشمان تو به مانده‌ي ستاره‌ي ثريا است
 آن هنگام که از آسمان خود را مى‌نماياند

مبارک باشد بر تو شیی نو
 چشمانت به مانده‌ی ستاره‌ی سپیده است
 در هیبت سلطان می‌دمد.
 و آتش بر جان ملمان می‌افکند
 چشم سیاهت بسیار دلچسب است
 کلمه‌ی زبانت به مانده‌ی آیه است
 بوسه‌ای مرا بس است
 چشم تو به مانده‌ی چشم کبک است
 رخسارت نیز به سان مهتاب
 ما را از هم جدا کردند الهی خیر نبیند
 یک خالی در گوشه‌ی چشمانت خود را می‌نمایاند
 مژه‌ات به سان تیر افراسیاب است
 چیزی نمانده به خاطر تو قطره‌ای آب شوم
 خالی در رخسارش
 نزدیک گونه‌ی او دیده می‌شود
 تو گویی قلم موی نقاش بر رخسارش خورده‌ست
 به خانه‌ی رفیقه‌ی یارم رفتم
 دسته‌ای گل ریحان برایم بست
 و با دستان خود پیشکش کرد
 ای کت و شلوار پوشیده از نوع مرضی عالی (پارچه‌ای است سرخ کمرنگ؟)
 کم آواره‌ی این در و آن درم کن
 چیزی نمانده‌ست به خاطر عشق تو دیوانه شوم.

ترانه‌ای است شاد اما با آهنگی غمگانه
 ۱۱ - الف - ۲: ترانه‌ی مقام (māqām)

به مقام غرب شناخته شده است؛ آوازی ویژه است برای گونه‌های ترانه‌های شاد.
 در کردی بیش از ۱۵۰ گونه مقام داریم که برخی از آن‌ها در زیر آورده می‌شود:

- الله ویسی (allā waysl)

- قاتار (qatār)

- خواب‌کننده (xāwkar)

- خوش خواب (xāwxuš)

- خورشیدی (xoršîdl)

- گبر (gabr)

- آی آی (āy āy)

- نیمه شب (nîw a şaw)

- درویشی (darwêşl)

- حیران (hêyrân)

- لاوک (lâwuk)

- سحر (saḥar)

- سقر (saqar)

- هجران (hêjrân)

- زشبست (raşbast)

- شور (şur)

- شوستر (şuštār)

- خلیلو (xalîlo)

- کردو (kordo)

- غمگین (qamgîn)

- غم انگیز (gamanglîz)

نمونه ترانه‌ی مقام:

Faslek daxwênin yêalnim
 lay lām bêta žūr sarînim
 kwêr dîşê dîday şîrînim
 to xullâ laylâ wara kinim
 ba dîl âzâ das bka garidnim
 nêzîka rožî mirdînim
 dîsân şaw hâtbo hâlîl min
 law dîlay prr xayâlîl min
 âlam sûtâ ba nâllay min
 çawut astêray hobatû
 na drang halîdê gîyâna nazû
 laylê royl majnûn la dû.

فەسلێک دەخوێنن بای سێنم
 لە یلام بێتە زوور سەرنیم
 «کوێت دیشی دێدە ی شیرینم»
 تو خولاً لە یلا، وە ره کەم
 بە دل ئازا دەس بکە گەردنم
 نێزیکە روژی مردنم
 ديسان شه‌وهات بو حالی من
 لە و دله‌ی پر خه‌یالی من
 عالم سووتا به‌ناله‌ی من
 چاوت نه‌سنه‌ره‌ی هو به‌ توو
 نه‌دره‌نگ هه‌لدی گیانه‌ نه‌زوو
 له‌ یلی رویی مه‌ جنوون له‌ دوو.

برگردان:

آن هنگام که خواهید یا سینم خوانید
 لیلی را بگوئید به بالینم آید
 و بگوید: کجایت درد می‌کند آرام جانم
 خدا را، لیلی بیا پیشم
 و تنگ به آغوشم گیر
 که روز مرگم نزدیک است
 باز شب در رسید
 داد از این دل پر خیال من

گیتی از ناله‌ی من سوخت
چشم‌ستاره‌ی او با تو است
نه دیر طلوع می‌کند نه زود
بنگر لیلی را که چه سان می‌رود و مجنون نیز از پی او روان شده‌ست.

۱۲ - الف - ۲ - ترانه‌ی منلوج (manaloz): این ترانه شیوه‌ای از شیوه‌های

صدا و زبان و سوز انسان هنرمند است. بیشتر گفت و گوی میان عاشق و معشوق، دختر و مادر، پدر و فرزند است که با شعر فولکلوری سروده می‌شود. بیشتر گونه‌ی ترانه‌ی شاد است.

نمونه‌ی این ترانه:

kaytom dîwa kay atnâsim kay kay kay	که‌ی تو‌م دیوه‌که‌ی نه‌تاسم که‌ی که‌ی که‌ی
dildârî çî paymânî çî hay hay hay	دل‌داری چی، په‌یمانی چی، هه‌ی، هه‌ی هه‌ی
wak sahir bāz hātüy bandî dâlase	وه‌ک سه‌حر باز هاتووی به‌ندی ده‌له‌سه
axıyta pêm dîlm akay nâ basa	ئه‌خه‌یته پیم دیلم نه‌که‌ی نا به‌سه
has laFram ba bas ba afsûn gêlin ka	به‌س نه‌فره‌م به‌به‌س به‌نه‌فسوون گیلیم که
baskwêrlmka anjâ duşmin şêlilmka.	به‌س کویرم که‌ننجا دوشمن شیلیم که.

برگردان:

کی‌تُرا دیده‌ام، کی‌می‌شناسمت کی‌کی‌کی؟
چه‌عشقی، چه‌پیمانی، به‌به‌به
به‌سان‌شعبده‌باز آمده و زنجیر حیل و مکر
به‌پایم می‌زنی و اسیرم می‌سازی. بس است دیگر
چه‌قدر معظلم کرده و با افسون گیجم می‌کنی
عزیزم، مرا کور نکن و در پیش دشمنان رسوایم ماز.

ب - ۲. ترانه ی پر سه و عزاداری (prsa - u - tãzlmãna)

ترانه‌ی شیون و عزاداری که در هنگامه‌ی مرگ عزیز از دست رفته‌ای خوانده

می‌شود.

نمونه‌ی این ترانه:

۱ - شیون همسایه:

hay lãw hay lãw

هه‌ی لاو هه‌ی لاو

kurr zarda lãw

کور زه‌رده لاو

gîryã lajãw

گیریا له جاو

birdyãn watãw

بردیان وه ناو

nãyũn la şãll

نابان له شال

xistyãn la çãll

خستیان له چال

hãw sêy xãsim

هاوسێ‌ی خام

bot xalãsim.

بوت خه‌لاسم.

برگردان:

آی داد و الغان

که پسر زرد چهره

در کفن پیچیده شد

او را با سرعت بُردند

و در شالی پیچیدند

و در گورش نهادند

همسایه‌ی خویم

برای تو در سوگم.

۲ - شیون جوانمرد:

وای له‌م شیر، شیر قه‌وی
دای له‌زه‌وی نرکه‌ی نه‌وی

wāy lam šēra, šērī qawī
dāy lazawī nirkay nawī

چه و، ده‌شت، سه‌حرا، توژی وریزا
وای نه‌و شیر که فت وریزا.

čaw, dašt, sahrā, tozē wurēzā
wāy aw šēra kafti wur nēzā.

خومیش وه‌قوربان مال سه‌ر پم‌رت بام
وه جله‌ی ماین، قاره‌ی مه‌رت بام

xomīš waqurbān māll sar parrithām
wahllay māyīn, qārray marrit bām

پلنگ پوش وه‌بان زین ته‌لاوه
خزمه‌تچی برده‌ی وه‌ خزمه‌ت شاوه

pilling poš wabān zīn tallāwa
xzmat čī birday waxzmat šāwa

شیرو به‌چکه شیر که فتی به‌وه بیشه
نیش به‌چکه شیرنای چهن وه‌ نیشه.

šēr - u - bačka šēr kaftīya wa bēša
ēls bačka šēr āyčan wa aēša.

چاوم کویره بوئه و شیر،
ده‌مم فیره دیهم کویره
سووتیام برزیام بوئه و شیر
له‌نگه‌ر له‌رزین میرداوه‌زین
له‌ده‌شت و چوگ نریاله‌خول
دیهم کویره بوئه و شیر.

čawum kwēra bo aw šēra
damim Fēra dīyam kwēra
sūtyām birzyām bo aw šēra
langar larzīn mīr dāwazīn
la dašt - u - čoll niryā laxoll
diyam kwēra bo aw šēra.

برگردان:

وای، این شیر تنومند وای

به زمین خورد بدون صدایی
 از چشمه، دشت و صحرا گرد و خاک بلند شد
 وای، آن شیر بر زمین افتاد
 جانم فدای مال و منالت باد
 فدای شیپه‌ی اسب و صدای گوسفندت.
 پوست پلنگ بردوش، برزین طلا بنشسته
 و به بارگاه شاه می‌رود
 شیر و بچه شیر در بیشه افتادند
 درد بچه شیر آه که چه سخت است
 چشمم کور باد برای آن شیر
 و لبم خاموش و دیده‌ام تیره و تار
 سوختم، بریان شدم در مرگ آن شیر مرد
 امیر از اسب بر زمین افتاد
 و در دشت و صحرا در خاک شد
 دیده کور باد بعد از آن شیر مرد.

۳ - شیون سوارکار:

suwār hay suwār hay wanošimrro
 la ourdî brrây xallât pošimrro
 suwār hay suwār hay wanošimrro
 la ourdî birây xallât pošimrro
 suwār buwalažîn çun harda jārîn
 şanadê la şan şorra suwārîn.

سوارهای سوارهای وه نوشم رۆ
 له ئوردی برای تورمه پوشم رۆ
 سوارهای سوارهای وه نوشم رۆ
 له ئوردی برای خه‌لات پوشم رۆ
 سوار بووه له‌زین چون هه‌رده جارن
 شان ئه‌داله شان شوپه سواران.

برگردان:

آه، سوار، سوارِ بنفشم وای
از آرد و بریده‌ی شال پوشم وای
آه، سوارِ بنفشم وای
از اردو بُریده‌ی خلعت پوشم وای
بر زین سوار شده همچون همیشه
و دو شادوش سوارکاران ورزیده می‌تازد.

۴ - شیون از زبان زنان:

awjā dar ačê xam la xayállim
dangi dāya wutinit bāyala mállim
blēna dāykim xoy bigrêla naft
lāšay rrollakay law maydāna kaft
babam baw mačo rrollam bawmačo
dlyat wa dlyay babay min mačo
banān banānan bāzār gišit banan
Îzrā - Îl wazor korpam lēm sanan
tūāgirwa das min puyiş bayār
xo minit sūrān xotdā wa kanār
Fîşaklqakat tun biwast plîst
wa kurrî nāmard xot maya we kuşt
dallāl bāng akā wa dangê zullāl
kanişk bê birā hikan znda çall

ئەو جاده رته چى خەم لە خە يالم
دەنگ دايە و وتنت بايە لە مالم
بليته دايكم خوى بگري لە نهفت
لاشه ي روله كه ي لە ومە يدانه كه فت
بە بە م بە ومە چۆ روله م بە ومە چۆ
ديەت وە ديه ي بە بە ي من مە چۆ
بە نان بە نانه ن بازار گشت بە نه ن
ئيزرائيل وە زور كوربە م ليم سە نه ن
توونانگر وە دەس من پويش بە بار
خومنت سووتان خوت داوہ كه نار
فيشە كلغە كه ت تون بوەست وە پشت
وہ كور ي نامەرد خوت مە بە وە كوشت
دە لال بانگ ئە كاوہ دە نگی زولال
كە نشك ي برا بکەن زنده چال.

برگردان:

آن هنگام غم از خیالم زدوده می‌شد
 که صدای دایه دایه‌ات از خانه می‌آمد
 به مادرم بگوئید نفت بر خود ریخته و بسوزاند خود را
 چرا که جسد فرزندش در میدان افتاده است بر خاک
 طفلکم بیا و مرو، فرزندم بیا و مرو
 دیده‌ام، طفلک خوبم بیا و مرو
 بگیر و ببند است، بازار همه جا بسته است
 عزرائیل بازور کودک مرا از من بستاند
 تو با دستان پُرزه‌یزم من، آتش افروختی
 و مرا سوزانده و خود کناره گرفتی
 تیردان خود را تند به کمر ببند
 مبادا خود را به دست نامرد زاده‌ای به گشتن دهی
 زیبا روی، با صدایی لطیف فریاد می‌زند:
 دختر برادر مرده را زنده به گور کنید.

ج - ۲. ترانه‌ی شیون (šīwan)

که سه‌گونه دارد:

۱ - qamīra گونه‌ی آهنگ حزین.

۲ - zīmār گونه‌ی آواز حزین.

۳ - xamarī نوحه خوانی با دهل.

نمونه ترانه‌ی شیون و نوحه‌خوانی:

darūnim prra lažān

دروونم پرّه له ژان

Frmēsk arrzē lačāwān

فرمیسک نه‌رزی له چاوان

piştîm şaq bû çamāwa

پشتم شەق بوو چە ماوه

har wakû kamay gočān.

هەروە کوو که مه‌ی گوچان.

şawān min anûm hatāsatawa

شەوان من ئەنووم بە تاسە تەوه

bon anēm wabun hanāsatawa:

بون ئە نیم وه بۆن هەنا سه تەوه:

برگردان:

دروم پر از درد

و اشک از دیده‌ام جاریست

پشتم شق شده و خمیده‌ست

به مانده‌ی کمان عصا

شب‌ها من با یاد تو به خواب فرو می‌روم

و با بوی نفس‌هایت جانم آرام می‌گیرد.

د - ۲: ترانه‌ی کیش (آیینی) (äylnî)

این گونه ترانه در میان دراویش و دانشجویان دینی رواج دارد.

نمونه‌ی این ترانه:

ترانه‌ی درود: هنگامی که دانشجوی دینی مفتخر به دریافت اجازه‌نامه می‌گردد و

همچنین در زاد روز فرستاده‌ی یزدان؛ محمد (درود بر او باد) نیز در پی مراسمی این

ترانه خوانده می‌شود.

sallawât:

سه‌له وات:

xudā yêka - u - ba dū nābê

خودا یێکه و به دوونایی

bahrî Gilma - u - şêlû nābê

به حری عیلمه و شیلوونایی

kas la rrangî aw nābê

که س له ره‌نگی نه‌ونایی

sayîdî Gâlam sallawât.
ay habîbî hayîwallâ
âmîna drâ ba Gahdullâ
lêy îjad bû rrasulallâ
sayîdî Gâlam sallawât.
la Gasmânân tom aḥmadî
larrûy zamîn miḥammadî
sâf la nûrî aḥadî
sayîdî Gâlam sallawât.
aw dnyāya saran sara
kêwî lê kird ba langar
mḥamada - u - sar Gaskara
sayîdî Gâlam sallawât.
gawrak paydâ hû la maka
nûrî la Garşî Falaka
guna ḥkārân ḥaFû dakâ
sayîdî Gâlam sallawât.
hay jân hay jânî to
rrožak dâdê dîwânî to
omat hamû muḥtâjî to
sayîdî Gâlam sallawât.
la Êîmanê dâruḥbaqû
ḥorî dakan kayF - u - saFâ
hânâm ba to yûmistafâ
sayîdî Gâlam sallawât.

سه ییدی عالم سه له وات.
ئه ی جهیبی جه یوه لآ
ئامینه درابه عه بدولآ
لێ ی ئیجاد بوو ره سوله لآ
سه ییدی عالم سه له وات.
له عاسمانان توّم ئه حمه دی
له پرووی زه مین محمه دی
ساف له نووری ئه حمه دی
سه ییدی عالم سه له وات.
ئه و دنیا به سه ران سه ره
کێوی لێ کرد به له نگه ره
محمه ده و سه ره عه سکه ره
سه ییدی عالم سه له وات.
گه وره ک یه ییدا بوو له مه که
نووری له عهرشی فه له که
گونا حکاران جه فوو ده کا
سه ییدی عالم سه له وات.
هه ی جان هه ی جانی تو
پوژه ک دادی دیوانی تو
ئومهت هه موو موحتاجی تو
سه ییدی عالم سه له وات.
له چیمه نی دارولبه قا
حویری ده که ن که یف و سه فا
هانام به تو یا مسته فا
سه ییدی عالم سه له وات.

la dîmanê babulmanêF
 gorak pakiFî ba bê qîlêF
 bonî darrwê qêF ba qêF
 sayîdî bîlam sallawât.
 ay habîbî lawlêk lêwlak
 mîhamêd la nûr âdamlaxêk
 qurbânit bim sâheb borêq
 sayîdî bîlam sallawât.
 ay habîbî hayî qaFûr
 haştê hazâr qubay prî lanûr
 hamûy haligirt çû lo ôzur
 sayîdî bîlam sallawât.
 ay sâhebî şar 6 - u - hadîs
 dîn duşminî şaytânîpîs
 la nêw pêqambarên har atom rayîs
 sayîdî bîlam sallawât.
 la bîsmânân çarx - u - Falak
 dîna xurwêrê borî - u - malak
 xudâyaka - u - rruhmî galak
 sayîdî bîlam sallawât.
 şahim daçû la bo meûrâj
 laboy hâtîya borêq - u - tîj
 omat hamû la boy muhtâj
 sayîdî bîlam sallawât
 ay habîbî hayî bîqî

له چیمه نى عهبدو لهه ناف
 گۆره گ پشکفت بهی غیلاف
 بوئی دهر و قاف به قاف
 سهیدی عالم سه له وات.
 نهی سه یی له ولاک له ولاک
 مه مه دله نوور ئادهم له خاک
 قوریانت بم ساحیب بوراق
 سهیدی عالم سه له وات.
 نهی سه یی سه یی سه فوور
 ههشتی ههزار قوبه ی پرله نوور
 هه مووی هه لگرت چولو عزوور
 سهیدی عالم سه له وات.
 نهی ساحیبی شرع و سه دیس
 دین دوشمنی شه یثانی پس
 له ناو پیغمه مهران هه رته توم ره نیس
 سهیدی عالم سه له وات.
 له عاسمانان چه رخ و فه له ک
 دینه خواری چوری و مه له ک
 خودا په که و پوحمی گه له ک
 سهیدی عالم سه له وات
 شاهم ده چوله بو میجرع
 له بوئی هاتی په بوراق و تاج
 ئومهت هه مووله بوئی موحتاج
 سهیدی عالم سه له وات.
 نهی سه یی سه یی باقی

suwār dabū la borāqī	سوارده بوو له بوراقي
la pêqamberān tom tāqī	له پیغمه مبه ران تۆم تاقي
sayīdī ʿālam sallāwat	سه ییدی عالم سه له وات.
ay ḥabībī ḥayī akbarē	ئه حه ییبی حه یی ئه کبه‌ری
hatā dnyā dačita sarē	هه تا دنیا ده چته سه‌ری
tam nābē maht - u - sanāy pēambarē	ته‌م نابی مه حت و سه نای پیغمه مبه‌ری
sayīdī ʿālam sallawāt.	سه ییدی عالم سه له وات.
ay ḥabībī rož - u - šawē	ئه ی حه ییبی روژو شه‌وی
harčī dīnī mḥamadī ba haq darwē	هه‌رچی دینی محمه دی به هه‌ق ده‌وی
la xoy harūm kā xuwārdin - u - xawē	له خوی حه‌رام کاخواردن و خه‌وی
sayīdī ʿālam sallawāt.	سه ییدی عالم سه له وات.
xudā dayFarmū ay jbrayīl	خوا ده یفه‌رموو ئه ی جبره‌ئیل
la bom dānē kursī xalīl	له بۆم دانێ کورسی خه‌لیل
sbay ḥaşra - u - ōmat zalīl	سه ی حه‌شه‌ره و ئۆمه‌ت زه‌لیل
sayīdī ʿālam sallawāt.	سه ییدی عالم سه له وات.
waysalqaranī tayrī zarda	وه سه له ره نه یی ته‌ری زه‌رده
la madīnay hāta dara	له مه دینه‌ی هاته‌ ده‌ره
aw qāsidē pēqambara	ئه و قاسیدی پیغمه مبه‌ره
sayīdī ʿālam sallawāt.	سه ییدی عالم سه له وات.
waysalqaranī tayra spīya	وه سه له ره نه یی ته‌یره سپی به
la madīnay rāhatīya	له مه دینه‌ی را هاتی به
aw qāsidē allahīya	ئه و قاسیدی ئیلاهی به
sayīdī ʿālam sallawāt.	سه ییدی عالم سه له وات.
la gall toma ʿabdī Faqlr	له گه‌ل تۆمه‌ عه‌ بدی فه‌قیر
zīkrī xudā maka la bīr	زیکری خودا مه‌ که له بیر

rožê damrî dakawya hîr
 sayîdî Gêlam sallawî.
 la jhanamê hâna hâna
 îdâya marakî sarpâna
 sarâ law kasay bê Îmâna
 sayîdî Gêlam sallawât.
 la jhanam hêza hêza
 îdâ marî kar - u - gêza
 lo aw kasay nâkâ nwêza
 sayîdî Gêlam sallawât.
 ay xizmîna warîna rrâyê
 tobay bikan la dinyâyê
 dardê mirdinê şîfay nâyê
 sa yîdî Gêlam sallawê.
 la Gêsmânê haftanîna
 horîyân dên çîn haçîna
 lo aw kasa zor ba dîna
 sayîdî Gêlam sallawât.
 la sorân şamsadîna
 la bâ dînân nuradîna
 'daxilit bim şay madîna
 sayîdî Gêlam sallawât.
 şexim darrwâ lo har şamê
 nûrî darrwâ wakî tamê
 gunâhkarim qat nê gamê

روژی ده مری ده که ویه بیر
 سه ییدی عالم سه له وات.
 له جهه نه می هانه هانه
 نیدابه ماره کی سه ربانه
 سه را له وکه سه ی بی ئیمانه
 سه ییدی عالم له وات.
 له جهه نه هه هه هه
 نیدا ماری که رو گهه
 لو نه وکه سه ی نا کا نوژه
 سه ییدی عالم سه له وات.
 نه ی خزمینه وه رنه رای
 تو به ی بکه ن له دنبا ی
 ده ردی مردنی شیفای نای
 سه ییدی عالم سه له وات.
 له شامانی هفت مینه
 خوری بان دین چین به چین
 لو نه وکه سه زور به دینه
 سه ییدی عالم سه له وات.
 له سوران شه سه دینه
 له با دینان نووره دینه
 ده خیلت بم شای مه دینه
 سه ییدی عالم سه له وات.
 شخیم ده روا لو هه ره می
 نووری ده روا وه کی نه می
 گونا کارم قهت نا گه می

sayîdî Gâlam sallawât.

ba xullâmit bim barzinjayî

başnî rîhânî kor payî

şê - u - hârân dakay kawî

sayîdî Gâlam sallawât.

aw dnyâyay to daybînî

bakask - u - sor dayqamrînî

xudâ nabê kasak nâmînî

sayîdî Gâlam sallawât.

Gbulqâdrî gaylânî

hîmdâd bâbî murîdânî

medaw şâhî wuryânî

sayîdî Gâlam sallawât.

سه ییدی عالم سه له وات.

به خولامت بم به رزنجه یی

به زنت پیمانی کور به یی

شیت و هاران ده که ی که وی

سه ییدی عالم سه له وات.

نمودنیایه ی توده بینی

به که سک و سور ده یفه مرینی

خودا نه یی که سه ک نامینی

سه ییدی عالم سه له وات

عه بوولقادی گه یلانی

هیمداد بابی مریدانی

مه ده و شاهی ووریانی

سه ییدی عالم سه له وات

برگردان:

پروردگار یکیست و هیچگاه دو نخواهد شد

او دریای علم است و پایانه ندارد

کسی به مانده ی او نیست

بر سرور گیتی درود باد.

ای حبیب حبیب الله

آمنه به ازدواج عبدالله در آمد

و فرستاده ی یزدان از آن دو به وجود آمد

بر سرور گیتی درود باد.

در آسمان ها تو احمد (ستوده تر) ی.

در زمین محمد (ستوده) یی

از نور خالص احدی (پروردگاری).
 بر سرور گیتی درود باد.
 پروردگار! این دنیا را آفریده
 و کوه‌ها را لنگر و نگه دارنده‌ی آن ساخته است
 و محمد را سرور تمامی‌ی آن‌ها
 بر سرور گیتی درود باد.
 سروری در پهنه‌ی مکه هویدا گشت
 نور او از عرش فلک است
 و گنه‌کاران را می‌بخشد
 بر سرور گیتی درود باد.
 ای جان فدای تو
 روزی هنگامه‌ی یاری‌ی تو فرا می‌رسد
 و امت همه نیازمند تو خواهند بود
 بر سرور گیتی درود باد.
 در گلزار دار البقا
 حوری‌بان در شادی و شغف هستند
 به تو روی می‌آورم ای برگزیده
 بر سرور گیتی درود باد.
 در گلزار عبد المناف
 سروری شکفته گشت
 و بوی و رایحه‌اش قاف به قاف تمامی‌ی الفلاک را در نور دید
 بر سرور گیتی درود باد.
 ای یارِ لولاک لولاک

محمد از نور، آدم از خاک
به قریان تو گردهم ای دارنده‌ی بُراق
بر سرور گیتی درود باد.
ای حبیبِ حییِ غفور
هشت هزار بارگاه پر ز نور
همراه او گشتند تا به پیشگاه یزدان پاک برسند
بر سرور گیتی درود باد.
ای دارنده‌ی شرع و حدیث
دشمنِ اهریمن بدکار
در میان فرستادگان، تو بزرگ و سرور منی
بر سرور گیتی درود باد.
در آسمان‌ها و چرخ و فلک
حوری‌یان و ملک‌ها به زمین می‌آیند
خدا یکیست و رحم و مهربانی‌اش بسیار
بر سرور گیتی درود باد.
شاه من به معراج رفت
برای او تاج و بُراقی آورده شد
امت همه نیازمند اویند

بر سرور گیتی درود باد.
 حبیبِ خَیِ باقی (یاور یزدان ماندگار)
 بر بُراق سوار گشت
 از میان پیامبران تو (ای لرستاده‌ی یزدان) برگزیده‌تری
 بر سرور گیتی درود باد.
 ای حبیبِ خَیِ بزرگ
 تا پایانه‌ی دنیا
 مدح و ثنای تو پایان نمی‌پذیرد
 بر سرور گیتی درود باد.
 ای حبیبِ شب و روز
 هر کس دین محمدی را بر حق می‌داند
 از خواب و خوراک دوری‌گزیند
 بر سرور گیتی درود باد.
 خدا می‌فرمود ای جبرئیل
 برایم آماده‌ساز کُرسیِ خلیل را
 زیرا که فردا روز واپسین است و امت نیز ذلیل و خوار
 بر سرور گیتی درود باد.
 ویس‌القرنی پرنده‌ای زرد است
 از مدینه بیرون شد
 او قاصد پیامبر است
 بر سرور گیتی درود باد.
 ویس‌القرنی پرنده‌ای سپیدست
 از مدینه آمده
 او قاصدِ الهی‌ست
 بر سرور گیتی (محمد) درود باد

یا تو هستم ای بنده‌ی تَهیدست
 ذکر یزدان را از یاد مبر
 روزی خواهی مُرد مبادا حسرت پیری
 بر سرور گیتی درود باد.
 از جهنم صداها‌ی سهمناکی به گوش می‌رسد
 ماری پهن سر در آن می‌زی‌ید
 و نیش خود را بر بدن بی ایمان می‌برد فرو
 بر سرور گیتی درود باد.
 از جهنم صداها‌ی سهمناکی می‌آید به گوش
 مار سمی در آن فراوان است؛
 برای کسی که نماز نمی‌خواند و بر یزدان گُرنش نمی‌برد
 بر سرور گیتی درود باد.
 ای آشنایان بیائید
 و در این گیتی توبه کنید
 که دردِ مرگ را نیست چاره‌ای
 بر سرور گیتی درود باد.
 در آسمان هفتمی
 حوری‌یان دسته دسته می‌آیند
 به پیشواز کسی که با ایمان است
 بر سرور گیتی درود باد.
 در منطقه‌ی «سوران»؛ شمس‌الدین
 و در «بهدینان» نورالدین‌اش نامند
 فدای تو گردم ای شاه مدینه
 بر سرور گیتی درود باد.
 شیخ من کوبه کوی می‌رود

و نور او به ماننده‌ی غبار بخش می‌گردد
 من گنه‌کار هیچگاه به گرد پای او نمی‌رسم
 بر سرور گیتی درود باد.
 فدایت کردم ای برزنجه‌ای
 اندام تو ریحانه است
 و تو دیوانه‌گان و هار شده‌ها را شفای بخشی
 بر سرور گیتی درود باد.
 این زمینی که تو می‌بینی
 و آن را با صد گونه آرایش زینت می‌دهی
 غیر از یزدان کسی نخواهد مالد در آن
 بر سرور گیتی درود باد.
 ای عبدالقادر گیلانی
 همتی فرما که پدر مُردانی
 مدد یا شاه بیداران
 بر سرور گیتی درود باد.

ذ - ۲: ترانه‌ی بهار (نوروز) (bahār - nawroz)

این ترانه در هنگام عید باستانی و لیروزِ نوروز خواند می‌شود.

نمونه‌ی این ترانه:

wā nawrozî dîlāna

وانه‌ورپوزی دلانه

Fasilî bāx - u - gullāna

فه‌سلێ باخ و گولانه

wak bûkî sîr rîzā wa

وه‌ک بووکی سیر رازاو

ča daştî ča gullstāna

چه‌ده‌شت چه گولستانه

aw xalka kurdistāna	نه و خا که کوردستانه
hoya wā šang - u - juwāna	بویه واشه نگ و جوانه
jēy Frīštay janāna	جی‌ئی فریشتی جه‌نانه
bon xoš gull - u - rraybāna	بون خوش گول و ره یه‌بانه
bo pēšawa ay lāwān	بو پیشه وه نه‌ئی لاوان
bo āzādī, bo žīyān	بو ئازادی، بو ژیان
bo āštī - u - xošī galān	بو ئاشتی و خوشی گه‌لان
tē bkošīn mardāna.	تی بکوشن مه ردانه.

برگردان:

امروز نوروزِ دل‌هاست
 فصلِ باغ و رویشِ گل‌هاست
 مانده‌ی عروسیِ سُرخ آراسته شده
 دشت و گلستان؛ همگی
 خایِ کُردستان
 برای این زیبا و آراسته گشته
 زیرا که ماوا و آشیانه‌ی فرشته‌گانِ فردوسِ برین است
 و به سببِ گل و ریحانِ خوش بوست
 به پیشِ ای جوانان
 به سوی آزادی و برای زندگی‌ی بهتر
 و برای آشتی و خوشبختی‌ی خلق‌ها
 بکوشید؛ دلیر مردانه.

نمونه‌ی ترانه‌ی نوروز

ay kurd nawroza kātī sayrāna

نه‌ی کورد نه وروژه کاتی مه برانه

rrozî âhangî kaž - u - kêwānu	روژی ئاهه نگی که ژو کێوانه
la dašt - u - dar - u - dêhāi - u - šārā	له دهشت و ده رودنیات و شارا
la zard - u - doll - u - lutka - u - kanārā	له زه رده و دول و لووتکه و که نارا
la sar gēt gird - u - barzî - u - talānā	له سه‌رگشت گرد و به رزی و ته لانا
la qallāy saxtî tîr - u - kawānā	له قه‌لای سه‌ختی نیرو که وانا
la nāw hawārî pāllawānānā	له ناوه واری پاله وانا
gorrî şabîdî rrēy nîştīmānā	گورپی شه هیدی پیری نیشتمانا
lāy jwāna margî gal - u - wullāiā	لای جوانه مهرگی گهل وولانا
awānay rroyîn larrēy xabāiā	ئه‌وانه‌ی روین له‌پیری خه‌بانا
kočarî kwēstān xēilla dawāra	کوچه‌ری کوستان خیل له‌ده وارا
la šwēn hawārî pollî dildārā	له شوین هه‌واری پوتی دلدارا
la nāw gullāiā - u - zawîrrangînā	له ناوگو لاله و زه‌وی ره‌نگینا
mērgî ba hārî juwān - u - naxlānā	مه‌رگی به هاری جوان و نه‌خشینا
la dangî mal - u - kawî binārā	له ده‌نگی مه‌ل و که‌وی بنا را
sahollî nsār çam - u - rrubārā	سه‌هوتی نساړ چه‌م و پروبارا
tēkallāw lagall kašî xayālā	تێکه‌ لاوله‌ گهل که شتی خه‌یالا
lāwuk la mēžūy šuwān - u - šimšālā	لاوک له میژووی شوان و شمشالا
la rrēy qonāqî kārwanî dūrā	له‌پیری قوناخی کاروانی دوورا
la āsoy kal - u - kêw îsnurā	له‌ناسوی که لوکیوی سنوورا
āgrî nawroz dagîrsētawa	ناگری نه‌وروز داگیر سته‌وه
jaž nakay kāwa yād bkrētawa	جه ژنه‌ که‌ی کاوه یاد بکرت‌وه
bā dangî doll - u - zurrnā bēlawa	با ده‌نگی دول و زورنا پته‌وه
šāyî - u - zamāwand dāmazrētawā	شایی و زه‌ماوه‌ند دامه‌زرت‌وه
kurdstān hamūy brrūzētawā	کوردستان هه‌مووی برارت‌وه
bāxî baxāwan awā bētawā	باخی به‌خواه‌ن ئاوا پته‌وه

kabû - u - sâbâtî lê bkrêlawa

که بوو ساباتی لی بکرتنه وه

baxawân dîsân tê hallêlawa

با خه‌وان دیسان تی هه‌ل چینه وه

âstî - u - âsâyiş bgarrêlawa

ناستی و ئاسایش بگه‌رتنه وه

kurd âsûda bê - u - naçawsêlawa

کورد ئاسوده بی و نه چه و سینه‌وه!

gîyâîn zarrdaştîş başadimânî

گیانی زمرده شتیش به شادمانی

bînarî şâyî - bê - u - âwadânî

بینه‌ری شایی بی و ئاوه دانی.

برگردان:

ای کُرد لوروز است و هنگامه‌ی گشت و گذار

روز آهنگِ کوهستان و درو دشت است

در دشت و روستا و شهر

در کویر و مرغزار و کناره و ساحل

بر بلندای تمامی‌ی کوه‌ها و قله‌ها

در قلمه‌ی سخت تیر و کمان

در میدان پهلوانان

گور شهید در راه وطن

در پیش جوانمرگ قوم و میهن

آنانی که در راه مقدس مبارزه جان باختند

مهاجر کوهستان، چادر نشین‌ها

در خیمه‌گاه دسته‌ی معشوقان

در اندرونه‌ی لاله‌ها و زمین رنگین

مرغزار بهاری‌ی زیبا و رنگین

در صدای پرنده و کبک چمن

بخ کناره‌ی کوه و چشمه و رودخانه

همراه با کشتی‌ی خیال

در آهنگِ تاریخِ چوپان و نی‌ی او
 در راه و مسیر کاروان دور
 در افقِ گردنه و کوه مرزها
 آتشِ نوروزِ شعله‌ور گردد
 و جشنِ کاوه دوباره پویا شود
 بگذار صدایِ طبل و دهل دوباره بلند شود
 شادی و عروسی بر پا گردد
 و همه‌ی کُردستان زینت داده شود
 باغ‌ها آباد گردند
 و باغبان دوباره کار خود را بیاغازد
 آشتی و آسایش نیز دوباره باز گردد
 و کُرد آسوده خاطر گردد و ستم نبیند
 روح زردشت نیز با شادمانی
 بیننده‌ی شادی و آبادانی باشد.

ر - ۲: ترانه‌ی کاروان (kārwan)

این ترانه را در سفرها و همراه با کاروان می‌خوانند.

نمونه‌ی این ترانه:

kurr:

kaçallak bûm la kārwanê

hatîmak bûm la kārwanê

dîtîm mîllak la talânê

lêmda mîlhyân la bo nânê

کۆر:

که چه له ک بووم له کاروانی

مه تیمه ک بووم له کاروانی

دیتیم مائه ک له ته لانی

لامدا مایان له بو نانی

dîtim zarîyak la bar nânê

sabhânallâ çanda juwânê

wakî gullî nâw baqânê.

kiç:

hatîm kacall bigra nânê

to ba jêmây la kârwanê.

kurr:

wallâ zarêy nâgrim nânê

hatâ natkam rramusânê

sat hâşâ bê la kârwanê.

kiç:

çar birâm hana wakî şêra

gâzyân dakam bêna êra

ba xanjarân bîkan gêra

awjâ kaçall aqirî xêra.

kurr:

ba xuwâ zarê nârrom lêra.

har çar brât bêna êra

ba xanjarân dakayn gêra

la sar singit kalâdêra

awşo mâçî dakam lêra

bê şarî nîya - U - zor xêra.

kiç:

dabma kotrî bālî spîya

çil gaz daçma bin hawrîya

دیتیم زه‌ری به که له به رتانی

سابحانه لالا چه‌نده جوانی

وه کی گولی ناوباغانی.

کچ:

هه‌تیم که چه‌ل بگره نانی

نو به چیمای له کاروانی.

کور:

وه لالا زه‌ری ی ناگرم نانی

هه‌تا نه تکم راموسانی

سه‌ت حاشایی له کاروانی.

کچ:

چار برام هه‌نه وه کی شیره

گازیان ده که م بینه تیره

به خه‌نجه‌ران بنکه‌ن گیره

نه‌وجا که چه‌ل توغرت خیره.

کور:

به‌خوازه‌ری ناروم لیره

هه‌رچار برات بینه تیره

به‌خه‌نجه‌ران ده که ین گیره

له‌سه‌ر سینگت که لادیره

نموشو ماچی ده که م تیره

بی‌شهرعی نی به و زورخیره.

کچ:

ده‌بمه‌کوتری بال سپی به

چل‌گه‌ز ده‌چمه‌بن هه‌وری به

kaS bardî rê nagrtîya
awjâ kaçall dardît çîya?

kurr:

la bāsmānēt dēnma xuwāra
ba māmōstāy datkam mārā.

kiç:

Îsmakî la xo daxênim
dablm ba qallâtî dim dim
daçima bar dastî hâkim.

kurr:

az Îsmakî lê daxênim
la Gardānt dagawzênim
lêF doşak - u - bin sarînt
ba xom la hâkmê dastênim.

kiç:

kurra kaçall amin mārîm
galak jārānîs bē Garîm.

kurr:

atu mārî min sâhlînim
la bin Gardānî dar dēnim
la kin malāy datgawzênim.

kiç:

baznim qarātê mîrîya
çan aqān la dîyār xaFtîya
yak bardakyān nabzâFtîya

که سه به ردی تی نه گرتی به
نه و جا که چهل دمرت چی به؟
کور:

له عاسمانیت دینمه خواره
به ماموستای ده تکه م ماره.
کیچ:

ئیسمه کی له خوده خینم
ده بێ به قه لاتی دم دم
ده چمه به رده سنی حاکم.
کور:

نه زئیسمه کت لی ده خینم
له عه ردانت ده گه و زینم
لیف دوشه ک و بن سه رینت
به خوم له حاکمی ده ستینم.
کیچ:

کور به که چهل نه من مارم
گه له ک جارا نبش بی عارم.
کور:

نه تو و ماری من شاهینم
له بن عه ردانت ده ردینم
له کن مه لای ده تگه وزینم.
کیچ:

به ژنم قه رانی میری به
چهن ئاغان له دیار خهفتی به
یه ک به رده کیان نه بزافتی به

awjê kaçall darditçiya?

kurr:

to qarâtî min laşkirim

haft sālân la bînt dawarim

yân datgrim yân damirim.

ئه‌و جا که چه‌ل دهر دت چی به؟

کور:

تۆقه‌راتی من له شکرم

سه فت سالان له بنت ده‌وهرم

یان ده‌تگرم یان ده‌مرم.

برگردان:

پسر:

پسر کچلی بودم در کاروان

یتیمی بودم همراه کاروان

در سر راه، خانه‌ای دیدم

به خانه‌شان رفتم برای گرفتن نان

دختری زیبا روی در حال پختن نان بود

سبحان‌الله که چقدر زیبا بود

به مانده‌ی گل اندرونه‌ی باغ‌ها

دختر:

آی کچل! بگیر این نان را

مبادا از کاروان عقب بمانی.

پسر:

والله دختر جان نان نمی‌خواهم

از این جا نمی‌روم تا با هم به معاشقه نپردازیم

حاشا حاشا از کاروان.

دختر:

چار برادر دارم به سانی شیر

آنها را صدا می‌زنم

تا با خنجر، تو را پاره پاره کنند
پس از آن دیگر خود دانی.
پسر:

به خدا دختر از این جا نمی‌روم
اگر چه چار برادرت نیز به این جا بیایند
من با آن‌ها می‌جنگم
و

لمطلب با عشق درخواهم آویخت
که پروازی شیرین است
دختر:

مبدل به کبوتر سپید بال خواهم شد
چهل متر به پشت ابرها پرواز خواهم کرد
تا جایی که سنگ کسی به آن جا نرسد
پس بگوی دیگر چه می‌خواهی ای کچل؟
پسر:

از آسمان تو را بر زمین آورده
و در پیش ملا عقد تو را جاری خواهم ساخت
دختر:

اسمی خواهم خواند
و مبدل به «دِر دَمَدَم» شده
و در پیش حاکم ماندگار خواهم شد.
پسر:

من نیز اسمی خواهم خواند
و بر زمینت فرو آورده
لحاف و تشک و بالشت را نیز

از حاکم خواهم گرفت،

دختر:

ای پسرک کچل، من مارم

برخی هنگام نیز بی‌هارم.

پسر:

تو ماری من لیز شاهینم

در اندرونه‌ی زمین تو را یافته

و در پیش ملا تو را حاضر می‌کنم.

دختر:

اندام من دژ امیر است

چند آقا و ارباب در دورو بر آن دژ

هنوز نتوانسته‌اند حتا سنگی از آن را بجنبانند

پس بگوی ای کچل، دردت چیست؟

پسر:

تو دژی، من نیز لشکر و سپاهم

هفت سال در دور و برت کشیک خواهم داد

یا تو را تسخیر کرده یا آن که کشته می‌شوم.

ز - ۲: ترانه‌ی زاد و ولد (la dāyik bûn) (جشن تولد)

در زاد روز کسی خوانده می‌شود.

نمونه‌ی این ترانه:

پوله، گلینه‌ی چاوی خوبنبارم

تیمار که ره وه‌ی دلی زامارم

polle, glîney çawîxwênbarim

tîmār karaway dlî zāmārim

ha xêr bêy hâtî, hâtinî xêra	به خیریی‌ی هاتی، هانتت خیره
wullât âlâjî ba bawr - u - şêra	ولآت ئالاجی به به ور و شیره
bînuyl çawî dâyk - u - bābî to	بینای چاوی دایک و بابی تو
basây dasî bāb, rallây nabîto	عه‌سای ده‌سی باب، ته لای نابی تو
hâtinî xêra, baxêr bêy rrolla	هانتت خیره، به خیریی‌ی رپوله
ballku bistênî lazallim tolla	به لکوو بستینی له‌زالم نوئه
supâs bo xudây gawra - u - méhrahān	سوپاس بو خودای گه‌وره و میهره‌بان
kadāwya pēmān kurrê wak şêrān.	که داویه پیمان کورپی وه ک شیران.

برگردان:

فرزند، حلقه‌ی چشمِ خونبارم
 التیام بخشِ دلِ مجروحم
 خوش آمدی، که آمدی، آمدنت خیر و برکت است چرا که:
 میهن به پیر و شیر نیاز دارد
 بینایی‌ی چشمِ پدر و مادر هستی تو
 عصای دست پدر، طلایِ نابی تو
 آمدنت خیر و برکت است، خوش آمدی فرزند
 شاید تو از ستم‌گرا انتقام ما را بستانی
 سپاس خدایِ بزرگ و مهربان را
 که به ما بخشیده‌ست فرزندی به مانده‌ی شیر.

س - ۴: ترانه‌ی دیوان (dlwrok):

این ترانه را در هنگام جنگ با دیوان همراه با تنبور خوانده‌اند. در زمان‌های کهن به سببِ رواج افسانه‌هایی در این زمینه، مردم ترانه‌ای در این باره سرانیده‌اند.

البته نباید واژه‌ی «دیورک» با واژه‌ی «دیورَه» (dewara) اشتباه شود. زیرا دیورَه به بقال یا عطاری گویند که در روستاها و مناطق به فروش کالای خود می‌پردازد.

ش - ۴: ترانه‌ی رمضان (rramazān)

با فرار رسیدن ماه رمضان، در زمان کهن در کردستان، در پی‌ی مراسمی، جشنِ بزرگی گرفته می‌شد. در این جشن، ترانه‌ای مرسوم بود که با نام ترانه‌ی رمضان مشهور است. هم اکنون نیز در برخی از روستاهای کردستان (منظور از کردستان؛ سرزمین بزرگِ کردستان است که بخش‌های زیادی از خاک عراق و ترکیه و سوریه و شوروی‌ی سابق را در بر می‌گیرد و تمامی‌ی خاکِ کردستان متعلق به سرزمینِ آریایی‌ی ایران زمین است که زمانی به خاطر بی‌غیرتی‌ی برخی از پادشاهان از ایران جدا شده است) این رسم رواج دارد.

نمونه‌ی این ترانه:

rramazā māngl hātin qurāna
māngl minaw - war, māngl 6érFāna
māngl nāzll būn qurān plroza
bo sar lnsānl dli prr la toza
sī rož barrožū bo xuwāy subhāna
rramazān māngl hātin qurāna
ba lqra blsma rablkall lazi
gurān nāzill bū ba dli nabl
yā xuwā ba xēr bl ay mānglqu - rān
sallhwāt la sar hablb subhān.

رِه مه زان مانگی هاتن قورثانه
مانگی منه ووه، مانگی غیرفانه
مانگی نازل بوون قورثان پیروژه
بوسه رینسان دلی پرله توژه
سی روژ به پروژوو بو خوای سوبحانه
رِه مه زان مانگی هاتن قورثانه
به بُفره یسه ره بیکه لله زی
قورثان نازل بوو به دلی نه‌یی
یا خوا به خیری ئه‌ی مانگی قورثان
سه‌لوات له‌سه ره ییی سوبحان.

برگردان:

رمضان ماه فرود آمدن قرآن است
 ماهی درخشان، ماه عرفان،
 ماه نازل شدن قرآن فیروز است
 بر انسان دل پر زگرد
 سی روز روزه گرفتن برای یزدان سبحان است
 رمضان ماه نازل شدن قرآن است
 با «اقرا باسم ربک الذی»
 قرآن بر دل نبی مکرم نازل شد
 ای ماه قرآن، خوش آمدی
 بر حبیب سبحان درود باد.

ص - ۲: ترانه‌ی میهنی، سیاسی و انقلابی (nîştımānî - u - rrāmyārî - u .)

(šorršgê rrāna)

در هنگام جنگ، یا صدور فرمان‌هایی بر علیه گردان، شاهران مبارز و مردمی‌گرد،
 اشعار یا سرودهایی می‌سرودند و مردم نیز آن سرودها را از بر می‌کردند. و این اشعار
 دهن به دهن می‌گشت. اکنون نیز این ترانه‌ها در میان انقلابیون گرد که برای آزادی و
 استقلال میهن خود از سلطه‌ی بیگانگان اجنبی مبارزه می‌کنند رواج دارد. بایسته به گفتن
 است که شاعر این گونه اشعار ناشناخته مانده است. به همین خاطر بیشتر جنبه‌ی
 فولکلوری دارد.

نمونه ترانه‌ی میهن:

hay wulāto wulāto
 māl wērāna wulāto

هه‌ی وولاتو وولاتو
 مال ویرانه وولاتو

čûm wulâtê bibînim

جووم وولاتی بیینم

hay wulâto wulâto

هه‌ی وولاتو وولاتو

nîsk - u - nokâlê bçînim

نێسک و نوکالی بچینم

hay wulâto wulâto

هه‌ی وولاتو وولاتو

naxtê yârê dar bînim

نەختی یاری دەرینم

hay wulâto wulâto

هه‌ی وولاتو وولاتو

wulâtê ma zozāna

ولاتی مە زوزانە

hay wulâto wulâto

هه‌ی وولاتو وولاتو

jê - u - mawtanê kurdāna

جی و مە و تەنی کوردانە

hay wulâto wulâto.

هه‌ی وولاتو وولاتو.

برگردان:

آی میهن من، میهن

ویران شده‌ست! میهن

رفتم میهن را بینم

آی میهن من، میهن

عدس و نخود بچینم

آی میهن من، میهن

دمی هم یار خود را بینم

آی میهن من، میهن

میهن ما کوهستان سرسبز است

آی میهن من، میهن

جایگاه و زادگاه گردان است

آی میهن من، میهن

نمونه‌ی ترانه‌ی انقلابی:

yā xuwā rrazūšā, hawt kurrit bimrê
juwānho lîhārî aw axâtarrê.
amin pêşmargam çak hawaşānmo.
māFim asênim qad nākam rro rro.
xall xālî, sêtî çapalî zikdirr
qâtîlî žin - u - dāykānî zikpirr
yū xuwā la žînā xêr nabînî to
am gēta qatîbt bo krûwa bo?
sadām, holākoy xwēn rrêžî palîd
ayla nāw barî hallabçay şahîd
xwēnî şahîdān qad la nāw nāçê
abêta darya - u - to axkêncê.

یا خوا ره‌زا‌شا، حموت کوپت بمری
جوان بو ئیجباری ته و نه‌خاته‌ری
ئه‌من پێشه‌م رگه‌م چه‌ک هه‌وه‌شانمو
ماهم نه‌سبم قه‌دنا که‌م رو‌رو.
خه‌ له‌خالی، شینی چه‌به‌لی زک در
قاتلی ژن و دایکانی زک پر
یا خوا له‌ ژبناخیر نه‌بینی تو
ئه‌م گشته‌ قه‌تله‌ت بو‌کردووه‌ بو؟
سه‌ دام، هولا‌کوی خوین بیزی په‌ لید
ئه‌ی له‌ ناو به‌ ری خه‌ له‌ به‌جی شه‌ هید
خوینی شه‌ هیدان قه‌دله‌ ناو ناچی
ئه‌ بینه‌ ده‌ ریاو تو‌ نه‌خنکینی.

برگردان:

الهی، هفت پسر از تو بمیرد ای رضاشاه
همانگونه که جوانان را به سر بازی می‌بری.
من پیشمرگم و اسلحه بر دوشم
حق خود را می‌ستانم و هیچگاه و او‌یلا نخواهم کرد.
ای دیوانه‌ی کثیف شکم‌پاره‌کن
قاتل زن‌ها و مادرانِ حامله
الهی در زندگی خیر نبینی
این همه قتل را چرا مرتکب شده‌ای؟
صدام، ای هولاکوی خون‌ریز پلید
ای از میان بر (نابود کننده‌ی) حلبچه‌ی شهید

خون شهیدان هیچگاه از بین نرفته بل:
مبدل به دریا شده و تو را خفه می‌کند.

ض - ۲. ترانه‌ی زایش (مولود) (mawlûd xwênî)

این ترانه در پی مراسمی با شکوهی خوانده می‌شود که در ماه مولود، زاد روز واپسین پیام‌آور یزدان، محمد - درود بر او باد) همراه برگزاری جشن و سرور، ترانه سرا شروع به مولود خوانی می‌کند و پس از پایان ترانه، شیرینی و آجیل بخش کرده و مراسم پایان می‌یابد.

نمونه‌ی این ترانه با نام «ترانه‌ی درود» درج گردید.

۳ - ترانه‌های ابراز احساسات درون (darrbrînlî hasî darun)

در برخی هنگام در انسان، احساسات و حالت‌هایی هویدا می‌شود که انسان ناخود آگاه چیزی بر زبان جاری می‌سازد. در برخی از اعیاد و جشن‌ها این احساس و عواطف منجر به سرودن شعری می‌شود و به گونه‌ی ترانه‌ای بر زبان جاری می‌گردد. این گونه ترانه‌ها در میانه‌ی بسیاری از قوم‌ها و جامعه‌های گونه‌گون بشری رواج دارد. بخش‌های این ترانه در میان گردان در زیر آورده می‌شود:

الف - ۳. ترانه‌ی لالایی (lây - lāya)

ترانه‌ی لالایی از زمان‌های کهن از اندرونی سینه‌ی مادران داغ‌دیده و ستم چشیده‌ی گرد تراوش کرده و کودک با موسیقی نرم و ملایم لالایی به خواب نازی فرو رفته است. سالهاست که این نجوای شبانه‌ی مادران را که از زبان شاعر مبارز گرد؛ «قانع» زنده

یاد سروده شده است در دل شب‌های ظلمانی‌ی کردستان می‌شنویم:

نمونه‌ی این ترانه:

hay lāya lāya, rrollalāy lāya
la kŕl kurdān dangim dar nāya
rrollay xoşawîst jgar goşakam
marhamî zāmî ba paroşakam
wak to parwarday dāmênî minî
bêçuwa şêrakay xāwênî minî
minîş la bāwaş dāykê tirā bûm
ba şîrî rrâstî ba xêw kirā bûm
min rrâsipârday bāb - u - bāpîrim
Farmûday awân har wā la bîrim
bā, bot bayān kamwasêlî awân
bo çiqāyayak, minyān pêgayān
minyān pê gayān, bo xizmatî to
bo ba xwêw kirdin, bo zahmatî to
bay lāya lāya, rrolla lāy lāya
şall - lā lāy lāyay gişt kaswā buwāya

هه‌ی لایه لایه، رۆله‌لای لایه
له‌کزی کوردان ده‌نگم ده‌رنایه
رۆله‌ی خۆشه‌ وێست جگه‌ رگۆشه‌ که‌ م
مه‌ ره‌ه‌ می‌ زامی به‌ په‌ رۆشه‌ که‌ م
وه‌ ک‌ تو‌ په‌روه‌ رده‌ی دامینی منی
پێچوووه‌ شیره‌ که‌ ی‌ خاوینی منی
منیش له‌ باوه‌ ش‌ دایکی‌ ترا بووم
به‌ شیرێ پاستی به‌ خێو‌ کرا بووم
من‌ را‌ سپارده‌ی باب‌ و‌ با‌ بیرم
فرمووده‌ی نه‌وان‌ هه‌ر‌ وا‌ له‌ بیرم
با، بو‌ت‌ به‌ یان‌ که‌ م‌ وه‌ سیتی نه‌وان
بو‌چ‌ خایه‌ به‌ ک‌، منیان‌ یی‌ گه‌ یان
منیان‌ یی‌ گه‌ یان‌، بو‌خزمه‌ تی‌ تو‌
بو‌به‌خێو‌کردن‌، بو‌زه‌حمه‌تی‌ تو‌
هه‌ی لایه‌ لایه‌، رۆله‌لای لایه
شاللا‌ لای‌ لایه‌ی‌ گشت‌ که‌ س‌ وابوایه‌.

برگردان:

لا‌ لا‌ لای‌ی‌، فرزند‌ لای‌ی‌
از‌ ضعف‌ گردان‌، صدایم‌ در‌ نمی‌ آید
فرزند‌ عزیز‌ و‌ جگرگو‌ شه‌ام
التیام‌ بخش‌ زخم‌ کهنه‌ام

تو پرورده‌ی دامن من هستی
 بچه‌ی شیر پاک خورده و بی‌آلایش منی
 من نیز در آغوش مادری دیگر بودم
 و با شیر راستی پرورش یافتم
 من سپرده‌ی آباء و اجدادم هستم
 لم‌موده‌ی آنان در یادم همیشه جاوید است
 بگذار بیان کنم برایت سپرده‌ی آنان را
 که برای چه مرا پروردند
 آری مرا برای خدمت به تو پرورش دادند
 برای تربیت و پروردن تو، و بزرگ کردنت
 لالا لالایی، فرزندم لالایی
 ای کاش لالایی‌ی همه کس این گونه بود.

نمونه‌ی دیگر:

gurgāna šawê, gurgāna šawê
 harxa bçkolakam xawî lê bikawê
 lûray toy nâwê lāy lāyay awê
 allê lamallê emadûr kawê
 pîyâw xora zila .pîyâwxora zila
 korpakam lagall dâykîyâ dastla mila
 mirray toy nâwê, hogrî bilhila
 hîçit ba lûtay nâbê lam gard - u - xula
 wa dur kawa tâ nayândawîra bar gulla
 kamtyârîsim pân, kamtyârî simpân
 rrola şîrînakam nûstûwalahaywân

گورگانه شوی، گورگانه شوی
 به رخه بچکوله که م خه‌وی لی بکه‌وی
 لووره ی تو‌ی ناوی لای لایه‌ی نه‌وی
 نه لی له مالی نیمه دوور که وی
 پیاو خو‌ره زله، پیاو خو‌ره زله
 کور به که م له گهل دایکیا ده‌ست له مله
 مره‌ی تو‌ی ناوی، هوگری بلبله
 هیچت به لوونه‌ی نابی له م گه‌رد و خوله
 وه دوور که وه تانه باند‌اویت به رگولله.
 که متیاری سم پان، که متیاری سم پان
 روله شیرینه که م نووستوو له هه‌یوان

sipārdōma ba pēqambar - u- yazdān

سپارد وومه به پیغه مه روبه زدان

spārdūma ba āyarī qur - ān

سپارد وومه به ئایه تی قورئان

bā hačay to bīrrēt lagwēmān.

با حه‌چه‌ی تو بیریت له گوی مان.

برگردان:

شبِ گرگ‌هاست، شبِ گرگ‌هاست

بزه‌ی کوچک من را خواب فرا گرفته

ای گرگ، بچه‌ام زوزه‌ی تو را خوش نمی‌دارد، بل لالایی می‌خواهد.

می‌گویند از دور و بر خانه‌ی ما دور شو.

آدم خوارگنده، آدم خوارگنده

فرزندم دست در گردن مادرش آویخته

زوزه‌ی تو را نمی‌خواهد، مهرِ بلبل را در دل دارد.

از این آمدن و رفتن تو هیچ نصیب نشود

دور شو تا تو را با گلوله از پای در نیآورده‌اند.

ای جانورِ کوهی پهن سُم،

فرزندِ دل‌بندم در ایوان خوابیده است

او را به پیامبر و یزدان سپرده‌ام

او را به آیه‌ی قرآن سپرده‌ام

برو تا دیگر صدای پلید و نحس تو به گوش ما نرسد.

نمونه‌ی دیگر:

lānkollê lāy la lāyê

لانکۆلێ لای له لایێ

da bnū xawt nāyê

ده بنو و خوت نایێ

dārī lānkê dār hanjāra

داری لانکێ دارمه ناره

kamay lānkê ba bizmāra

که مه‌ی لانکێ به بزماره

dākî lānkê gē ba gawāra

bābî lānkê sagî hāra

dārî lānkê dār hanjîra

kamay lānkê ba zinjîra

dārî lānkê dārî gullê

sar çawakay çîî musîlê

dārî lānkê dārî bîya

sarçawakay çîî hawrîya

lankollê lāy la lāyê

da bînu xawut nāyê

yā xuwā dūr bî la dard - u -

qazā - u - hallāy dnyāyê

barxê xo rrā dazēnim

nāwî xuwāy lagall dēnim

jā ba xēr - u - ba şayî

la lānkêy dar dēnim

hāngim wa bar xuwāy gawra

lûî qawsî baq dāyê

lānkakî la bo dakam

la dārî dār xurmāyê.

داکی لاتکی گئی به گواره

بابی لانکی سه گی هاره

داری لانکی دارمه نجیره

که مه ی لانکی به زنجیره

داری لانکی داری گولی

سه رچاو که ی چینی مووسلی

داری لاتکی داری بی به

سه رچاوه که ی چیت هه وری به

لانکولی لای له لایی

ده بنوو خهوت نایی

یا خوه دوور بی له دهردو

قمز و به لای دنیا بی

به رخی خو راده ژینم

ناوی خوا ی له گه ل دینم

جابه خیر و به شایی

له لاتکی ی ده ردینم

بانگم وه به رخوا ی گه و ره

ئیدی غهوسی به غدایی

لانکه کت له بو ده که م

له داری دارخورمایی.

برگردان:

ای طفلِ درون گهواره، لالایی

بخواب، چرا خوابت نمی آید

چوب گهواره از درخت انار ساخته شده است

پایه‌هایش نیز از میخ
 مادر گهواره، گوشواره در گوش دارد
 و پدر گهواره، سگ‌ها را است!
 چوب گهواره از درخت انجیر ساخته شده است
 پایه‌های آن نیز به زنجیر بسته شده
 چوب گهواره از درخت گل است
 پرده‌ی روی آن نیز از چیت ناب
 چوب گهواره از درخت بید است
 و پرده‌اش نیز از چیت ناب
 ای کودک اندرونی گهواره، لا لا کن
 بخواب، چرا خوابت نمی‌برد
 الهی دور و ایمن باشی از درد و
 قضا و بلای گیتی
 گهواره‌ی بَره‌ی خود را تکان می‌دهم
 و نام خدا را با او بر زبان می‌آورم
 آنگاه با شادی و سرور
 از گهواره بیرونش می‌آورم
 پناه می‌برم به خدای بزرگ
 پس از او غوث بغداد را به یاری می‌جویم.
 طفلکِ نازم، گهواره‌ات را درست می‌کنم
 از چوب نخل.

ب - ۳: ترانه‌ی محبت و دلدادگی (dildārî)

بیشتر ترانه‌های فولکلوری به شیوه‌ی تک بیتی می‌باشد و بیشتر تک بیتی‌ها نیز

ترانه‌ی عشق و دلدادگی و نجوای بین عاشق و معشوق می‌باشد. دو موجود عاشق و معشوق، در هنگام ملاقات، چشمانشان نظاره‌گرِ بر درِ پای بی‌کرانِ عرفان و عشق و محبتِ یزدان می‌گردد و دلِ هر دوی آنان در آغوش هم بوسه‌ی وصلت را می‌ربایند و پسرِ دلبر، این گونه با دلدار نجوا سر می‌دهد:

نمونه‌ی این ترانه:

nasrîn gullî bahârim

نه سرین گولی به هارم

nmunay rrožgârim

نمونه‌ی روزگارم

kçekî kurdistanîm

کچیکی کوردستانم

juwânêkî krdigârim

جوانیکی کردگارم

nasrîn amrro bahâra

نه سرین نمروبه هاره

xoştir la sâlî pîra

خوشر له سالی پاره

bâ brroyin bo sayrî haxân

با بروین بوسه‌بری باخان

lam dašt - u - mîr xuzâra

لهم دهشت و میرخوزاره

nasrîn amrro nawroza

نه سرین نه مروته وروژه

lêr bê jažna pîroza

لێت بی جه‌ژه پیروژه

lakurdistanî mazin

له کوردستانی مه‌زن

jažnî gişt tîra - u - hoza.

جه‌ژنی گشت تیره و هوزه.

برگردان:

نسرین، ای گلی بهاری‌ام

برگزیده‌ی روزگار

دخترِ کُردستان

ای زیبا و آفریده‌ی آفریدگار من

نسرین، امروز بهار است

خوشترا از پار است
 بیا تا به سیر و سیاحتِ باغ برویم
 در این دشت و مرغزار
 نسرین، امروز نوروز است
 مبارک بادت جشنِ پیروز
 در گُردستانِ بسترگ
 جشن تمامی ی تیره و قوم هاست.

نمونه‌ی دیگر:

kurr:

agar maylakat bçê la bîrim
 ʔarām zêda bim nablât la şîrim.

kiç:

maylîm dâ batû wâmzânî pîyâwî
 namzânî xwêrrî mällân garrâwî

kurr:

latrîşî hadkâr rrêmlê gorrâwa
 la yârim boya maylîm namâwa
 agar maylakat Farâmoşîm bê
 sFîday kiFin bâllâ poşîm bê
 sê jâr baw mângay xarmânay dâwa
 hêştâ maylîtom bakas nadâwa.

kiç:

ka rrozî aw - wall amahallit bû
 bo maylît dâ pêm kê zordâritbû

کور:

ئه گهرمه یله که ت بهجی له بیرم
 هه‌رام زاده‌بم نه‌ حه‌لت له شیرم.

کچ:

مه بلم دا به نوو وام زانی پیاوی
 نه‌ مزانی خو پیری مالان گه‌ راوی.

کور:

له ترسی به دکار پێم لی گۆراوه

له یارم بۆیه مه بلم نه‌ ماوه

ئه گهرمه یله که ت فه راموشم یی

سفیده‌ی کفن بالآ پوشم یی

سی جار به ومانگهی خه‌رمانه‌ی داوه

هه‌شتا مه یلی نوّم به که سی نه‌ داوه.

کچ:

که پروژی نه‌ووه‌ل نه‌ مه‌ حالت بوو

بوّمه بِلت دا پێم کی زۆر دارت بوو

kurr:

کوێ:

ba māngî mawlûd, hasûrmay çâwut

به مانگی مه ولوود، به سورمه‌ی چاوت

ba maylit qasam nambirdüwa nâwut.

به مه‌یلت قه‌سم نه‌ مبردوو‌ه ناوت.

برگردان:

پسر:

اگر عشق تو از یادم برود

نفرین بر شیرم باد.

دختر:

به تو دل باختم، خیال کردم مرد هستی

نفهیدم و لگرد و آواره‌ی خانه به خانه هستی.

پسر:

از ترس بدکار راه را گم کردم

بدین سبب نسبت به تو بی میل شدم

اما اگر عشق تو را از یاد ببرم

الهی سپیدی‌ی کفن بالا پوشم گردد

سه بار سوگند به آن ماهی که پرتو الکنده‌ست

غیر از مهر تو، عشق کسی دیگری به دلم راه نیافته است.

دختر:

از روز نخستین اگر می‌دانستی این رفتار است

چرا دل به من باختی، مگر کسی زور کرد؟

پسر:

سوگند به ماه مولود و به شرمه‌ی چشمانت

و سوگند به عشق تو، هنوز من اسمت را بر زبان نیاورده‌ام.

ترانه‌ی معاشقه یا دلدادگی خود به چهار بخش است:

۱ - ب - ۳. لاوک (lāwuk)

۲ - ب - ۳. حیران (ḥayrān)

۳ - ب - ۳. گورانی (gorānī)

۴ - ب - ۳. بسته (basta)

ج - ۳: ترانه‌ی طبیعت (sruḥ)

ترانه‌ی طبیعت بر گرفته از چار فصل سال و داده‌های این فصول است. که در هر فصلی، ترانه‌ای مرسوم بوده است. از جمله؛ ترانه‌ی بهار، ترانه‌ی تابستان، ترانه‌ی خزان، و ترانه‌ی زمستان. همچنین در زمینه‌ی زیبایی‌های طبیعت نیز ترانه‌هایی رواج داشته است.

د - ۳. ترانه‌ی آرامش و تسکین دادن (dāmrikāndniawa)

در هنگام مصیبت و یا پیش آمدن حادثه‌ای ناگوار، این گونه ترانه خوانده می‌شود. ترانه‌ی شیون و پرسه، گونه‌ای از این ترانه است که نمونه‌ی آن آورده شد.

ذ - ۳. ترانه‌ی مقام (qām)

این ترانه نیز گونه‌ی ترانه‌ی ابراز داشتن احساس است که نمونه‌ی این ترانه نیز آورده شده است.

ر - ۳. ترانه‌ی سُبک (sūk)

این ترانه در هنگام جشن یا بر بایی‌ی مراسمی، گروهی و به شیوه‌ی سوز و درویشی خوانده می‌شود.

ز - ۳: ترانه‌ی آهسته و کند (hêmin - u - xaw)

این ترانه نیز به مانده‌ی ترانه‌ی سبک می‌باشد با این تفاوت که به شیوه‌ی تکخوانی است.

۴ - ترانه‌ی کودکان (mindallān)

این ترانه چند گونه دارد:

الف - ۴: ترانه‌ی شمارش (zmāra)

نمونه‌ی این ترانه:

yak - u - dū - u - sê - u - çuwār

یه ک و دو و سی و چوار

to bîzmêra - u - bîzāna

تو بیزمیره و بیزانه

pênj - u - şaş kuwā girāna

پنج و شش کواگرانه

zmārday zor āsāna

ژمارده‌ی زور ئاسانه

hawt - u - haşt - u - now - u - da

هه‌وت و هه‌شت و نووده

har kas bîzānê marda

هه‌ر که س بی‌زانی مه‌رده

kê nāyzānê zmārdin

کی نایزانی ژماردین

manba layārî kirdin

مه‌ نه‌ له‌ یاری کردن

xo min Fêr bûm hîsāh

خو من فیر بووم حساب

ay gawray bālîjanāh.

ئه‌ی گه‌وره‌ی عالیجه‌ ناب.

برگردان:

یک و دو و سه و چار، آسان است

تو بشمار و یاد بگیر

پنج و شش کی سخت است

شمارش آن آسان است
هفت و هشت و نه و ده
هر کس یاد بگیرد مرد است
هر کس که شمارش بلد نباشد
حتی بازی کردن ندارد
من که حساب و شمارش را یاد گرفتم
ای بزرگِ عالیجناب.

ب - ۴: ترانه و سرود دبستان (gorānī - u - srūd qutāhxāna)

در آغاز درس در روزگاران کهن، این ترانه را می‌خواندند. برخی هنگام با ذکر و ستایش یزدان پاک به استقبال درس و مکتب می‌رفتند.

پ - ۴: ترانه‌ی آموزگار

کودکان، در ستایش استاد خود، این گونه ترانه را می‌خواندند.

نمونه‌ی این ترانه:

māmostā gīyān himdwēna

ماموستا گیان بمدوینه

wakū namām bimrrwēna

وه کوو نه مام بمرروینه

bātūmata bar dastit

هاتوو مه ته به رده سنت

ba bīr - u - hoš - u - hastit

به بیر و هوش و هه سنت

da Fērm ka alF - u - bē

ده فیرم که ئەلف و بی

wūšay basūd - u - ba jē

ووشه‌ی به سوود و به جی

minīš gwē rrāyalī tom

منیش گوی را به لی توّم

ba bîr - u - ba mēškî xom

to çî hlêyt la sar sar

wakû bax bot dênma bar

la duwârrožâ bimbîna

bîrim şanay hangwêna

bahaştêk barham dênim

ba hoy towa ayžênim.

به یرو به مینکی خۆم

توچی بلیت له سه سه ر

وه کوو باخ بوت دینمه به ر

له دوو روژا بمبینه

بیرم شانه‌ی هه نگوینه

به هه شتیک به ره م دینم

به هوێ نووه ته یژینم.

برگردان:

آموزگار عزیزم با درس و سخن مرا نوازش کن

و به مانده‌ی نهال برویانم

در پیش توام

تا از فکر و تدبیر و احساس تو یاری جویم

القا را به من بیاموز

و نیز واژگان سودمند را

من نیز گوش به فرمان تو هستم

با تمامی‌ی هوش و هواسم

هر چه بگویی آن را از بر می‌کنم

و به سان باغی پُر بار، در آینده پُر بر خواهم شد

در آینده مرا بنگر

که چه سان، شانه‌ی عل به بار خواهم آورد

بهشتی می‌آفرینم

و با یاری تو آن را پُر بارتر می‌کنم.

ت - ۴. ترانه‌ی متل و چستان (hatallok - u - matallok)

بیشتر در میان کودکان رواج دارد؛

نمونه‌ی این ترانه:

la sarî yaka -u- labnîdû	له سه‌ری به که وله بنی دوو
ba qunî baw - bapîrî dâ çû/sarwâl.	به قوونی باو با پیرت داچوو / شه روال.
maylakim haya la dastê	مه بهله کم هه به له ده شتی
haFsad kunîa pştê/zîşik.	حه فه دکونی له پشتی / زیشک.
maylakim haya maylânê	مه بهله کم هه به مه یلانی
la nâw buxcay sullîanê	له ناو بوخچه‌ی سولتانی
خوانه‌بی که س نازانی / مندال له سکی دایکیدا	
xuwâ nabê nâzanê/mindall la sikî dâykîdâ	خانیه کم هه به ناریک
xanîyakim haya tārîk	پر خوشتری مل باریک / شاره میرووله.
prr la huştrî mîl bārîk/sâra mērûla	سه ربانیکه و بن بانیکه
sarbânêku - r - hin bânêka	چوار مه رو شوانیکه / ده ست و به نهجه.
çuwâr murr - u - şuwânêka/dast - u - panja.	له سکی دایکی دینه ده ری
laskî dâykî deta darê	پشتی باوکی ده خورینی / ده نکى شه مچه.
pştî bawkî daxurênê/kanikî şamçû.	هه ل ده په‌ری باری نی به
hall daparrê hārî nîya	داده نبشی قنگی نی به
dâdanîşê qnghiya	سه‌ری سبی مووی نی به / نه‌زره.
sarî spî mûynîya/tarza.	نه‌ملای که له ک، نه‌ولای که له ک
amlây kallak, awlâykallak	له ناوه راستی چه‌رخ و فه‌له ک / زمان.
la nâwarrâstî çarx - u - Falak/zimân.	سه‌وزه وه ک خبار
sawza wak xîyâr	به رزه وه ک چنار
barza wak çinar	

mizra wak hanār/rēwās.

مزره وه ک هه‌نار / رێواس.

برگردان:

سرش یکی، تهاش دو

به پشت آباء و اجدات رفته فرو / شلوار.

متلی می‌دونم در دشت

هفتصد سوراخ داره در پشت / خارپشت.

متلی می‌دونم متلی به

میون بقچه‌ی سلطونی به

کسی از اون آگاه نیس غیر از خدا / بچه‌ی درون شکم مادر.

خونه‌ی تاریک

پر از شترگردن باریک / شهر مورچه‌ها

به بام و به سقف

با چار تاگوسفند و به شبون / دست و انگشتان.

از شکم مادرش میاد بیرون

پشت پدرشو می‌خارونه / چوب کبریت.

می‌رقصه و بی‌باره

می‌شینه و ته نداره

سروش سفیده و مونداره / تگرگ.

این وِرش پُر، اون وِرش پُر
میونه‌ش چرخ و فلک / زبان.

سبزه مِثِ خیار
درازه مِثِ چنار
ترشه مِثِ انار / دیواس.

د - ۴: ترانه‌ی بلند کردن مرده با پنج انگشت: (hallgertinîmirdû)

این در اصل یکی از بازی‌های رایج در میان بچه‌ها می‌باشد. شیوه‌ی آن به این گونه است که ۵ نفر گرد آمده و یکی از آنان مُرده می‌شود و بر زمین دراز می‌کشد. چهار نفر دیگر در چهار سوی او استاده و هر کدام از آنان چیزی به گوش آن دگری زمزمه می‌کنند. سپس همه با هم با انگشت اشاره همراه با خواندن ترانه‌ی زیر، و سوت زدن؛ مُرده را به آسانی از زمین بلند می‌کنند.

نمونه‌ی ترانه:

ykêk la êma - u - duwân lawân

duwân la êma - u - sylyân lawân

sylyân la êma - u - çwâr lawân

çuwâr la êma - u - pênjlawân

bçlîn bolây şây jnokân

pêy bilêyin mrdûyâkmânîlê mrdûwa

amânawê bîbayn bo âsmân.

به کییک له ئیمه و دووان له وان

دووان له ئیمه و سیان له وان

سیان له ئیمه و چوار له وان

چوار له ئیمه و پنج له وان

بچین بولای شای جنوکان

پێی بلێین مردوو به کمان لێ مردوو

ئه‌مانه‌ وێ بیه بن بوئاسمان.

برگردان:

یکی از ما و دو از اونا
دو از ما و سه از اونا
سه از ما و چهار از اونا
پیش شاه اجنه بریم
بگوئیم کسی از ما مرده
می‌خواهیم اونو به آسمان ببریم.

د - ۴: ترانه‌ی روباه (πêwî):

یکی دیگر از بازی‌های رایج در میان بچه‌هاست بدینگونه: چند بچه دایره‌ای تشکیل داده و یکی از بچه‌ها رهبر گروه می‌شود. سپس همه دست یکدیگر را گرفته و دایره وار به گردش در می‌آیند. همراه چرخیدن؛ رهبر گروه این ترانه را گفته و بچه‌ها نیز پس از گفتن هر مصرع به رهبر گروه پاسخ می‌دهند.

نمونه‌ی ترانه:

-horrêwî πêwî	- هو ریوی ریوی
-ho	- هو
- πêwî hê îmân	- ریوی بی ئیمان
-ho	- هو
-sarîkî şaytân	- شه ربکی شه ینان
-ho	- هو
-talaka smora	- ته له که سموره
-ho	- هو
-la daktî cõlla	- له دهشتی چوله

-ho	- هو
-kâqaz anûsim	- کاغذر نه نووسم
-ho	- هو
-la ballî mese	- له بالی مێشی
-ho	هو
-lābot bihêne	- تابوت بهینی
hiçkwêr nayaşê	هیچ کوی نه به شی
-ho.	- هو.

برگردان:

- اوهو ی روپاه
- ها
- روپاه بی ایمون!
- ها
- شریک شیطان
- ها
- تله ی سموره
- ها
- در دشت برهوت
- ها
- کاغذ می نویسم
- ها
- بر روی بال مگس
- ها
- تا برات بیاره

بدون این که جایش درد بگیرد.

- ها.

ر - ۴: ترانه‌ی گونه‌های درخت و میوه (dār - u - barhamî):

الف - ر - ۴: ترانه‌ی سرو (sawll)

نمونه‌ی این ترانه:

min sawllim sarwarim

من سه‌وَلَم سَروِه رم

bo wullāt rahbarim

بو وولات ره‌بَرم

gar nabê hiç barim

گه‌رنه بی هیچ به‌رم

juwân - u - pîr sêbarim.

جوان و پیر سَی‌بَرم.

برگردان:

من سروم، سرورم

برای مِهن ره‌برم

اگر هم بهره‌ای نداشته باشم

زیبا و پیر سایه‌ام.

ب - ر - ۴: ترانه‌ی صنوبر (sinawbar):

نمونه‌ی این ترانه:

min ka dārî snawbarim

من که داری سه و به‌رم

ba drêžayî sālî har tarrim

به درِزایی سال همه‌ر تَرم

nâzânî çand ba hunarim

نازانی چَند به هونَرم

bargî juwânî şar - u - darim.

به‌رگی جوانی شاروده‌رم.

برگردان:

من که درخت صنوبرم
در درازای سال همیشه ترم
نمیدانی چقدر باهنرم
لباس زیبایی شهر و بیابانم.

پ - ر - ۴: ترانه‌ی سیب (sêw)

نمونه‌ی این ترانه:

min ka sêwun rûmat sûrim
bargî şadî bo adûrim
sayrî rangim kay azînî
muždaya bo şadumînî.

من که سیوم روومەت سوورم
به رگی شادی بۆت ئەدووورم
سەیری پەنگم که ی ئەزانی
مۆژدەیه بۆ شادومانی.

برگردان:

من سیبم، رخسارم سُرخ است
لباس شادی برای می‌دوزم
اگر رنگم را ببینی در می‌یابی
که مژده‌ی شادمانی است.

ت - ر - ۴: ترانه‌ی انار (hanâr):

نمونه‌ی این ترانه:

min hanārim pîr wîqārim

من هه‌نارم پێر وێقارم

tîrş - u - şîrîn - u - sūzgārim

ترش و شیرین و سازگارم

bê şka mîway bahaştim

بێ شکه میوه‌ی به هه شتم

tékalla wurd - u - dîrlîştim.

تێکه له وورد و درشتم.

برگردان:

من انارم پێر و قارم

ترش و شیرین، سازگارم

بی شک میوه‌ی بهشتی‌ام

ریز و درشتم درهم است.

ج - ر - ۴: ترانه‌ی پرتقال (pirtaqāl):

نمونه‌ی این ترانه:

min kadārl purāqalim

من که داری پورته قالم

bo wullātim zêrr - u - mālîm

بو وولاتم زێر و مالم

xuwārdnî xoşhāl - u - zāmdār

خواردنی خوشحال و زامدار

mîwakam prrsûd - u - tāmdayr.

میوه که م پرسوود و نامدار.

برگردان:

من که درخت پرتقالم

برای میهنم زر و مال هستم

خوشحال و شاد هر که میوه‌ام را بخورد

در می‌یابد که میوه‌ام پُر طعم و پُر سود است.

ح - ر - ۴: ترانه‌ی انجیر (hanjîr):

نمونه‌ی این ترانه:

hanjîra nâwum, sawzim

هه‌نجیره ناوم، سه‌وزم

la xoşyânâ agawzim

له‌خوşıانا نه‌گه‌وزم

nawum haya la qur - ân

ناوم هه‌یه‌له‌فورئان

natan bîstûwa brâyân.

نه‌تان بیستووہ برابان.

برگردان:

نامم انجیر است، سبز هستم

از خوشحالی دهان باز می‌کنم

نامم در قرآن آمده است

مگر نشیده‌اید؛ برادران.

خ - ر - ۴: ترانه‌ی گلابی (harmê):

نمونه‌ی این ترانه:

harmê - u - zarda bargim

هه‌رمیم و زه‌رده‌به‌رگم

xuwāya nabînî margim

خوابه‌نه‌بینی مهرگم

lāyak sūr - u - layak spîm

لابه‌ک سوور و لایه‌ک سپیم

dûr la mîm - u - aliF - u - çîm.

دوور له‌میم و ئه‌لف و چیم.

برگردان:

گلابی هستم و لباسم زرد است

الهی مرگم را نبینی

یک وِڤ من قِرمز و آن وِڤ دیگرم سفید است
دور از میم و الف و چیم هستم.

۵ - ترانه‌ی نو (îza) یا ترانه‌های غیر فولکلوریک و جدید.

این ترانه امروزه در میان قشر تحصیل کرده رواج پیدا کرده است. و بیشتر اشعاری که در این گونه ترانه‌ها خوانده می‌شود، اشعار شاهران شناخته شده‌ی کُرد است و کمتر از اشعار فولکلوریک استفاده می‌شود. این ترانه بر دو گونه است:

الف - ۵: ترانه‌ی شهری و ملی (şarakî - u - ml - î)

این ترانه بیشتر در شهرها رواج دارد و مضمون آن‌ها درباره‌ی ملیت کُرد و تاریخ کُردستان است. این گونه ترانه پیوند نزدیکی با ترانه‌ی سیاسی دارد و زیر تأثیر فولکلور بُن پایه و اصل کُردی و آهنگ بیگانه قرار گرفته است. این گونه ترانه با آهنگ بیگانه و با استفاده از موسیقیِ اروپایی مانده‌ی (کلارنیت - اوکوردیون - ساکسیفون - و ...) همراه است.

ب - ۵: ترانه‌ی تصنیف (dānrāw) (سرود)

به مانده‌ی ترانه‌ی شهری و ملی می‌باشد.

غیر از این ترانه‌هایی که آورده شد؛ ترانه‌های فراوان دیگری در میان کُردان رواج دارد که احتیاج به پژوهش بیشتری در این زمینه دارد. در زیر چند نمونه‌ی دیگر از این ترانه‌ها را می‌آوریم.

۱ - ترانه‌ی عروس باران (hûka bārāna)

در برخی از جاهای کردستان در هنگامه‌ی خشکسالی، ترانه‌ای به نام «عروس باران» خوانده می‌شود که خواندن این ترانه همراه با مراسم ویژه‌ای می‌باشد:

مردم از چوب و پارچه‌های رنگارنگ، عروسکی می‌سازند و آن را «عروس باران» می‌نامند. عروس باران را چند دوشیزه بر دوش می‌کشند و گروهی از دوشیزگان و کودکان آنان را همراهی کرده و به گردش در کوچه‌ها و مکان‌های عمومی می‌پردازند و دسته جمعی این ترانه را می‌خوانند:

نمونه‌ی این ترانه:

hanārān - u - manārān

هم‌ناران و مه‌ناران

yā xuwā dā bkā bārān

یا خوا دابکا باران

bo Faqlr - u - hazārān

بو‌فه قیر و هه‌زاران

yā xuwā bārān bihārē

یا خوا باران بیاری

bo sar qurrīnay hahārē

بو‌سه رقورینه‌ی به هاری

hûka hārāna awî dawê

بوو که بارانه ناوی ده وی

awî anw daqlānî dawê

ناوی ناو ده غلاتی ده‌وی

hêlkay bārōkânî dawê

هیلکە‌ی بارو‌گانی ده‌وی

darzî gawra kçanî dawê.

دە‌مرزی گه‌وره کجانی ده‌وی.

rrahmatî jārānmān dawê

ره‌حمەتی جارانمان ده‌وی

bûka ha hārānmān dawê

بوو که به بارانمان ده‌وی

kosta mil hārānmān dawê

کو‌سته مل بارانمان ده‌وی

rrahmatî jārānmān dawê

ره‌حمەتی جارانمان ده‌وی

hārān xêr - u - xêrāta

باران خیر و خیراته

daqil - u - dānî pêhāta.

ده غل و دانی پی‌هاته.

hayārūn - u - mayārān

هه باران و مه یاران

yā xuwā bkayta hārān

یا خودا بکه به باران

bofaqîr - u - hažārān

بو فقه قیر و هه‌زاران

bo gull - u - lāllā zārān

بو گول و لاله زاران

bo sayrāngāy dilldārān

بو سه برانگای دلداران

la dašt - u - la kosārān.

له ده شت و له کوساران.

برگردان:

اناران و مناران

یارب بیارد باران

برای فقیر و بینوایان

یارب باران بیارد

برای سرگلین بهاری

عروس باران آب می‌خواهد

آب برای غلات می‌خواهد

تخم مرغ مرغ زیبا

و سوزن دوشیزگان را خواهان است.

عروس باران را خواهیم

رحمت همیشگی را

خیر و برکت باران را می‌خواهیم

رحمت همیشگی را

باران خیر و برکت است

شکفتن و رویش دانه‌ها از باران است.

آی، یاران، یاران

الهی، باران بیاران

برای فقیر و مستمندان

برای گل و لاله‌زاران
و بر سرگردشگاه عاشقان
در دشت و گهسار باران بیاران.

۲ - ترانه‌ی ختنه‌سوران (sun - nat)

در هنگام ختنه کردن کودک، (به جای آوردن سنت ابراهیم خلیل - درود بر او باد-) پس از برگزاری جشن و مراسمی، با آواز گروهی اشعاری را می‌خوانند.

نمونه‌ی ترانه:

kurram sun - nat kard xudā yāriš bo

کورم سونت که رد خودا یارش بو

Frîştay waxêr madad kārîş bo.

فرشته‌ی وه خیرمه ده دکارش بو

برگردان:

پسرم را سنت کردم (ختنه کردم) یزدان یارش باشد
فرشته‌ی خیر و برکت، مددکارش باشد.

بایسته به گفتن است، در برخی جاهای کردستان، دختر را نیز ختنه می‌کنند و این را نیز از سنت ابراهیم خلیل (درود بر او باد) می‌دانند.

۳ - ترانه‌ی شوخی و طنز (gallta - u - gap)

این گونه ترانه بیشتر در زمستان رواج دارد. همه‌ی اعضای خانواده در زیر کرسی نشسته و مهمانان شروع به خواندن این گونه ترانه‌ها می‌کنند. البته به شیوه‌ی تثر نیز رواج دارد. شاعر طنز پرداز گرد زنده یاد «شیخ رضای طالبانی» بیشتر اشعار خود را به این سبک سروده است.

نمونه‌ی این ترانه:

- ترانه‌ی بیوه زن (bêwazîn)

haydâd hay bêdâd çîm ba sarâhât
la kîz dagarrâm bêwazînim tûshât
aw bêwazînay ka haFî mêrdândakât
naynok rrâdagrê bskân lûs dakâi
bâxî bar mällân ba gulla şellâna
qisay bêwazîn hamûy buxtâna
bâxî bar mällân ba gulla hêroya
qisay bêwazîn hamûy droya
bêwazînak baya mäll la qallâtê
ba Fêl gâz dakâ xurmâm dadâtê
xurmây to nâxom haFî dardîm gâtê

هه‌ی داد هه‌ی بیداد چیم به سه‌راها
له‌ کێژده گه‌رام بیوه ژنم تووش هات
ئه‌ و بیوه‌ ژنه‌ی که هه‌فت مێردان ده‌ کات
نه‌ ینوک راده‌ گری‌ بسان لووس ده‌ کات
باخی به‌ رمالان به‌ گوله‌ شیلانه
قسه‌ی بیوه‌ زن هه‌ مووی بوختانه
باخی به‌ رمالان به‌ گوله‌ هه‌رویه
قسه‌ی بیوه‌ ژن هه‌ مووی درویه
بیوه‌ ژنه‌ ک هه‌یه‌ مال له‌ قه‌لاتی
به‌ فیل گاز ده‌ کا خورمام ده‌داتی
خورمای تو ناخوم هه‌فت ده‌ردم گاتی.

برگردان:

ای داد، ای بیداد، چه بر سرم آمد
در جستجوی دوشیزه‌ای بودم، اما بیوه‌ زنی گیرم افتاد
بیوه‌ زنی که هفت مرتبه شوهر کند
ناخن‌هایش را دراز کرده و گیسوانش را آشفته سازد.
باغ جلو خانه، پُر از گل است
حرف بیوه‌ زن نیز هم‌اش تهمت است
باغ جلوی خانه، پر از گل است
حرف بیوه‌ زن نیز هم‌اش دروغ است
آن بیوه‌ زن در دژی ساکن است
با فریب و حيله مرا صدا زده و خرما تعارف می‌کند

ای پیرزن، خرمای تو را نمی خورم چرا که هفت بلا بر من نازل می‌شود.

– ترانه‌ی پیرزن (pîrazin) به شیوه‌ی نظم و نشر

دوو ئاڤرەت لە بە رنانی دانیشبووون. بە کێکیان لەوی تر دەپرسی:

dû aFrat la bar nânê dānîşbûn. yakêkyān lawî tir daprsê:

- خوشکی تو چەن مێردت کردوو؟! لە زۆر جیگا باست دە که ن.

- xuşkê to çan mērdit kirdūwa?! la zor jêgā bāsīt dakan.

دووە میان ووتی: خە لک بوختانم پێ دە که ن ... هەردوو زمانی بە ... دە نابە ناشوگری نه پێ

هەرئەووە ندەن:

dūwamyān wūtī: xalk buxtānim pē dakan ... har duzmānīya ... danā ha nā

şukrî nabê har arwandin:

no lam hozî no law hozî

نۆلەم هۆزی نۆلە و هۆزی

no la xêlî brāyma qozî

نۆلە خێلی برایمە قۆزی

no la bar hatāw ba xom dadozî

نۆلە بە رهه ناو بە خۆم دەدۆزی

no la bar sēbar daçūma hawzî

نۆلە بە رسیهەر دە جوومه جهوزی

no - u - no - u - noy dîş xidrajha - u -

نۆ و نۆ و نۆی دیش خدره جبهو

dūy dîş. haşt - u - haşt - u - haştî trîş

دووی دیش، هه شت و هه شت ههشتی تریش

jāna - u - jaFā - u - lāFa

جانه و جه فا و لافا

aḡa - u - maḥmū - u - mīstaFā

ئه حمه و مه حمو و مته فا

awî sorî hambān la pişt

ئهوی سۆری هه مبان له پشت

awî la rrēy māzyānyān kuşt

ئهوی له پێی مازیانیان کوشت

kallāw quçî rrahmatî

کلا و قوچی ره حه تێ

ka daygêrrāwa tāllān

که ده یگیرا وه تالان

la gall tatalla mīrān

له گه ل ته ته له میران

hê la hêc mindallan

هێ له بایی مندالان

dastîşim ba hawîra

ده ستیشم به هه ویره

har handašim la bîra.

هه ره‌نده شم له بیره.

برگردان:

دو پیرزن در حال پختن نان بودند. یکی از آنان از دگری پرسید:

- خواهر، تو چند شوهر کردی؟ خیلی‌ها درباره‌ت حرف می‌زنند.

دومی گفت: مردم تهمت می‌زنند ... دورو هستند ... و گرنه ناشکری نباشه

شوهرای من تنها این چند نفر بوده‌ن:

ئە تا شون از این قبیله، ئە تا شون هم از اون قبیله

ئە تا شون هم از عشیره‌ی ابرام قوزی

ئە تا شون جلو آفتاب

ئە تاي دیگم تو سایه

ئە و ئە و ئە تاي دیگم، یکی هم خضر آقا

دوناي دیگم، هشت و هشت و هشت تاي دیگم

جونى و جفا و لافا

احمد و محمود و مصطفی

اون مرد کوله پشت به پشت

اون یکی که تو سفر کشتندش

کلاه شاپو به سره‌ی مرحوم

که راهزن بودش

با آقامیر؛

بابای بچه‌ها.

نون می‌پزم می‌بخشید

فقط این چند تا به یادم مونده!

- ترانه‌ی آیه‌ی چماق (āyatī gopālī).

نمونه‌ی این ترانه:

bo kārwan' acū malāy maxmūra
 dašī gul rrégām gundékl dūra
 žinakay wutī: āyatalkursī
 bo to zor bāša kusag datrsī
 agar bot hātin boyān hixwēna
 gutē: ōāFratē baslm bidwēna!
 ksokī lādē naxwēndawāra
 la qurbān nāgā čārī hardāra!
 sūray gopallyan lasar daxwēnim
 gar tēšimnagan damyāndaškēnim!

بو کاروان نه چوومه لای مه خمووره
 ده شی گوت رینگام گوندیکی دووره
 ژنه که‌ی ووتی؛ ئابه نه لکورسی
 بو تو زور باشه له سه‌گ ده ترسی
 نه گهر بو ت هاتن بو یان بخوینه
 گوئی: عافره تی به سم بدوینه!
 کسوکی لادی نه خوینده‌واره
 له قورعان ناگا چاری هه‌رداره
 سووره‌ی گو پالیا ن له سه‌رده خوینم
 گهر تیشم نه گهن ده بیان ده شکینم

برگردان:

به سفر می‌رفت مثلا
 گفت مسیرم روستایی دور است
 زن او گفت: آیه‌الکرسی
 برای تو خوب است چرا که از سگ هراس داری
 اگر یورش آوردند برایشان بخوان
 گفت: زن، کم سخن بگویی!
 سگ‌های روستا بی‌سواد هستند
 از قرآن چیزی نمی‌دانند، چاره‌ی آنها فقط چوب است!
 سوژه‌ی چماق را بر سرشان می‌خوانم
 اگر حالی نشدند دهانشان را خرد و خمیر می‌کنم!

- ترانه‌ی دختر عقب بریده (kča düwä brrāwaka)؛ به نظم و نثر:

نمونه‌ی این ترانه:

کچیک هه‌بوو تری بو پراگیر نه نه کرا له به نه مه هه چ که س نه‌هات بو خواز بینی. دایکه که ی نه ی نه‌دا به شوو. کچه که به م جوژه هه مایه‌وه.

kiček habû irrî bo rrâgîr naakrâ! la har ama haçkasê ahât bo xuwâz bînî
dâykakay nayadû ba şû. kçaka hamjora har mâyawa.

نه یه زانی خه‌می یی دمنگی پشی بخوا با گیز و هوژه‌ی باشی!

nayazânî xamî bédangî pêşî bxwâ yâ gîz - u - horray pêşî!

ناخری روژیک به دایکی ووت: دایه نه گهر ماتیکی پر خیزان هانن و داوایان کردم بمده و کارت نه‌یی.

axrî rrožê badâykî wut:dâya agar mällêkî pîrr xêzân hâtin - u - dâwâyân kirdim
himda - u - kârit nabê.

زوژی یی نه جوو کوری کارابه کی خیزان زور، هات بو خواز بینی.

zorî pé naçû kurî kâbrâyakî xêzân zor, hât bo xuwâz hînî.

دابانی و بووک گو یزرایه‌وه. له باش خه‌فته یه ک دایکی و چهن ئافره تیکی تر نه چن بو پاش نیلاه.

dâyânê - u - hûk gwêzrâyawa. lapâş haFrayak dâykî - u - çun aFratêkîtir açin
bo pêş tēlāna.

دایکی به مانی یه که وه نه‌یه وی له به نابە کا پر سبار له کچه که ی بکا.

dâykî ha mâtîyakawa ayawê la panâyakâ pîrsyâr lakiçakay hikâ.

که هلی بو هه‌له که وی لی ی نه پرسی:

ka halî bo hallakawê lēy apîrsê:

- کچم له گهل دوا بپراوه که چونی؟

- kîçim la gall duwâ brrāwaka çonî?

کچه‌ش به م جوړه وه لآمی نه داته وه:

kčas bam jora wallamî adatawa:

برگردان نشر:

دختری بود که به مرض باد دچار شده بود! هر کس به خواستگاری می آمد.
مادرش او را به شوی نمیداد. دختر بدین گونه ماندگار گشت.

نمی فهمید غم سکوت جلوش را بخورد یا ناله و صدای عقبش را!
تا اینکه روزی به مادرش گفت: مادر اگر خانواده‌ای پُر مال و منال آمدند و مرا
خواستگاری کردند قبول کن و کاری نداشته باش.

چندی نپائید پسری از خانواده‌ی پُر مال و منال، به خواستگاری آمد.
عروسی سرگرفت و عروس به خانه‌ی بخت رفت. پس از هفته‌ای مادر دختر و چند
زن دیگر به سرکشی عروس رفتند.

مادر دختر دزدانه می خواهد در گوشه‌ی از دخترش پرسش کند.

هنگامی که فرصتی گیر می آورد از او می پرسد:

- دخترم با عقب بُریده چونی؟

- دختر نیز اینگونه جوابش می دهد:

نظم:

dāya hargîz xam maxo

دایه هه رگیز خه م مه خو

māllim pîrr kiruliga labo

مالم پر کردگه له بو

xêzânî mālî hašta - u - no

خیزانی مال هه شته و نو

kas nâpîrsê minim yâto!

کهس نا پرسى منم یا تو!

برگردان نظم:

مادر هرگز غم مخور

خانه را پر کرده‌ام از بو
جمعیت خانه هشت و نه‌اند
کسی نمی‌پرسد منم یا تو!

نمونه‌های ترانه‌های تک بیتی ی فولکوری ی طنزآمیز:

xállêk hâ wa bân gonây yârawa
êžî plsqalla wa dîwârawa

خالبک هاوه بان گونای یاره‌وه
ئیزی پشقله وه دیواره وه

برگردان
خالی بر گونه‌ی یار پیدا است
تو گویی پشگیل است بر دیوار!

harxom wa qurwân mam - u - âmêzit
kunay saraw xuwâr xoša xoš mêzit!

هر خوم وه قوروان مهم و نامیزت
کونه‌ی سهره و خوار خوشه خوش میزت!

برگردان
خودم فدایِ مم و آغوشت کردم
فدای سوراخ سرازیر گشته‌ی خوش خوش ادرارت!

۴- ترانه‌ی باستانی ی هوره (bora)

این ترانه کهن‌ترین گونه‌ی کردی می‌باشد که از زمان‌های کهن به یادگار مانده است. این ترانه، ویژه‌ی ستایش آهوره مزدا بوده است و گردان که پیرو آیین آسمانی ی زردشت بوده‌اند در هنگام مرگ کسی یا روی دادن پیشامدی یا پس از پیوند با آهوره‌مزدا، شروع به خواندن هوره کرده‌اند و با آوازی سوزناک، اشعاری را که برگرفته

از نوشتارِ پیروز و آسمانی‌ی آوستا بوده، به شیوه‌ی هوره خوانده‌اند. واژه‌ی هوره از «آهوره» گرفته شده است. خواندن آن بدین شیوه بوده: که با گذشت چند دقیقه‌ای، یک جمله‌ی کوتاه را با آوازی حزین خوانده‌اند.

امروزه نیز، هوره به همان شیوه‌ی کهن در میان دراویش و پیروان کیش ایزدی (یکی از کیش‌های جدا شده از آیین زردشتی) رواج دارد.

همین شیوه‌ی خواندن هوره، در خواندن قرآن پیروز (نوشتار آسمانی‌ی آیین اسلام) به کار می‌رود، و واژه‌ی «سوره» از همین واژه گرفته شده است.

استاد زنده‌یاد، شادروان «علی نظر» از بزرگترین سراینندگان هوره در کردستان بوده است.

«هوره» و «آهوره مزدا» به گفته‌ی استاد «جلیل بند روزیانی» از روی کلمه یا یک گویش سرچشمه گرفته است.

امروزه در کردستان، اشعار عرفانی و مذهبی به شیوه‌ی هوره خوانده می‌شود. به ویژه در هنگامه‌ی پر سه و سوگواری‌ی عزیزی از دست رفته، مهمانان، به شیوه‌ی هوره به تسکین دل عزاداران می‌پردازند.

هوره از ریتم آزاد پیروی می‌کند، این گونه آواز بیشتر در مناطق گوران، سنجابی، قلخانی و کلهر مرسوم است. برخی از مقام‌های هوره عبارتند از: بان بنه‌ای، بنیری چر، دودنگی، باریه، غریبی، ساروخانی، گل و دره، پاموری، قطار، هجرانی، مجنونی، سحری، طرز رستم و هه‌ی لاه.

از گونه‌های دیگر هوره، لالایی مادران و نیز هوره‌ی ویژه‌ی دوشیدن احشام و یا مشک‌زنی است. بایبدهایش تصوف در نقاط کردستان، دراویش قادریه هوره را با جاذبه و حالت و گریه و استغافه به گونه‌ای ویژه می‌خواندند و به آن رنگی عرفانی دادند که به «سوز = سوز» شناخته شده است. هوره را در جنگ نیز، جنگجویان کرد می‌خوانده‌اند.

از سراینندگان مشهور این نرانه در کردستان می‌توان از شادروان: هلی نظر (سراینده‌ی هوره‌ی جافی) و شادروان داراخان نام برد. و هم اکنون نیز آقای هلی کرمی‌نژاد معروف به حاجی طوطی سر آمد هوره‌خوانان کرد می‌باشد.

مقام‌های چهارده گانه‌ی هوره به دین گونه است:

۱ - گوله خاکی = ʔgola xāk - گله وه دهره = ʔgla wadara - بالآ ده ستانی = hāllā
 ʔdastānī - شاحوسه‌ینی = ʔšihosaynī - ساروخانی = ʔsāroxānī - جلّه و شایی =
 ʔjllaw šāyī - تهرز = Atarz - مه‌جنوونی = ʔmajnunī - سه‌حهری = ʔsahari -
 باریه = ʔbārīya - دووبالآ = ʔduhāllā - غه‌ریوی = ʔqarīwī - بان به نه‌یی = bān
 ʔbānayī - پاوه مووری = pāwa mūrī

گونه‌ی دیگر هوره «مویه» یا «مور» است که در شیون و مرگ افراد و سیله‌ی زنان و در
 برخی نقاط توسط مردان خوانده می‌شود.

اساتید هوره که دست والایی در این آواز داشته‌اند عبارتند از:
 «بهرام بیگ ولد بیگی» (مردار اکرم)، «سید علی هسکر کردستانی»، «علی نظر
 کردی»، «نجات»، «بساط عثمانوند».

نمونه‌ی این ترانه:

xom bām wa Fādāy bāllāy bê gardit

nīšān bidar pê m šamāmay zardit

zillFa zardakat bikēša bānim

baškam ʔzrāyī nakēšē gīyānim

zillFa zardakat bipēčim wa das

hūma bāxawān dū līmoy nīmrras

nayēlla bīmrim bičim la klisī

bikaram wa pāsawān xarmāni gīsīt

arānīyatyay wa šīni garmim

palkakat bīwarē wa bāni tarmim

nāzik zillFakat lūl xuwardīya waham

bīya wa sēwān sīna - u - xālī - u - mam

خوم بام وه فهدای بالآی بی‌گرددت

نشان بده ر پیم شه مامه‌ی زهردت

زلفه زه رده که ت بکیشه بانم

به شکه م عزرائیل نه کیشی گبانم

زلفه زه رده که ت بیچم وه ده م

بوومه باخه‌وان دوو لیموی نیم ره‌س

نه بیله بمرم بیچم له کیست

بکه ره م وه پاسه‌وان خه رمان گيست

نه‌رانیه نه‌ی وه شین گهرم

په لکه که ت بوه ری وه بان ته رمم

نازک زلفه که ت لوول خواردیه وه هه م

بیه وه میوان سینه و خال و مه م

surma nāsi čāw nay gardīda wa das

jargim pāčlya šoxi dīda mas

wa yawāš yawāš jlwakat gīrda

mamkakat darār, kor pakat šīrdā

har waxt yaqa nāzkakat mawīnim wawāz

mačēma bahašt bēroža - u - nimāz

qarasū hāīlya āwrīnčī wa pēm

brīnčī blērrīn agir čīya lēm

harkasč xFatin xāwa xērī bū

har kas naxaFlin māll wa nērībū

mayl kilān kēšā, surmaniya čawān

lā šaq bistēnē la pāy lāq wasān.

سورمه ناسی چاونه‌ی گه ردیده‌وه ده‌س

جه‌رگم پاچه شوخ دیده مه‌س

وه به واش په‌واش جلوه که ت گبرده

مه مکه که ت ده رنار، کوربه که ت شیرده

هه روه‌خت به فغاناز که گمت مه و نیم وه واز

مه چیمه به هه شت بی پروژه و نماز

قهره سوو هاتیه ناوری نیسی وه پیم

برینچی بچرین ناگر چه لیم

هه‌ر که سی خفه تن خاوه خیری بوو

هه‌ر که سی نخه فه‌تن مال وه نیری بوو

مه یل کلان کیشا، سورمه نپاچه‌وان

تاشه‌ق بسینی له پای تاق وه سان.

برگردان:

خودم فدای قد و بالای بی‌همتایت کردم

نشانم بده دو لیموی زردت را

زلف زردت را بر روی من بکش

بل، عزارتیل جانم را نکشد

گیسوی زردت را با دست می‌ریسم

و باغبان

مگذار بمیرم و از دامنیت بیرون روم

مرا پاسبان خرمین گیسویت گردان

این نیت و آرزو را در هنگام مرگ دارم

بل، گیسویت بر جنازه‌ام بوزد

زلف نازکت پیچیده شده است
 مبدل به سیب شده برای سینه و خال و مم
 سُرمه به چشمان کشیده است
 و جگر مرا از هم دریده آن طناز دیده‌مست
 آهسته آهسته جلوه‌ات را نمایان ساز
 و بچه‌ات را شیرده
 هر وقت یقه‌ی نازکت را باز می‌بینم
 به بهشت می‌روم بی‌روزه و نماز
 سیه چشمی آمده و آتشی بر دلم زده است
 و بر زخم‌هایم نمک پاشیده و آتش بر جانم زده است
 هر کس خفت، خواب، خیر شد برایش
 هر کس نخفت، خانه‌اش ویران شد
 او سُرمه به چشمانش مالید،
 تا طاق بستان را با درخشش خود بسوزاند.

۵ - ترانه‌ی سیاه چشم (sīyā čamāna)

این ترانه نیز در ریتم به شیوه‌ی هوره می‌باشد. تاریخچه‌ی پیدایش این ترانه در زیر آورده می‌شود:

سیاه چمانه آوازی پر سوز و گداز می‌باشد که از دل رعیت‌های ستم دیده‌ی گُرد به بیرون تراوش کرده است. این ترانه را می‌توان یکی از ترانه‌های ملی دانست. ریشه‌ی پیدایش آن به زمانی بر می‌گردد که رژیم ارباب و رعیتی بر گُردستان حاکم بوده است.

ترانه‌های حیران - لاوک و هوره شباهت بسیار نزدیکی با این ترانه دارد.

پیدایش ترانه‌ی «سیاه چمانه»:

پس از آن که امیرنشین اورامان در سده‌ی یازدهم، به دست صفوی‌ها در زمان شاه عباس صفوی، از هم پاشیده شد، بسیاری از مردم اورامان در مناطق شهر زور پراکنده شدند تا از شکنجه و اذیت و آزار صفوی‌های دهنش در امان باشند. یکی از امیران منطقه‌ی اردلان به نام خان احمدخان نیز توانست مانند بقیه خود را از چنگ صفوی‌ها آزاد سازد. بر همین اساس خود را به منطقه‌ای از مناطق اورامانات رسانید. وی که با لشکر زیادی به جنگ صفوی‌ها رفته بود، پس از تار و مار شدن سپاهش، متواری شد. لذا مردم اورامان او را با آغوشی باز پذیرفتند. وی در منطقه‌ی «احمد آباد و زلم» اسکان یافت.

بعد از گذشت چند سال، خان احمدخان توانست مناطق دور و بر اورامانات و خرمال را زیر سلطه‌ی خود در آورد و حاکم آن مناطق شود.

پس از حاکم شدن، شروع به ساختن دژهای زیادی کرد. به ویژه این دژها را بر قله کوه‌های سخت احمدآباد و زلم ساخت. و برای خود نیز بر قله کوهی بلند دژی محکم بنا کرد (هم اکنون بخشی از این دژ بر جای مانده است).

خان احمدخان، جوانی خوش سیما و خوش آواز در دژ خود داشته است که ترانه‌سرای دربار او بوده است. اسم جوان (yoso - aska) یوسف بوده است. گویند: این جوان عاشق همسر خان به نام (گلاهرز) می‌شود. خان از این سر و سر آگاه می‌شود. لذا یوسف را زندانی می‌کند.

زندانی که یوسف در آن جا بوده، تنها دریچه‌ای کوچک داشته است که از آن دریچه غذای روزانه‌ی یوسف را به او می‌رسانده‌اند.

یوسف هر روز مشغول ترانه‌سرایی بوده است. نگهبانان زندان با شنیدن صدای پر سوز و گداز یوسف، مهر او را در دل می‌گیرند و کمتر به آزار او می‌پردازند.

روزی یوسف ترانه‌ی جدیدی را با صدای بسیار حزینی می‌سراید. اشعار آن حاکی

از ظلم و ستم خان‌ها و مظلومیت رعیت بوده است. در اشعار خود هاجزانه از حاکم می‌خواهد که از گناه او بگذرد. خبر به گوش حاکم می‌رسد. خان (حاکم) دستور می‌دهد یوسف را به پیش او ببرند. هنگامی که او در پیش حاکم حاضر می‌شود. خان به او می‌گوید تا ترانه‌ی جدید خود را بسراید. یوسف خواندن آواز خود را بسته به آزادی خود و رفتن از آن دیار می‌داند. خان نیز قبول کرده و یوسف نیز با صدایی حزین‌تر از بار نخست، شروع به خواندن می‌کند. با پایان آواز، خان، ترسی به وجودش راه می‌یابد و با خود می‌گوید، اگر همسرش آواز جدید او را بشنود بی‌گمان با او فرار می‌کند. خان پس از پایان ترانه، از یوسف اسم ترانه و سبب ساختن آواز را می‌پرسد. یوسف در جواب می‌گوید:

تنهایی و تاریکی و زجر اندرونی زندان الهام‌دهنده‌ی این ترانه بوده است. این ترانه، فریاد مظلومان و بدبختانی می‌باشد که به دست ظالمان و زورداران گرفتار شده‌اند. این ترانه را «سیاه چشم» نامیده‌ام.

هنگامی که واژه‌ی سیاه چمانه (سیاه چشم) از لب‌های یوسف جاری می‌شود، چشمانش پر از اشک می‌گردد. زیرا «سیا چمانه» در زبان اورامی به معنی‌ی «سیه چشم» می‌باشد و یکی از ویژگی‌های جسمی‌ی همسر خان (معشوقه‌ی یوسف) بوده است. خان با شنیدن این سخن فرمان می‌دهد یوسف را به زندان بازگردانده سپس فرمان زنده به گور کردن یوسف را صادر می‌کند. و حکم به این شیوه بوده که او را در ستون دیوار گذاشته و دور و برش را با گل و سنگ بپوشانند.

در آن هنگام، مشغول ساختن سدّی بر روی رودخانه‌ی زَکَم بوده‌اند که خان دستور می‌دهد وی را در یکی از دیوارهای سدّ جای داده تا به سختی بمیرد. یوسف، با قرار گرفتن هر ستون بر روی جسمش اشعاری را با همان آواز حزین به شیوه‌ی ترانه می‌سراید و در اشعار به ستم دیدگی‌ی خود و مادرپیش‌اش اشاره می‌کند.

دو بیت از اشعار وی در هنگام خارج شدن روح از بدنش به این گونه است:

člnēkit nlyā wa bānī rrānim

āqā mamkuža hēštā juwānim

člnēkitnlyā wa bānī bāllim

āqā mamkuža hēštā mālīm.

چینیکت نیاوه بانی رانم

ئاغامه مکوژه هیشتا جوانم

چینیکت نیاوه بانی باتم

ئاغامه مکوژه هیشتا منالم.

برگردان:

ستونی بالای پایم نهادی

آقا مکش مرا، هنوز جوانم

ستونی بالای دستانم نهادی

آقا مرا مکش، هنوز نونهالی بیش نیستم.

یوسف پس از این که بی‌رحمی‌یِ خان را در می‌یابد، چند شعری مبنی بر تجاوز وی

به همسر خان می‌خواند (اشعار را برای هصبانی شدن خان می‌سراید.) خان با شنیدن

اشعار، خونسش به جوش آمده و تشتی پر از گلی، بر سر و صورت یوسف ریخته و بدین

سبب روح از بدن یوسف بیرون می‌آید.

نمونه‌ی این ترانه:

har čanda karo xayālātī to

garmašīnman dūbāra jano

ā sar zamīna to kardan ba her

tāzīya bāri āy ja min batar

yā da juwābim yā waš hawāllīw

bā dillakam pirt bo ja gird xlyāllīw

dardyo min girtan bāšaqaqay dardāna

lqmāni ḥakīm peš sargardāna

āwāraš ārdan o parrakaygull

هه‌ر چه‌نده که رو‌خیالاتی تو

گه‌رمه شینه‌ن دووباره جه‌نو

ناسمرزه مینه تو که رده‌ن به‌به‌ر

تازیه بارنای جه‌ن به‌ته‌ر

باده جوابم یاوه‌ش هه‌والیو

باد له‌که‌م پر بوجه‌گرد خیالیو

ده‌ردیو من‌گرتنه‌ن با شقه‌ی ده‌ردانا

لقمان هه‌کیم پیش سهرگه‌ردانا

ئاواره‌ش ئارده‌ن ئۆبه‌ره‌که‌ی گولی

tîra şa naş dâ la tanûray dill
 har çî la dargây gardûn anâllâm
 xâstar kâllây xam brrîyân wa bûllâm
 bâza sar binyaw ba mamântawa
 bâ gîyânim darçê har gîyântawa
 la gîyân şîrîntar min şik nabardam
 dâm la rrêy xuwû nazrî to kardam
 kâfir hay kâfir zâllim hay zâllim
 dardadârî tom tî kay binâllim?
 amây - u - bardî çaw ba îşarî
 bâ nâzaş karmî mayîl dîjarî
 rrang zardî xazân xatây pâyîzan
 rrang zardyako min dîrlâzîzan
 îna gîrd xatây kârî gardûnan
 annâ min bê to qarârim çûnan
 zâmdârîyo çun min dûxtarîyo cun tû
 mîso azânîa, kay sârcêz mabû?
 na sâll -u-na mâng nahâwta-u- naşaw
 âsâta waşâ pêwa karmê xaw
 jaw sâwa sawdây to kawtan na sar
 mniç lêwa nâ ja majnûn batar
 garmâkay hâmin saraş hardâne
 çamim kawt bato garm namanânê
 ânâ xaylêwan dîdam lêi dîran
 Fmêska çamay hânay blûran

تیره شانه‌ش داله نه نووره‌ی دل
 هه رچی له ده رگای گه‌ردوون نه نالام
 خاسته‌رکالای خه‌م برپیان وه بالام
 بازه سه‌ر بیه‌و به مه‌ماته وه
 باگیانم ده رچی به رگیانته وه
 له گیان شیرین تهر من شک نه به رده‌م
 دام له ریی خوا نه زری توکه رده‌م
 کافر هه‌ی کافر زالم هه‌ی زالم
 دهرده‌داری تو‌م تاکی بنالم؟
 نامای و به‌ردی چاو به ئیشاری
 با نازه‌ش که رمی مه‌بلی دووجاری
 په‌نگ زه ردی خه‌ زان خه‌تای پایزه‌ن
 په‌نگ زه رده‌ کوتم دووری ئازیزه‌ن
 ئینه‌ گرد خه‌تای کاری گه‌ردوونه‌ن
 نه‌ننامن بی توفه‌رام چوونه‌ن
 زامداربو چون من دوخته‌ ریو چون نوو
 مشو ئازامه، که‌ی ساریژ مه‌ بوو؟
 نه سال و نه مانگ نه خه‌ و نه شه‌ و
 ناساته وه‌ شا پیوه‌ که‌ رمی خه‌و
 جه‌وساوه‌ سه‌ ودای توکه‌ و نه‌ نه‌ سه‌ر
 منیج لیوه‌ ناجه‌ مه‌ جنوون به‌ تهر
 گهرما که‌ ی هامن سه‌ره‌ش به‌ ردانی
 چه‌ مه‌ که‌وت به‌ تو گهرم نه‌ مه‌نانی
 ئانا خه‌ بلیومن دیدم لبت دووره‌ن
 فرمیکه‌ چه‌مه‌ی هانه‌ی بلووره‌ن

ar îna nabo wa bonay towa

min çêş mkaro pay kaş - u - kowa.

نەڕێبە نە بوو، بوو نە ی توو

من چیش مکه رو به ی که شوکووه.

برگردان:

هر چند می‌گوئیم خیال تو

باز از نو آتش به دلم می‌زند

این سرزمین که بوی تو را به خود گرفته

از من بدتر؛ سوگوار تو هستند

یا جواب مرا بده یا خبری برسان مرا

تا دلم از خیال انباشته گردد.

دردی که مرا در بر گرفته است بزرگترین درد است

لقمان حکیم را نیز سرگردان می‌کند حتّا.

تمامی گل‌ها آواره گشتند؛

آن هنگام که تیر او بر تنور دل جای گرفت.

هر چند در بارگاه یزدان نالیدم

صد چندان کالای غم را بر پیکر من پوشانیدند

بگذار سر بر دامت بنهم

تا جانم در برابر جسم تو بیرون رود

از جان شیرین‌تر، چیزی دیگر ندارم

که آن را هم در راه خدا نذر تو کردم

کالر، ای کافر ظالم، ای ظالم

دردمند توام تا کی بنالم

آمدی و بُردی چشم را با اشاره‌ای

بگذار نازش کنم آرزوی دوباره را

زردی ی خزان از پاییز است

اما زردی من از دوری ی عزیز است

این‌ها همه کارگردون است
 وگرنه من بی تو چگونه آرام و قرار خواهم داشت
 زخمه‌یی مانده‌ی من، دختری به سان تو
 تو گویی این زخم، کی التیام یابد؟
 نه سال و نه ماه، نه هفته و نه شب
 آسایش ندارم و خواب از چشمانم قهر کرده است
 از آن هنگام که سودای تو بر سر فتاد
 من نیز بدتر از مجنون آواره گشتم
 گرمی‌ی تابستان آن هنگام که زیادتر گشت
 من چشمه‌ای گشته اما با دیدن تو داغ‌تر شدم
 چندیست دیده‌ام از تو دور است
 اشک‌هایم به مانده‌ی بلور سرازیر گشته‌ست.
 اگر به خاطر تو نبود نگارینا
 من در این کوه و بیابان برای چه آواره بودم؟.

ترانه‌ی «سیا چمانه» مانده‌ی «هوره» از گونه‌های بسیار کهن و باستانی‌ی گُردی است. اشعاری که در این گونه آواز استفاده می‌شود، همگی به گویش اورامی است. این آواز دارای تحریرها و حالات ویژه‌ی است که اجرای آن تنها از عهده‌ی خوانندگان بومی و بسیار کارآزموده ساخته است.

سیاه چمانه با هلله و شادی همراه نبوده بل، بسیار غم‌انگیز است. با پیدایش تصوف و رواج طریقه‌ی نقشبندی به در اورامان و جوانرود، سیاه چمانه، جنبه‌ی عرفانی یافت و همانگونه که دراویش قادری‌یه، هوره را رنگ و بوی درویشانه دادند، صوفی‌یان نقشبندی‌یه نیز سیاه‌چمانه را چهره‌ی صوفیانه بخشیدند که در خانگاه‌ها و مراسم پایانه (ختم) توسط صوفی‌یان خوش صدا خوانده می‌شود که آن را «شیخانه» = šēxāna گویند. هم اکنون ترانه سرای بزرگ اورامانات، استاد «عثمان اورامانی» سیاه چمانه سرای بزرگ

کُرد می‌باشد که این آواز را با بهترین شیوه می‌سراید.
 عثمان کیمه‌یی؛ خواننده‌ی سیاچمانه زاده‌ی سال ۱۳۱۵ خورشیدی در روستای
 «کیمه»ی منطقه‌ی اورامان است.
 مردم اورامانات صدای وی را عاشقانه دوست دارند. عثمان از بهترین خوانندگان کُرد آواز
 سیاچمانه می‌باشد.
 سیاچمانه از نغمه‌های باستانی‌ی ایران زمین است که برای سالخوردگان و معمرین
 اورامانی تقدس دارد.
 این آواز از بقایای نغمات نیایشی‌ی آهورا مزدا می‌باشد.
 اشعار سیاچمانه به شکل هجایی و در قالب‌های ده‌هجایی‌ی دو مصرعی به سبک و سیاق
 ایرانی‌یان کهن، سروده می‌شود.

ترانه‌ی سیاچمانه به سه گونه است:

۱ - ممه‌ی اناری = mamay hanârî

۲ - به کال (نرسیده) = kâlla bay

۳ - کنالیل = knalayl

دانشمند آری نژاد و برجسته کُرد؛ استاد دکتر محمد امین هورامانی، دوست و برادر
 گرام، در باره ترانه‌ی سیاچمانه، گفتاری کوتاه، برایم نوشتند، که با سپاس فراوان از ایشان،
 در این جا، برگردان آن را می‌آورم:
 در میان تیره‌های «لک» و «کلهر» و «لُر» یک بیت سروده از سده‌های پیش برجای مانده، که
 من خود، در هنگام سفر به «کرمانشاه» و «شاه آباد» و «ایلام» و «حُرم آباد» با آهنگ و آوازهای
 گوناگون آن را شنیده‌ام!

آن بیت این است:

gorânî; hora - u - sîyâw çamâna

qadîm; yâdigâr qawmî kurdâna.

«گورانی؛ هورَه و سیاوچه‌مانه

قدیم؛ یادگار قومِ کوردانه.

پرگردان:

ترانه‌ی؛ هوره و سیاه و چمانه
کهن‌ترین یادگار تیره‌ی گردان ست.

پیش از پرداختن به پیشینه‌ی این ترانه، بهتر است در باره‌ی واژگان این بیت سخن بگوییم:

✽ گورانی gorān

واژه‌ی گورانی، یکی از واژه‌های سره است که همان واژه‌ی «گوران» است که با پسوند (-یی)، «گورانی» شده است.

واژه‌ی «گوران» نیز، از واژه‌ی «گبر» یا واژه‌ی «گور» - gawr گرفته شده است. همین واژه، به معنی «نا اسلام - غیر مسلمان» به کار رفته است.

این واژه، با همین معنا، در آغازهی پیدایش و رواج اسلام، کاربرد پیدا کرد و واژه‌ی «کفر - و نا اسلام» از این واژه گرفته شد.

بایسته به گفتن است که معنی «نا اسلام» و کفر همه‌ی واژه‌های: «گبر - گور»، «گاور - فله = مسیحی»، «جولکه = موسایی [یهودی]» و «پارسانی - اهل حق» و «داسنه‌یی - ایزدی [ایزدی]» و «زردشتی - آهرومزدایی» را در بر می‌گیرد!

واژه‌ی «کفر» و «کفر» و سپس «گبر» و «گور» شده است.

پس واژه‌ی «گور» - gur و «گور» - gawr یکی است و با پسوند «-ان» به شیوه‌ی «گوران» و «گوران»، در آمده است، یا «گبر» با پسوند «-ان»، «گبران» شده است که «کبران» و «گوران» و «گوران» هر سه واژه، یکی هستند و پیشینه‌ی آن‌ها نیز یکی بوده است.

بدین گونه می‌توانیم بگوییم که هر سرودی، یا آواز و آهنگی، اگر در چارچوب سروده و چکامه می‌بوده، و ستایش اسلامی در آن نمی‌بوده، در آغازهی رواج اسلام، سرایش و آواز و آهنگ آن، روا و شایسته نبوده و از آن پش‌گیری می‌شده است. به همین سبب به آن «گبرانی» یا «گورانی» یا «گورانی» گفته می‌شده است.

و همین واژه‌ها پس از چندین سده به همین شیوه‌ی کنونی‌ی «گورانی» در آمده است. در آغازهی پخش و رواج اسلام، در شهر زور، به ویژه در کناره‌های سرزمین هورامان، اسلامیان، آیین زردشتی را مردود دانستند و به همین سبب، زردشتیان، نغمه‌ها و سروده‌های حزین و غمگنانه را با سروده‌های ویژه‌ی همچون «فرمزگان رمان...» را با آهنگ و آواز سرهی ایرانی «گبرانی - گورانی - گورانی»، سرداده و می‌خواندند.

* هوره:

زردشتیان «گردان»، با آواز گونه‌گون، سرودهای جور به جور، در پیش آمده‌ها می‌خواندند و به آن هوره می‌گفتند.

سروده‌های گاتاها نیز از سوی، موبدان زردشتی، در پیش آمده‌های گونه‌گون؛ خوانده می‌شد، که به آن سرود آهوره مزدا یا هوره می‌گفتند.

به موبد سرودخوان، «سروش واج»، یا «سرود قاچ» می‌گفتند. سپس این واژه، «سرود بیژ» سرود ویژه یا سرود خوان شد.

در آغازهی پیدایش اسلام، این گونه سرود و آواها، کم کم از میان رفت. و در همان هنگامه‌ها نیز، این آواها، به گونه‌هایی دیگر در آمد. همچنین، نام و ویژه‌ی این سروده‌ها، به «گبرانی» و «گورانی» برگردانده شد و آواهاشان نیز به «آهوره مزده» و سپس به آواز «هورامان» برگردانده شد و «آواز هورامان» نام گرفت و سپس هوره و سیاه چمانه شد.

* سیاه و چمانه:

این واژه، از ریشه‌ی واژه‌ی «سره» و «سیاره» آمده که «چمان» نیز از «جامان» آمده، که این نیز همان «جامه» است. با پسوند «-ان»، «جامان» شده است، که به معنی‌ی «لباس سیاه دامن = پوشاک مشکی» آمده است.

پس ترانه‌ی سیاه و چمانه، سرودی ست یا سرودهایی بوده که از سوی موبدان زردشتی، در پیش آمده‌های آیینی، سرداده شده است.

هم اکنون ترانه‌ی سیاه و چمانه، گونه‌های زیر را دارا می‌باشد:

۱. ترانه یا گورانیِ عروس، با نام «باده باده» = *ebāda - hāda*، که آهنگ ویژه به خود را دارا می‌باشد.
۲. سیاوچمانه عروسی «بزم عروسی»، که گونه‌ی بزم است و به آن «به‌زم و گیلای» *bazm-u-gellāy* می‌گویند؛ که آواز و آهنگ آن، گونه‌ی نغمه توده‌ی است که هنگام آمدن عروس، آغازی شادی و بزم پیوند را می‌رسانند.
۳. سیاوچمانه‌ی شیون و مور، که این نیز آوازی ویژه دارد و در شیون و سوگ سروری از دست رفته، این آهنگ، سر داده می‌شود.
۴. سیاوچمانه سحری، این نیز، گونه‌ی آواز و آهنگ ویژه دارد و برای بیدار کردن مردم از خواب، سر داده می‌شود.
۵. سیاوچمانه‌ی کار و کردار، که به آن «ده‌وه‌یی» = *dawryl* می‌گویند. این گونه سیاوچمانه، گروهی خوانده می‌شود، به ویژه در هنگامه‌ی درو کردن و کارهای کشت و برداشت کشاورزی.
۶. سیاوچمانه شیخانه، که گونه‌ی آواز و آهنگ عرفانی دارد.
۷. سیاوچمانه‌ی «رانه بیر» = *erāna hera*، که به مبارکیِ بهار و نوروز فیروز؛ آن را می‌خوانند.
- این گونه ترانه ویژه‌ی «شیر دوشی» است در این روزها، از شیر و کره و پنیر و فرآورده‌های شیری، به کسان تهیدست که احشام ندارند، به شیوه هدیه و ارمغان داده می‌شود.
۸. گورانی یا سیاوچمانه‌ی شیون و سوگواریِ مُرده، که این گونه ترانه، ویژه‌ی زنان خوش آواست، و در هنگامه‌ی پیش آمد ناگواری، زنان خوشخوان، به مویه چری و نغمه خوانی می‌پردازند.
۹. گورانیِ سیاوچمانه‌ی لالایی. (*lāy lāy*)
۱۰. گورانیِ سیاوچمانه‌ی آغاز جنگ و مبارزه، که این نیز آهنگی ویژه دارد و مردم را به آماده باش و جنگ، فرا می‌خواند.
۱۱. سیاوچمانه‌ی «ماه گرفتگی و خورشید گرفتگی». (*rožgîrān - mang gîrān*)

۶ - ترانه‌ی گُربه‌ی کوهستانی (pšllay kwēstānī):

در سال ۱۹۱۴ زایش، که نخستین جنگ جهانی آغاز شد، گرانی و قحطی و خشکالی، فرجام آغازینه‌ی این جنگ بود.

در کردستان؛ امیر عثمانی دومین بلای زمینی بود که در لخت کردن مردم دست کمی از جنگ جهانی نداشت. مردم چنان دچار قحطی شدند که هر روز مردم زیادی در خیابان‌ها و کوچه‌ها افتاده و می‌مردند. به همین سبب جسد مُرده‌ها به سبب زیاد بودن، دفن نمی‌شد. حیوانات درنده‌ای به سان سگ و گربه و گرگ؛ به خیابان‌ها ریخته و جسد آدمیان را دریده و می‌خوردند.

پس از پایان جنگ، درنده‌ها که از خوردن گوشت مُردگان به گوشت‌خواری خو گرفته بودند، شروع کردند به خوردن آدمیان زنده.

گربه‌های خانگی نیز بچه‌های خردسال را از هم دریده و می‌خوردند. ترانه‌ی گُربه‌ی کوهستانی، یادگاری است از آن هنگام.

نمونه‌ی این ترانه:

hay hay la har klîkê şîn

kas nawerrāyn loy bēlîn

lên bû ba durgî dawxîn

aw jâraş lêk bûynawa

ba nâw yak war bûynawa

tākū yak abrrînawa

hâtin klîkê kwēstānê

wā akan jlîtānê

xrā kan xalîfānê

kitik hât la dîwînî

la çawāncî nâblbnî

هه‌ی هه‌ی له به رکتکی شین

که س نه وێراین لوی بچین

لێن بوو به گورگی ده‌وخین

نه‌و جاره‌ش لیک بووینه‌وه

به‌تاویه‌ک وه ر‌بووینه‌وه

تا کوو به‌ک ته‌برینه‌وه

هاتن کتکی کوهستانی

وا‌ئه‌که‌ن جلیتانی

خراکه‌ن خه‌ لیفانی

کتک هات له دیوینی

له چاوان چ نابینی

rrû bûwa soFî yāsînl
 harî dānāw paržînl
 saqānl pē bēlîl
 ay hāwār - u - sad hāwar
 kitkē šîn bā bēma xuwār
 am kirdîna banda wār
 amî bandawār kirdîn
 sar kot - u - pē xuwāskirdîn
 hārē xo kēwa barîl
 hārē xo bibayna zētkē
 bāb ēma xuwārdîya kitkē
 juwābē bdana gulakē
 la bom bēna milalkē
 lā lēy bignn lāyakî
 juwābē bidana āmoka
 billēna kurî sukuka
 gul - lay liFangē - u - parroka
 kitkē bkužin awroka
 zayn dana barāzānē
 raš akrēn wak gārrānē
 hardēn la bar dorānē
 salîm arēra basē
 pîyāw la kitkân nātrac
 bas bika plsa pisē
 kitik hātîn sēw - u - dū

پروو بووه سوفی یاسینی
 هه‌ری دانا و په‌ رژی
 سه‌ قانی پی‌ بچینی
 نه‌ی هاوار و سه‌ ده‌اوار
 کتکی‌ شین یا نیمه‌ خوار
 نه‌م کردینه‌ به‌نده‌وار
 نه‌می به‌نده‌ وار کردین
 سه‌رکو تو پی‌ خواس کردین
 حاری‌ خوکیوه‌ به‌رین
 حاری‌ خو‌یه‌ینه‌ زینکی
 با نیمه‌ خواردیه‌ کتکی
 جوابی‌ بده‌ نه‌ گوله‌ کی
 له‌ بو‌م یینه‌ مله‌ کی
 تالی‌ ی بگرن لایه‌ کی
 جوابی‌ بده‌ نه‌ ناموکه
 بلینه‌ کوری سوکوکه
 گو‌لله‌ ی تفه‌ نگی و به‌ روکه
 کتکی‌ بکوژن نه‌ و روکه
 زه‌ین دهنه‌ به‌ رازانی
 ره‌ش نه‌ کرین وه‌ ک گارانی
 هه‌ردین له‌به‌ ردورانی
 سه‌لیم نه‌ریته‌ به‌سی
 ییاو له‌ کتکان نانرسی
 به‌س بکه‌ به‌سی
 کتک هاتن سیودوو

yak ba astunday har cū
 dîtim banêştî ajû
 salîm arêta Fâtê
 zûm bigayna qarâtê
 laşkrî kitikânî gâtê
 amban la bo âFâtê
 sadaq lê kârasâtê
 kitik hâta yak darê
 âşawân la barî harê
 şam - u - surâh - u - râbê
 kitik mârî xîrâ bê
 qat la şarrî têr nâbê
 şamê hall magra xamê
 bata bûy qâr adamê
 astênîm xînê şamê
 hamza arê malâya
 kitikân jê marr wâya
 xwêndînim la bîr namâya
 hamza arê ho mâma
 bînin xanjarê şa
 kitkit lo bikam tamâma
 juwâbê bidana hanârê
 dâr ha dâst bêna xuwârê
 kitkê girtîya binârê
 juwâbê bidana hâlâsê

یه ک به نه‌ستونده‌ی هه‌رچوو
 دیتم به نیشتی نه‌جوو
 سه‌لیم نه‌ریته فاتی
 زووم بگه‌ینه قه‌راتی
 له شکری کتیکانم گاتی
 نهم به ن له‌بوئافاتی
 سه‌ده ق لی‌کاره ساتی
 کتیک هاته یه ک ده‌ری
 ئاشه وان له‌به ره‌هری
 شه‌م و سوراح و رای
 کتیک مرات خرای
 قه‌ت له شه‌ری تیر نایی
 شه‌می هه‌ل مه‌گره خه‌می
 به‌ته بشوی غارته ده‌می
 نه‌ستینم خینی شه‌می
 هه‌مزه نه‌ری مه‌لایه
 کتیکان جی مه‌روایه
 خویندیم له‌میر نه‌مایه
 هه‌مزه نه‌ری هو‌مامه
 بین خه‌نجه ری‌شامه
 کتیک لو‌بکه‌م ته‌مامه
 جوابی بده نه‌همناری
 داربه ده‌ست بینه‌خواری
 کتیک گرتیه بناری
 جوابی بده نه‌با ناسی

bas bikan pisa pisê
 kitik şara - u - nârsê
 law lāy rrā hāt bîrāyma jû
 ba xowa ba solê ba gu
 awîş lawê la xo cû
 juwâbê bidana harîrê
 la bom bēnin zanjîrê
 kitik şara - u - nâgîrê
 çand xanjarê xoşnawân
 nâkrîrên ba dirawân
 nâbrîn pēstî mîyāw mîyāwân
 kitik hāta motrāwê
 parrîyawa la piskāwê
 gayîştā nāw sîsāwe
 rrêk kat la gall hatāwê
 sibaynê bçita nāwê
 brēna mstoy klîzîlê
 şargarma la gall pşîlê
 mîr kitik gayîya kânîlê
 brēna mista kaçarê
 bā bigrê rrēy çaqarê
 nāhêrê kitik lê pârê
 brēna husênî xajê
 dast bidāta damāncê
 klîkê bkužê jê ba jê

به‌س بکەن پەسی
 کتک شیرە و نا ترسی
 لەولای راهاات برایمە جوو
 بە خووە بە سۆلی بە گوو
 نەویش لە وی لە خو جوو
 جوابی بدەنە هەریری
 لەبۆم بین زنجیری
 کتک شیرە و ناگیری
 چەند خەنجەری خوشناوان
 نا کرین بە دراوان
 نابرن پێستی میاومیاوان
 کتک هانە مو تراوی
 پەریە وە لە پەسە کاوی
 گە یشتە ناو سیساوی
 رێک کەت لە گە ل هە تاوی
 سە بنی بجیتە ناوی
 برینە مستوی کێژیلی
 شەڕگە رمە لە گە ل پشیلی
 میر کتک گە یە کانیلی
 برینە مسنە کە چەری
 با بگری پێی چە قەری
 نە هیری کتک تی پەری
 برینە حوسینی خەجی
 دەست بداتە دە مانچی
 کتکی بکوژی جی بە جی

brêna soFî xidrê	برینه سو فی خدری
plîngê la gawarê	پلینگێ له گه‌وه‌ری
aw kitikân çak agrê	ئه‌و کتیکان چاک ئه‌گری
hâtîya mîma hawêza	هاتیه مامه‌ سه‌وێزه
pîyâwêkî zor barêza	پیاوێکی زور به‌ ریزه
zûrî kuştî kirkê dêza	زووری کوشت کتکی دیزه
kirk hâta şaqlawê	کتک هاته شه‌قلاوی
rrêk - kat lagall hatâwê	رپێک که‌ت له‌ گه‌ل هه‌تاوی
shay zû bcîta nâwê	سه‌ی زوو به‌چته‌ ناوی
hâtîya tahây nabîya	هاتی به‌ته‌ های نه‌ بی به
la pşîlay rast hâtîya	له‌ پشيله‌ی راست هاتی به
patkî lamîlî kirdîya	په‌ تکی له‌ ملی کردی به
pşîlay xinkândîya	پشيله‌ی خنکانه‌دی به.

برگردان:

از ترس گریه‌ی کبود
کسی جرأت نزدیک شدن به او را ندارد
مبدل به گرگ درنده شده است
این بار نیز از هم جدا گشته
و به جان همدگر افتادیم
تا همدگر را قتل عام کنیم
گره‌های کوهستانی آمدند
اکنون در حال مشق کردن هستند
آی خلیفه‌ها عجله کنید
گره‌ای از روستای «دیوین» آمده

چشم‌هایش جایی را نمی‌بیند
رخسارش به مانده‌ی صوفی‌ی یاسین خوان است
و یاسین صوفی امروزه رواج پیدا کرده
به میدان یورش می‌آورد
تا استخوان‌ها را دور هم بچیند
ای داد و افغان
گره‌ی کبود، بگذار پائین بیایم
مرا اسیر کرده‌ای
همه‌ی ما را در بند کرده‌ای
و سرکوب و پابرهنه آواره گشته‌ایم
در کدامین سوی آرام بگیریم
مگر به روستای «زیتک» پناه ببریم
چرا که پدر ما را گره از هم دریده
آری، بلکه آنان نیز به روستای «گلک» خبر دهند
برای من بیاورید پوزبندی
بلکه از سویی او را محاصره کنیم
به روستای «آموکه» خبر بفرستید
و به پسر فلانی بگوئید
تا با گلوله‌ی تفنگ خود
گره را از بین ببرد
و به روستای «برازان» نیز خبر برید
و بگوئیدشان در اینجا تن ما را مثله می‌کنند
و گره‌ها در برابر مشک‌های دوغ در جت و خیزند.
سلیم به همسرش می‌گوید:
مرد از گره هراسی ندارد

کم قیل و داد کن و بترس.
 گربه‌ها آمدند؛ دو دو و سه سه
 یکی از آن‌ها از ستون خانه بالا رفت
 او را دیدم در حالی که آدامس می‌جوید
 سلیم به فاطمی می‌گوید:
 مرا زود به قلعه‌ی خودت برسان
 لشکر گربه‌ها اگر به من برسند
 هزار بلا بر سرم می‌آورند
 این پیشامدی بس بزرگ است
 گربه به جلوی در آمد
 و دمش را تکان داد
 آسیابان از ترس می‌دود
 - «شم» و «سُراح» و «رابعه»:
 ای گربه خانه‌ات خراب باد
 هیچگاه از جنگ سیر نمی‌شوی
 - ای «شم» غمگین مباش
 بر آنها خواهم تاخت
 و خونِ «شم» را خواهم ستاند
 ملا حمزه گوید:
 گربه‌ها مانده‌ی گوسفند هستند
 خواندن یادم رفته
 او گوید: عمو جان
 خنجری از شام آوریدم
 تا گربه‌ها را برایتان قتل عام کنم
 به روستای «انار» پیغام برید

تا چوب بدست به اینجا سرازیر شوند
 و گربه را ادب کنند
 به روستای «باتاز» نیز خبر بفرستید
 و کم آه و ناله کنید
 گربه شیر است و نمی ترسد
 از آن سوی ابراهیم سر رسید
 در حالی که صورتش نجس بود
 او نیز از هوش رفت.
 به روستای «حریر» خبر بفرستید
 تا برایم زنجیری بیاورند
 که گربه مانده‌ی شیر است و به این آسانی‌ها تسلیم نمی‌شود
 این چنین خنجری
 با پولِ دَرَم خریده نمی‌شود
 و پوست میومیوها بریده نمی‌شود
 گربه به روستای «موتراب» آمده
 و از چشمه نیز گذشته،
 و به روستای «سیساب» رسیده است.
 و با آفتاب دماز شده
 فردا به آن جا رفته
 و به فلانی بگویند
 جنگ با گربه گرم است
 و امیر گربه‌ها به چشمه رسیده است
 به آن دگری نیز پیغام فرستید
 تا راه بر او ببندد
 و نگذارد از آن جا گذر کند

به «حسین خدیجه» نیز بگوئید
 طپانچه‌اش را برداشته
 و گریه را در جا بکشد
 به «صوفی خضر» بگوئید
 پلنگی در قلعه‌های دور وجود دارد
 که گریه‌ها را قتل عام می‌کند
 «عمو حمزه» نامی آمده
 که مردی بسیار دلیر است
 گریه‌های بسیاری کشته.
 گریه به شهر «شقلاو» نیز رسید
 و با آفتاب دمساز گشت
 فردا به آنجا هجوم ببریم
 طاهای نبی آمده است
 و بر ضد گریه پیا خواسته
 طناب بر گردنش آویخته
 و گریه را خفه کرده است.

۷ - ترانه‌ی گِله (شیکوه) (glayl):

ظلم و زور ارباب و خان‌های حاکم بر کردستان نیز در ترانه‌های کردی به خوبی هویدا است. از جمله ترانه‌ی (گِله) که حاکی از گِله و شیکوه‌ی مردم ستم دیده‌ی کرد است. رضاقلی خان یکی از خان‌های اردلان (حاکم بر کردستان) بوده که پس از خسروخان؛ والی اردلان، فرمانروای کردستان گشته است. در تاریخ، این حاکم؛ زورگوترین و ظالم‌ترین و دیکتاتورمنش‌ترین فرمانروای کردستان بوده است. به روایت تاریخ، این حاکم زورگو، بسیاری از دهقانان و کشاورزان بی‌گناه را به بهانه‌های گونه‌گون به قتل رسانیده است. یکی از این دهقانان مظلوم که در تاریخ نام وی ثبت گردیده است «چمه» نامی بوده است که از دست

این حاکم، ستم فراوانی دیده است. و پدر وی به دست این حاکم به قتل رسیده بوده است. تا این که در هنگامه‌ی صید و شکار، این دهقان، رضاقلی‌خان را با طپانچه‌ی ساچمه زن به هلاکت می‌رساند. ترانه‌ی زیر نمونه‌ی این ترانه است که از زبان دهقانی سروده شده است که شکوه از ستم حاکم دارد:

نمونه‌ی این ترانه:

xudā min - u - to bā hēyna juwāw
cākay tīyā nabê babê çaw - rrāw
çil sāl la sar yak rramāzanim girt
wa āw - u - wa nān pūršewum akird
sanadî Gumrim wa panjā gayî
xošîm qat la žêr sâyatâ nadî
rožê çûma māl rrazâ qullî xîn
sad saqyan dâlêm la sar tîkênân
çawut lêmaw bû nabâtîya juwāw
estâ dabêžî: Fîllan pîyāw xirāw.

خودا من و تو با بیینه جواو
چاکه‌ی تیا نه بی به بی جواو راو
چل سال له سه ره به ک ره مه زانم گرت
وه ناو، وه، وه نان یارشیم نه کرد
سه نه دی عومرم وه به نجاه گی
خوشیم قهت له زیر سایه تانه دی
روژی چوومه مال ره زاقولی خان
سه دسه قیان دالیم له سه ر نیکی نان
چاوت لیمه و بوو نه هاتیه جواو
ئیسنا ده بیژی: فلان پیاو خراو.

برگردان:

الهی، بیا با هم سکوت را بشکنیم
بدون چشم داشت پاداشی
چهل سال پشت سر هم روزه‌ی رمضان گرفتم
با آب و نان سحری می‌خوردم
سند عمرم به پنجاه رسید
اما خوشی و لذت در سایه‌ی تو ندیدم
روزی به خانه‌ی رضاقلی خان رفتم

صد اردنگی خوردم به خاطر لقمه‌یی نان
تو مرا می‌دیدى اما سخنی نگفتی
اکنون نیز می‌گویی: فلان مرد، بدکردار است.

۸ - ترانه‌ی امیر (strānê mlrîyâ):

در سال ۱۹۲۵ تا ۱۹۲۸ زایش، ۱۴ ناحیه‌ی گردنشین و ۲۰۶ روستا به دست
کمالیست‌های ددمنش ترکیه و ایران و ۸۷۵۸ خانه نیز با خاک یکسان شد. ترانه‌ی میر دربار‌ه‌ی
شجاعت رهبر گردان ترکیه (در آن هنگام) به نام «شیخ سعیدپیران» سروده شده‌است. این
ترانه به شیوه‌ی «لاوک» است؛

نمونه‌ی این ترانه:

ay va lā to

ئه‌ی وه لاتو

çi Gājbe - u - to la katu girān - u - girān

چ عه جیبی و نو له کاتوگران و گران

bisare kurda - u - kurmānjā dā hāto.

بسه ری کوردا و کور مانجا داهاتو.

lo, way lo - lo, way lo - lo - walato

لو، وه‌ی لو لو، وه‌ی لو لو وه لاتو

saFarā turkâ ānādolî

سه‌فه را تورکائانادولی

ži kurd - u - kurmānjāda hāto

ژکورد و کور مانجا داهاتو

bāzārê dîyārbakrê bi sûra,

بازاری دیار به کری ب سووره،

bi badana, az nîzanîm

ب به دهنه، نه زنزانم

bitāw nîya, nîzanîm astîqânâ min bi sl̥barin

بتاویه، نزانم ئیستیقا نامن ب سیه رن

da lo žîna şarînbāre, li guhnê toyān.

ده لو ژینا شەرباری، ل گوھنی تویان.

له قه له قی مه‌تره لویزان و ژینی مادولیان و

laqa laqê matrallîwêzān - u - žînê mādolîyān - u -

لاناقدار و تشنگی ئینگلیزان

nānāqdār - u - ûvingê Îngilîzān

hay li minê, hay li minê, hay li minê.

هه‌ی ل منی، هه‌ی ل منی، هه‌ی ل منی

hay li minêazê bi daštā dîyārbaklîr	هه‌ی ل منی ئەزی ب ده شادیار بکر
savtê katim, - u - lê minê bi hâlê aminrâşavtî	شف تی که تم، ولی منی ب حالی منرا شف تی
giarûna dangê top - u - matrâ loyzâ,	گرانه دهنگی توپ و مه ترا لویزا،
tayûrâ bi şaba qâşêdâ	ته یارا ب شه به قاشیدا.
bi sar 6âşîrê kurdâ barkî.	به سه رعه شیرێ کورداهه رکی.
şex sa6id aFindî bāvē alî rzālî âlîya,	شیخ سه عید ئەفندی بافی عەلی رزالی ئالی به،
kurdîstānê dikir gāzî,	کوردستانی دکر گازی،
dgu: (hāba kîno, mîrî çîn,	دگو: «بابه کینو، میری چین،
çî bxat bin, mîrê tirkâ bkužîn	چی بخه تبین، میری ترکا بکوژن
dast hîlêan, dîe min bi hārbā	دهست هیلین، دلی من ب هه‌ربا
kurd - u - tirkā pîr şavtî.	کورد و ترکا پرشه فتی.
hay li minê, hay li minê	هه‌ی ل منی، هه‌ی ل منی
hay li minê, hay li minê	هه‌ی ل منی، هه‌ی ل منی
galî aşîrâ kurdâ bunêgub bidanê	گه‌لی عه شیرا کوردا هونی گوهدنی
cawā hayFā mināl wê hayFê nāyê	چه واحه بفا منال وی حه بفی نایی،
çawā hê yāvê tirkâtovc armanîyā	چه وایی بافی ترکا توفی ئەرمه نیا
- u - kurdâ qalândîya zi dinê.	و کورداهه لاندیه ژدنی.

برگردان:

ای میهن من

در هنگامه‌ی مصیبت و سختی

بنگر که بر سرگرد گُردمانچ چه آمده‌ست و می‌آید

وای، ای وای ما، وای ما ای میهن

سفر تُرک‌های آناتولی

کُرد و کُرم‌انچ را پریشان کرد
 بازار دیارِ بکر سرخ شده‌ست
 با خون بدن‌ها، نمی‌دانم
 من نمی‌دانم، استخوان من بی‌سایه افتاده
 عزیزا، این زندگیِ شرربار
 گناه و تاوان کیست؛ من یا تو ای میهن مقدس
 توپ و تانک و آمد و شدِ بیگانه‌ها و تفنگِ انگلیسی‌ها
 بر ما زندگی را سخت کرده‌ست
 وای بر من، وای بر من، وای بر من
 وای بر من، بر دشتِ دیارِ بکر
 در شباهنگامی گذر کردم
 و زندگی من نیز همچو شب تیره شد
 صدای توپ و خمپاره و تانک بلند است
 و هواپیماها و بمب‌ها
 بر سر عشیره‌یِ کرد فرود می‌آیند
 شیخ سعید الفندی
 کردستان را صدا می‌زند
 می‌گوید: «بیایید بر علیه امیر پیا خیزیم
 صف کشیده و میر تُرک را از بین ببریم
 پیا خیزید، که دلِ ما هوایِ جنگ کرده است
 و امروز کُرد و ترک را مصیبت بزرگی رسیده‌ست
 وای بر من، وای بر من، وای بر من
 ای عشیره‌های کُرد گوش فرا دهید
 جسد نازنین کودکان را بنگرید و ببینید
 که چه سان به دست تُرک‌ها؛

ارمنیان و گردان قتل عام شده‌اند.

نمونه‌ی دیگر:

way lo, waylo, waylo

وه‌ی لو، وه‌ی لو، وه‌ی لو

waylo, waylo, waylo

وه‌ی لو، وه‌ی لو، وه‌ی لو

nav - u - navkêd xortê kurda - u - kurmānjān

ناف و نافکێد خورتێ کوردا و کورمانجان

kirin, nîşāna topā - u - şarrānār

کرن، نیشانا نوپا و شرانا،

hamrê âlāşā dāna qumāndārā,

همرێ ئانا شادانه قوماندارا،

bū gurînā opā - u - şarrā nārā,

بوو گورینا ئو پاوشه‌پانارا،

rawşānidîn waksā bi gārşā - u -

ره‌و شاندن وه‌ک ساب گارشاو

ko mikirin lîyê wân dikopî çlyādā

کۆمکرن لێی وان دکوپی چبادا

āgir bardānē,

ئاگر به‌ردانی،

āy walāto,

ئای وه‌لاتو،

çi ajîba o la gānā girān

چ هه‌جیبه‌ ئوله‌ گانا گران

sarê kurdā - u - kurmānjādūhūto?

سه‌ری کوردا و کورمانجا داهاتو؟

şarrê sar sêx sabîdê kâl,

شهرێ سهر شێخ سه‌عیدی کال،

hāvē sayîd alî hāto, komîkirin.

هافی سه‌یید عه‌لی هاتو، کۆمکرن.

asîrê sêx sabîdî kâl,

عه‌شیری شێخ سه‌عیدی کال،

āzo tîna hapsān - u - zîndānāraFê.

ئاژوته‌ هه‌پسان و زیندانا ره‌فی.

asmar - u - zarîyan:

ئه‌سمه‌ روزه‌ ریان:

zinjîrā qîzkānî gawrā

زنجیرا قیزکاهنی گه‌وره‌

madānê zêrrā,

مه‌دانی زێرا،

barê wân sar sâhilā dangzî,

به‌ری وان سهر ساحلا ده‌نگزی،

dastmâlê gulāvîdîn dana bar çûvê xuwa,

ده‌ستمالی گولافدین دانه‌ به‌ر چه‌ عقی خو،

xuwa çā kirin sar sâhilā dankizî,

خوه‌ چاکرن سهر ساحلا ده‌ نکزی،

gulîyê mor sar dawrânâ âvêkatin,	گولی مور سه‌رده وارانای ئافی که تن،
go: (tirkno, hûn himrin	گو: «ترکنو، هوون بمرن
am mrâzî xuwa jânê wanâkin.)	ئه‌م مرازی خو به جانی وه‌نا کن.»
âžotina bāžārê adānê,	ئاژوته بازارێ ئه‌دانی،
bîlî habsân - u - zîndânâ hun cikârâna?	بێی چه‌سان و زندانای هوون چه‌کارانه؟
riştak marrâ na lāzima,	نشته‌ک مه‌رانه لازمه،
na divêt - u - na qalama,	نه‌ دڤیت و نه‌ قه‌ له‌ مه،
bas pargakî kâqatîspî	به‌س به‌رگه‌کی کاغه‌تی سه‌پی
ži marrâ hgâhênin,	ژمه‌ را به‌گه‌ینن،
amê li hnâra rve xuwa xin,	ئه‌مێ ل حنا را روی خو به‌خن،
xûnê li nârnjê li sar bînvîsin,	خوونی ل نارنجی ل سه‌ر بنڤه‌سن،
ži badroşan bage rā bēşînin	ژ به‌درخان به‌گه‌ی را به‌شینن
bo nâxuwa ja kin,	بو ناخو به‌کن،
brâ bxûn, - u - brâ ajamê li dorî rûnin,	برا به‌خوون، و به‌را به‌چه‌مێ ل دوری روونن،
yê ko bi caşvê xuwa nadîna,	ی که‌و به‌ عشی خو به‌دیت،
brâ brohê xuwa bibîsin.	برا به‌روشی خو به‌یه‌سن.
garakê har kasak ži mālâ xuwa	گه‌ره‌کی هه‌ر که‌ سه‌ک ژمالا خو به
rrâ ba rvangâ xuwa hîlêna,	را به‌ته‌نگا خو به‌لێنه،
hujûmê bāžārê adānê kin,	هوجو مێ بازارێ ئه‌دانی کن،
vā hêşîrâ, vâ mahajrâ ži binê habsâ,	فاهه‌سیرا، فامه‌ها جرا ژبێی چه‌بسا،
zîndânâ bîdarînin	زندانابه‌رین.

برگردان:

وای ما، وای ما، وای ما
وای ما، وای ما، وای ما

نام و نژادِ کُرد و کُرمانیج را
 امروز آماجِ توپ و جنگ و آتش قرار داده‌اند
 فرمان و دستور «آتاشاه» است
 که جنگ و خونریزی را شروع کرده‌اند
 بر کوه و در و دشت این سرزمین
 آتش افکندند
 ای مبهین من
 عجیب نیست که تو اینگونه پژمرده شده‌ای
 چرا که کُرد و کُرمانیج دچار زنج و حرمان شده‌اند
 جنگ شیخ سعید را بنگر
 که برای یاریِ ما آمده
 عشیره‌ی شیخ سعید را
 زندان و حبس دربر گرفته است
 ... بنگرید که در حبس و زندان چه می‌گذرد؟
 هیچ خبری نیست
 نه دوات و نه قلم
 تنها یک رویه‌ی کاغذ سفید
 به همه این پیغام را برسانید
 تا کاغذ را بر سیمای خود بیاویزند
 و با خون بر روی آن بنویسند
 و به «بدرخان بگ» نیز پیغام برید،
 تا آنان که با چشم خود این مصیبت را ندیده‌اند،
 با روح خود بشنوند
 می‌باید هر کسی از خانه‌ی خود
 با تفنگ آماده گردد

و به شهر هجوم آورد
تا اسیران و مهاجران؛ از زندانِ تاریک رهایی یابند

۹ - ترانه‌ی هرمزگان

ترانه (چامه)ی هرمزگان یادآور چهاربند سروده‌ی باستانی کردی است که در روی پوست پاره‌ای نوشته شده بوده و نزدیک پنجاه سال پیش در سلیمانیه به دست آمده است. چون سروده‌ی باستانی با واژه‌ی «هرمزگان» آغاز شده، آن را ترانه‌ی هرمزگان خوانده‌اند.

شادروان ملک‌الشعرای بهار در شماره‌ی ۵ (۱ مرداد ماه) سال ۱۳۱۶، مجله‌ی مهر، این سروده را به چاپ رسانده است.

این چامه، کهن‌ترین سروده‌ی کردی و یکی از شاهکارهای چامه‌های ده‌آهنگی (ده سیلابی)، شاخه‌یی از شاخه‌های ایرانی است و پیشینه‌ی آن به ۱۳ سده پیش (هنگام یورش تازیان بر کشور آهورایی‌ی ایران) می‌رسد.

hurmuzgān rrimān ātirān kužān

هورمزگان رِمان، نائران کوژان

hošān šārdawa gawray gawrakān

هوشان شاردوه، گه‌وره‌ی گه‌وره‌کان

zor kārī arab kirdēnā xāpūr

زور کار عرب، کر دینا خاپوور

gunānī pālla, bešī šārazūr

گونانی پاله، بی‌شی شاره زوور

žin - u - kanīkēn, wadī bisīnā

ژن و که نیکان، وه دیل بشینا

mird āzā tīl, zi rūy huolīyā

مردنازا تلی، ژرووی هوونیا

rruš zardwuxīra, mānanaw bēdas

رووش زهرد و شتره، مانه نه وی ده‌س

bzīka nīkā, hurmiz wa buyiç kas.

بزیکانیکا، هورمز وه هویچ که‌س.

برگردان:

هرمزدگاه‌ها ویران شد، آتش‌ها خاموش گشت
خود را پنهان ساخت بزرگ بزرگان

زورگوی بیگانه ویران کرد

دیه‌های شهر را تا شهر زور

زنان و دختران رفتند به برده‌گی

دلیر مرد غلتید از روی خون

روش زردشت (دروود بر او باد) ماند بی‌دستیار

مهرورزی نکرد هرگز به هیچ کس.

این چاه نمایانگر یورش تازی‌یان به ایران است که نمودار درون سوزناک سراینده‌ی آن می‌باشد که از ستم تازی‌یان نالیده است.

چیزی که در اینجا بیشتر شایان ژرف‌بینی می‌باشد، این است که مردم گوردستان پیش از آئین اسلام همه زردشتی بوده‌اند و آتشکده‌ها داشته‌اند. چنانکه اکنون نیز جای برخی از آتشکده‌ها و پرستشگاه‌ها در بخش «پاوه - اورامانات» و شهر باستانی‌ی شیز «تکاب افشار» نمایان است.

۱۰- آهنگ و موسیقی ی گونه‌گون طبیعت در میان گردان:

در زبان غنی و پربار کردی برای هر چیزی صدا و آهنگی وجود دارد که در زیر گونه‌هایی از این آهنگ‌ها را می‌آوریم:

خره‌ی گویز = xriay gwêz (صدای گردو)

خشه‌ی باره‌قامیش = xişay bāraqāmîş (صدای نی)

هاری‌ی تاقگه = hārray lāvga (صدای آبشار)

هازه‌ی باره‌گه‌لآ = hāzay bāragallā (صدای برگ درخت)

برووزه‌ی پووش = prūzay pûş (صدای خار و خاشاک)

پرووشه‌ی به‌فر = prūşay baFr (صدای برف)

بنه‌ی کوتر = biqay kotri (صدای کبوتر)

هازه‌ی رېژنه‌بارانه = hāzayrrežnabārāna (صدای رگبار باران)

گرمه‌ی هه‌ور = girmay hawr (صدای ابر)

بازرقه‌ی خوین = bāzirqay xwên (صدای خون)

وووشه‌ی چه‌م = wuşşay čam (صدای چشمه)

بوړه‌ی گا = borray ga (صدای گاو)

بوڤه‌ی ره‌شه‌ولآخ = boqay rraşawullāx.

جوقه‌ی نال = jugay mniāl (صدای کودک)

خوشه‌خوشی کچی نه‌وره‌سیده = xuşaxuşîkčî nawrrasîda (صدای دختر نورسیده)

جیزه‌ی مه‌ل = jizaymal (صدای پرنده)

کورژنی نه‌سپ = kurr žinîasp (صدای اسب)

شلووی مه‌شکه = şilûy maşka (صدای مشک)

حه‌په‌ی سه‌گ = hupay sag (صدای سگ)

قرغه‌ی قه‌تی = qriqay qatê (صدای سنگخواره)

قریوه‌ی فازو‌فرلنگ = qriway qāz - u - quling (صدای غاز)

قبیره‌ی بو‌ق = qîrray boq (صدای قوریاغه)

- قووقی که له شیر = qūqaykalšer (صدای خروس)
- لوورە ی گورگ = luray gurg (صدای گرگ)
- ویفە ی پێوی = wîqay rreêwîl (صدای روباه)
- شلخە ی پوورە ی هەنگ = şlxay puray hang (صدای زنبور عسل)
- سیرە سپری شەقار = šîrasîrî şimqâr (صدای شقار)
- جووزە ی سە ماوەر = jûzay samāwar (صدای سمور)
- حلیە ی ماین = hîlay mâyîl (صدای مادیان)
- نۆحە ئوخی گاوان = oha ohi gāwān (صدای گاوچران)
- ورینگە ی شورە ژن = wurîngay šorražin (ناز و کرشمه‌ی زین خوش هیکل و زعنا)
- قارە ی بزێ = qārray bziin (صدای بز)
- گاڕە کارێ مریشک = gārra gārî mrîšk (صدای مرغ)
- توراندنی بلوێر = turrāndinî bitwêr (صدای نی لبک)
- فیشکە ی تیرە مار = Fîškay tîramâr (صدای مار)
- چریکە ی باز = çrîkay bāz (صدای باز شکاری)
- خەرمزنی هە یاسە = xirrmîžinî hayāsa (صدای کمر بند و زینت آلات زن)
- مەرە ی بشلە = mirray pişîla (صدای گربه)
- سرنە ی کارژوڵە = sirîlay kâržolla (صدای بزغاله)
- وژە ی گەردە لوول = wužay gardalûl (صدای گرد باد)
- خوڕە ی کانیاو = xurray kânîyāw (صدای جویبار)
- پرزە پرزی باران = pirzapirzî bārān (صدای باران معمولی)
- زرنگە ی پاوان = zirngay pāwān (صدای خلخال مچ پا)
- بالتۆرە ی شل و مل و چاوبازان = bālloray šil - u - mîl - u - çawbāzān (صدای طنابازان)
- برخە پرخی خەو = pirxa pîrxî xaw (صدای خواب)
- مەمشێ جووتیوون = miša mişî jûtbûn (صدای همبستر شدن)
- قەبە قاسی کەو = qāspa qās pîkaw (صدای کبک)

پایانه:

ترانه‌های تک بیتیِ کردی

در پایان این نوشتار، نمونه‌هایی چند از ترانه‌های تک بیتیِ فولکلوری را همراه با برگردان منظوم آن می‌آورم:

atirsim bimrim lam dūr wullāta
dill pîrr la xozg - u - āx - u - āwāta

ئه ترسم بمرم لهم دوور وولاته
دل پرله خوزگه و ئاخ و ئاواته.

برگردان:

از آن ترسم که در غربت بمیرم
غم و محنت به آغوشم بگیرم.

qarîbî şarân har bo min xāsa
irāsîm qama, bargim palāsa.

غەریبی شاران هەریو من خاسە
کراسم غەمە، بەرگم بە لاسە.

برگردان:

لباسم غم، به بر پشمنه دارم
غریبی می‌روم، بنگر چه زارم.

bnûsin la sar kēllî mazārîm
şahîdî aşqim madan âzārîm

بنووسن لاسە رکێلی مەزارم
شەهیدی عەشقم مەدەن ئازارم.

برگردان:

نووسید بر سر سنگ مزارم

شهید عشقم و مفتون یارم.

kozga lam dinyā toyān hāya pēm
čis! bā law dinyā dozax bāya jēm.

خوژگه له‌م دنیا تو‌یان بایه بێم
چش! با له و دنیا دوزخ بایه جیم

برگردان:

به دنیا بودی یم ای کاش در گوی
اگر چه دوزخی بودم در آن سوی.

šart bē la dāxt tarkī dnyā kam
asā hallgrim, kaškoll paydā kam.

شەرت بێ له‌داخت تەرکی دنیا کم
عه‌ما هه‌لگرم، که شکۆل پەیدا کم.

برگردان:

ز داخت تارک دنیا شوم من
عصا در دست، کشکولی به گردن.

agar garakta dillakam dar bērim
la jēy hīl - u - gull botī binērim.

ئەگەر گەرگە ره‌گه‌ دله‌ که‌م ده‌ربێرم
له‌جێ ی حل و گۆل بۆتی بنێرم.

برگردان:

اگر خواهی دلم را، یار مستم
به جای گل برایت، گو فرستم.

xuwāya hallkanī aw kēwa la bin
ballkū darkawē nūrī dīday min

خوا به‌ هه‌ لکه‌ نێ و کێوه‌ له‌ بن
به‌ لکوو ده‌ر که‌ وێ نووری دیدە ی من.

برگردان:

خدایا کوه‌کی از بن بر آیه
که شاید نور دیده از در آیه.

xam bû ba nânim, xam bû ba hargim
xam bû ba naştar dâj la sar jargim.

خهم بوو به نانم، خه بوو به به‌رگم
خهم بوو به نه‌شه ر دای له‌سه‌ر جه‌رگم.

برگردان:

خوراکم غم، لباسم غم، به سر غم
شدی تیغ و زدی بر این جگر غم.

aw kêway dîyâra tamî la bîna
awa tam nîya hanâsay mîna.

ئه‌و کێوه‌ی دیاره ته‌می له‌به
ئه‌وه ته‌م نی‌به‌هه‌ناسه‌ی منه.

برگردان:

همو کوهی که مه اندود و پیداس
نفس‌های منه، بی‌مه، که شیداس.

yârim nûstûwa law bîn dîwâra
nâzânê îlâj dard am bîmâra.

یارم نووستوو له‌و بن دیواره
نازانی عیلاج دهرده‌م بیمار.

برگردان:

نگار من بخفته پای دیوار
نمی‌دونه علاج درد بیمار.

hamûyân çûgih min tanyâ mawum
wak dârî tanyâ lam dinyamawum.

همه‌موویان چو وگن من ته نیاموم
وه ک داری نه نیا له‌م دنیا موم

برگردان:

همه رفتند و من تنها بموندم
درخت یکه در دنیا بموندم.

lam qarîbîya dill nâkrêto nâm bo
hâw dardê bo mi payâ nûwêxo.

له‌م غه‌ریبی به‌دل نا کریتو نام بو
هاو دهردی بو من په‌یا ناوی خو.

برگردان:

دلم اندر غریبی وا همیشه
یکی همدرد من پیدا نمیشه.

har şaw têma sar rrêy aw yârawa
bâllây awênim la dîr şârawa.

مه‌رشه و تبه‌سه‌ر پری ته‌ویاره وه
بالای ته‌وینم له‌دوور شاره وه.

برگردان:

سر راه نگارم هر شب آیم
قد و بالاش روز دور بیایم.

kîçolla, rrûy to harwak hanâra
dû dîdat şaw - u - rrož har xumâra.

کچوله، پرووی تو هه‌روه ک هه‌ناره
دوو دیده‌ت شه‌وو پروژه‌هه‌ر خوماره

برگردان:

الا دختر، تو رویت چون اناره
دو چشمون تو روز و شب خماره.

Fîdây qadamt, ay gîyanî şîrîn
âgr bar mada gîyanîm ba awîn.

فیدای قه دهمت، ئە ی گییانی شیرین
ئاگر به ره ده گیانم به ئەوین.

برگردان:

لدای قدمت، ای جان شیرین
مزن آتیش به جونم بیشتر از این.

sarê barzoka sayrî rrangim ka
sayrî qirça qirçê âgrî jargim ka.

سەری بە رزوکە سەیری پەنگم که
سەیری قیرچەفرج ئاگری جە رگم که.

برگردان:

نگارینا نگر این روی و سر رو
شنو سوز دل و آه جیگر رو.

candê xirāpa žin ba žin kirdin
kcl rûmat all ba žêr gill birdin.

چەندە خرا پەژن بە ژن کردن
کچی روومەت ئال بە ژیر گیل بردن.

برگردان:

رسوم «زن به زن» یارب چه شوره
نگار ماهر و کردن به گوره.

bā bēlna sar ways, ways! xomāna
la ways bipirsîn xatāy kāmāna?

با بچینه سه‌ر وه‌یس، وه‌یسی خو‌مانه
له‌وه‌یس به‌رسین خه‌تای کام‌مانه؟

برگردان:

بیا تا سوی ویس خود بتازیم
به‌رسیمش: جفا پیشه کدامیم؟

bê hatā pêko bimirîn Fāta gîyān
gull - u - bulbulîş şîn bigrin bomān.

بی‌مه تا پیکو بمیرین فاته گیان
گول و بولبولیش شین بگرن بو‌مان

برگردان:

بیا با هم بمیریم هر دو تامون
گل و بلبل نشینن در هزامون.

dû tîll law palka juwānta bikana
bînera bolām kam pêm bikana.

دووتال له و په لکه‌جوانته بکه‌نه
بینره بو‌لام که م یم بکه‌نه.

برگردان:

دو تار موزلفونت جدا کن
به سوی این دل شرحه رها کن.

gîyānim wa qurwān awdû tîll qizta
laşim wa qurwān aw çawarraşta.

گیانم وه‌قوروان نه‌و دووتال قزته
له‌نم وه‌قوروان نه‌و چاوه ره‌شته.

برگردان:

به قریون دوتارِ مویتَم من
به قریون چشای رویتَم من.

damāwan ajiz, pîr rrostam mîta
sâqî lul - u - parr nargiz bîllîta.

ده‌ماوه‌ن عاجز، پیر روسته‌م ماته
ساقی لول و پهرنه‌رگز بالاته.

برگردان:

دماوند عاجز و پیر رستم‌زار
و ساقی پیچکِ بالاته ای یار.

dûkaw la qaFaz giFî - u - goyāna
bâsî bê şartî min - u - loyāna.

دووکه و له قه‌فه‌ز گفت و گویانه
باسی بی شرتی من و تویانه!

برگردان:

دو کبک اندر قفس در بحثِ مایند
زبد عهدی‌ی ما اندر چدالندا

xo min şêr nahûm, bo şêtim akan
hakîm hâ kîra, bo baqdam uban.

خو من شبت نه‌بووم، بو شیتیم نه‌که‌ن
حه کیم هالیره، بو به غدام نه‌به‌ن

برگردان:

نی‌یم دیوونه، دیوونه‌م گئندی
حکیم اینجایه، بغدادم بزنندی

yā xuwā nakaro dard wa gīyānt bi
dardit wa nasīb dužminānit bo.

یا خوانه که رو دهر دوه گیانت بو
دهردت وه نه سیب دوزمنانت بو

برگردان:

نگارینا همه درد و فغونت
نسبب دشمنات گرده، نه جونت.

awā pāylza. gallā rrēzāna
zullfī yār ba des bā, parčšāna.

ئه‌وا پایزه، گه‌لا ریزانه
زولفی یار به‌دهس با، پهریشانه.

برگردان:

خزونه، وخت برگ ریزونه جونم
پرشونه دوگیسوی زوونم.

rrang zardī xazān xatāy pāylzan
rrang zardiyakay min, dūrlāzlan.

رپه‌نگ زهردی خه‌زان خه‌تای پایزن
رپه‌نگ زهردی که‌ی من، دووری تازیزه‌ن.

برگردان:

رخ زرد خزون وخت خزونه
رُخ زردم زدوری اش قغونه.

ay bē waFā bē dardim dawā ka
ya kû sarakam lam laša jîyāka.

ئه‌ی بی وه‌فای ده‌ردم ده‌وا که
باکوو سه‌ره که‌م له‌شه جیا که

برگردان:

بیا ای بی‌وفا دردم دوا کن
وگر خواهی سرم از تن جدا کن.

hallsa bēra lām bātēr bihbînim
māçit hikamo - u - ha xuwâtbişpêrim.

هه لسه بیره لام با تیر بتینم
ماچت بکه مو و به خوات بیپیرم

برگردان:

بیا پیشم نگارا روت بینم
رخت را بوسم و آروم گیرم

agar atawê nâw - u - nîşûnim
lêra qarîhim, îay to mîwânim

ئه گهر ئه تهوی ناو و نیشانم
لیره غهرییم، لای تو میوانم

برگردان:

نگارینا اگه خواهی نشولم
غهرییم، ساعتی پشت بمونم

hallsa bā bîkayn dū dus la gardîn
na wak la nākāw payû bêmirdin

هه لسه بابکه بن دووده س له گهردن
نهوێك له ناگاو په یا بی مردن.

برگردان:

بیا تا یکدگر گیریم در آغوش
مباد با خاک گور گردیم هم آغوش.

lam kollānawa hātī, nahātī?
dillmit kirdazām, ainjā hallātī.

لەم کۆڵانە وە هانی، نە هانی؟
دڵمێت کردە زام، ئێجابه لاتێ

برگردان:

از این کوچه گذر کردی، نکردی؟
دل تنگم خبر کردی، نکردی؟

la sar rêgarā dānīštim tēbēy
gētī koy-lan-u-toš kwēxwāy ha jēy.

لە سەر رێگە تا دانیشتم تەبەیی
گەشتی کۆبەلەن و نوێش کۆبەخوای بە جیی

برگردان:

سەراشت لەشستم تا بیایی
هەمە بێندە، توای گۆل کە خدایی.

čan xoš hū aw šaw dānīštim lu lāi
gišt dard - u - maynat la justam hallāt.

چەن خۆش بووئەو شەو دانیشتم لە لات
گەشت دەرد و مەینەت لە جەستەم هە لات.

برگردان:

خوشا آن شو که در پیشتم نشست
زهر چه محنت و درده برستم.

bê ay be waPā baw çaw - u - kullma
hallkēša xanjar, bîda lam dillma.

بێ ئەی بە وەفا بە وچاو و کۆلمە
هە لکێشە خەنجەر، بێدە لەم دڵمە

برگردان:

بیا ای بی‌وفا با عشوه و ناز
بکش خنجر، بزن بر این دلم باز.

qurhānê hēna daxama hānî
la sar aw qawilam ka xot ayzînî.

قورحانی یینه ده سخمه بانی
له سه ره و قه و لدم که خوت ته یزانی.

برگردان:
به آن قرآن پاکِ زیر دستم
بر آن عهدی که خود دانی من هستم.

kāşkî rrüy azall nabwây ba dostim
nabwâyta dirrk - u - naçwâyta postim.

کاشکی پرووی ته زه نه بوای به دوستم
نه بوایته دیرک و نه چوایته پوستم.

برگردان:
تو کاشکی هیچ‌گه یارم نبودی
نبودی گل؛ دگر خارم نبودی.

jār jār la rrüy nāz barka bam lāwa
gîyān baxtîr akam, laşîş sûtāwa.

جار جار له پرووی ناز به رکه بهم لاوه
گیان به ختت ته که م، له شیش سووتاوه.

برگردان:
به سوی ما نظر کن گاه‌گاهی
فدایت می‌کنم جان‌گر که خواهی.

hallkêşa xanjar, sad zāmimlêka

هه لکیشه خه نجهر، سه د زامم لی که

aw qisa kirdit, jârê tir mayka.

نه و قسه کردت، جاری تر مه یکه.

برگردان:

بکش خنجر بزن صد دشنه برمو

نکن تکرار آن حرف بدت رو.

la dîrî ballât min dill qambârim

bo rrahmê nâkay ba dillay zâmârim.

له‌دووری بالآت من دل غه‌مبارم

بو ره‌حمی ناکه‌ی به دله‌ی زامارم.

برگردان:

ز هجر تو دلم غمگینه یارا

بکن رحمی به این دل، گل‌عزارا.

(ساز کمانه) Moderato

لَو لَهْ لَمَا لَو لَهْ لَمَا
رَوْتِ لَو لَهْ لَمَا لَو لَهْ لَمَا
مَوْتِ لَو لَهْ لَمَا لَو لَهْ لَمَا
لَو لَهْ لَمَا لَو لَهْ لَمَا
لَو لَهْ لَمَا لَو لَهْ لَمَا

مَوْتِ لَو لَهْ لَمَا لَو لَهْ لَمَا
مَوْتِ لَو لَهْ لَمَا لَو لَهْ لَمَا
مَوْتِ لَو لَهْ لَمَا لَو لَهْ لَمَا

مَوْتِ لَو لَهْ لَمَا لَو لَهْ لَمَا
مَوْتِ لَو لَهْ لَمَا لَو لَهْ لَمَا
مَوْتِ لَو لَهْ لَمَا لَو لَهْ لَمَا

(شادی با ساقی)

ANDANTINO

نم و یار دین یار یار یار یار
شادی ننی شادی شادی شادی شادی

(ساقی کرانه)

ننه دین یار یار یار یار یار یار
ننه دین یار یار یار یار یار یار
ننه دین یار یار یار یار یار یار
ننه دین یار یار یار یار یار یار

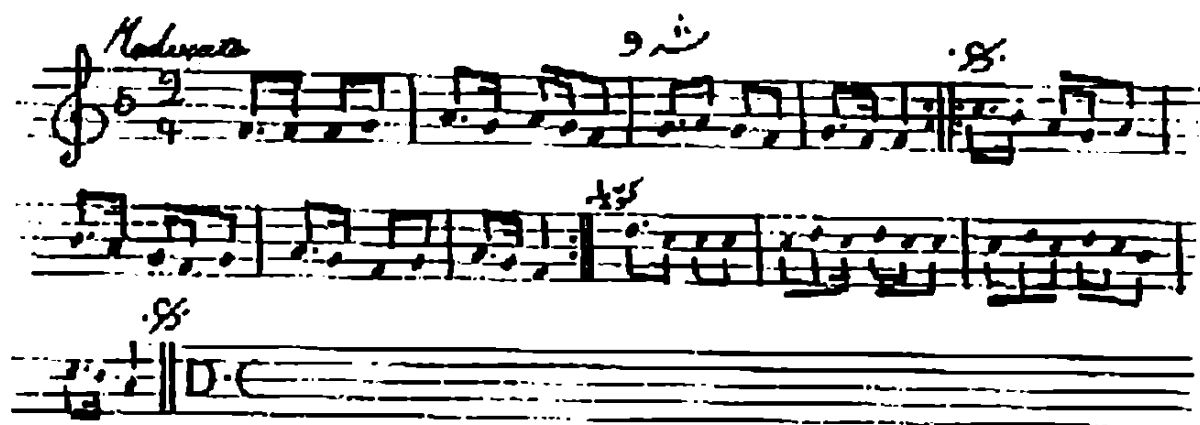
(لاچین کون)

ANIMATO

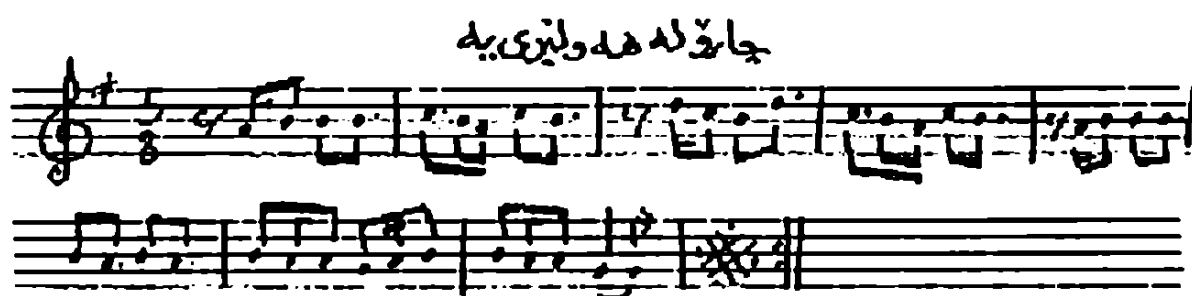
ننه دین یار یار یار یار یار یار
ننه دین یار یار یار یار یار یار
ننه دین یار یار یار یار یار یار
ننه دین یار یار یار یار یار یار



شەرى ناز



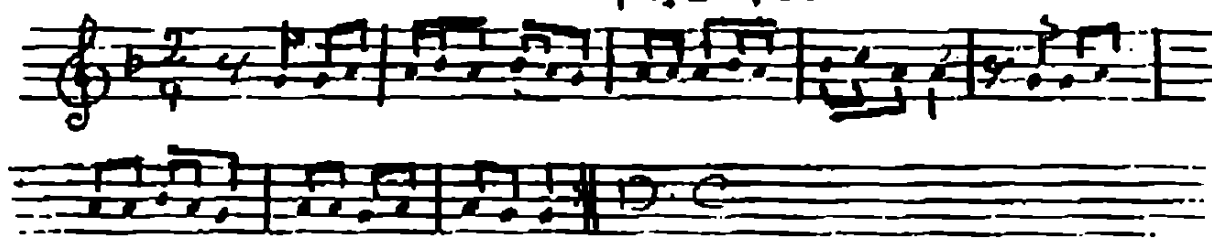
بەستەو ھەقامی شەو



چارۆکە ھەولیری یە

Allegro

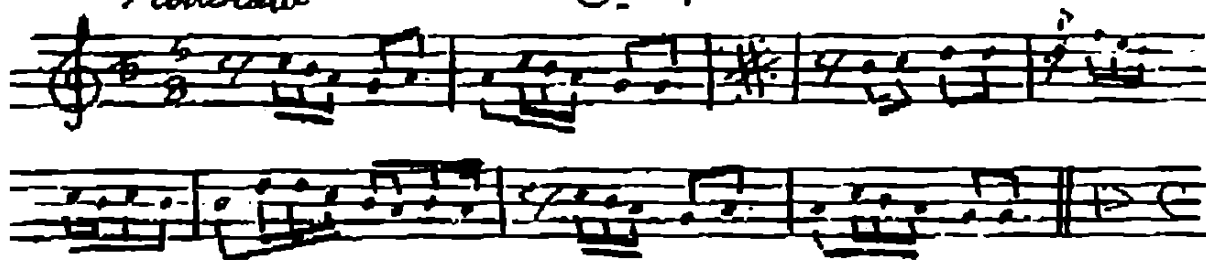
نازانم له کټې پرسم



نازانم له کټې پرسم

Moderato

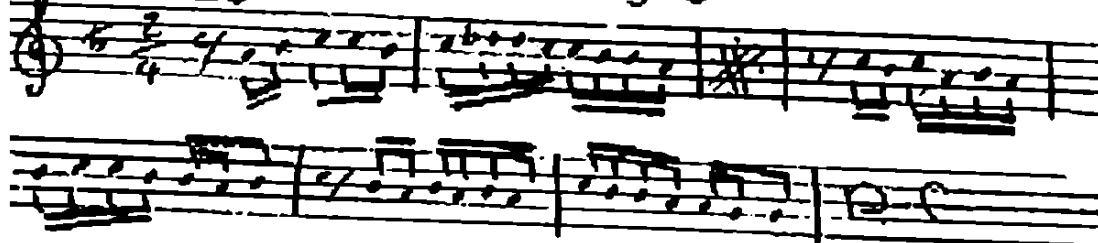
نامدوینې



نامدوینې بوچی نامدوینې

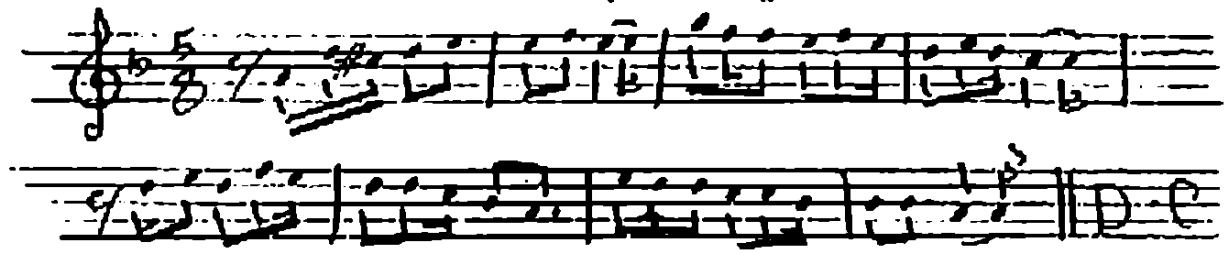
Moderato

- وه قوهری -



وه قوهری سهر بایلم شینه

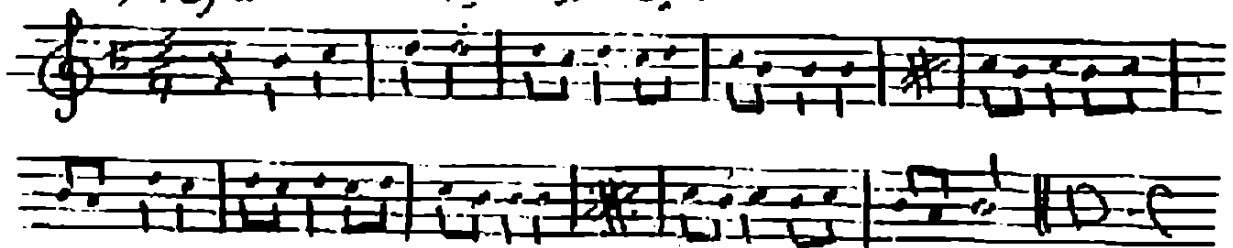
خونچه‌ی دله کام



خونچه‌ی دله کام

Allegro

ده چمه سهر زاله شکیله



ده چمه سهر زاله شکیله

دیاری

هزاره در / سازای / نغمه بلندی / نغمه سرافرازه دلنی

سوخته‌ی کونی

Moderato

سوخته‌ی کونی. - نوتہی : انور قلم‌مدافی

مباد باخاک گور گردیم ہم آغوش.

۱۲۰ ریشہ نڈ لکھ

حقیر جرمہا



رەشېمىلەك - نۆتەي : صلاح يۇوف

لهیلی

1. Song
MODERATO

2. Song

جلو

Allegretto

هوی چات

طنز

ناوود

1. Song

2. Song

خالد سمرکار

۱۳۹۹

لهیلی - نوتھی : خالد سمرکار

گورانی (رهنگی زهر دم) []
 ه. ن. م. د. ث. ا. و. - غز نکلور
 قوتی - کورسی باواجی کویه
 ناداره کردی - وریا احمد

D.C. نیس غوت نیس

فلوت

Song

D.C.

رهنگی زهر دم - نوتی : وریا احمد

دیده نی

فرنیس داود



دیده نی - نولهی : فرنیس داود

ہم جسے مہر و رُوحِ لہ نہ رہو بہ یقین یہ تیرا نکمہ ہے



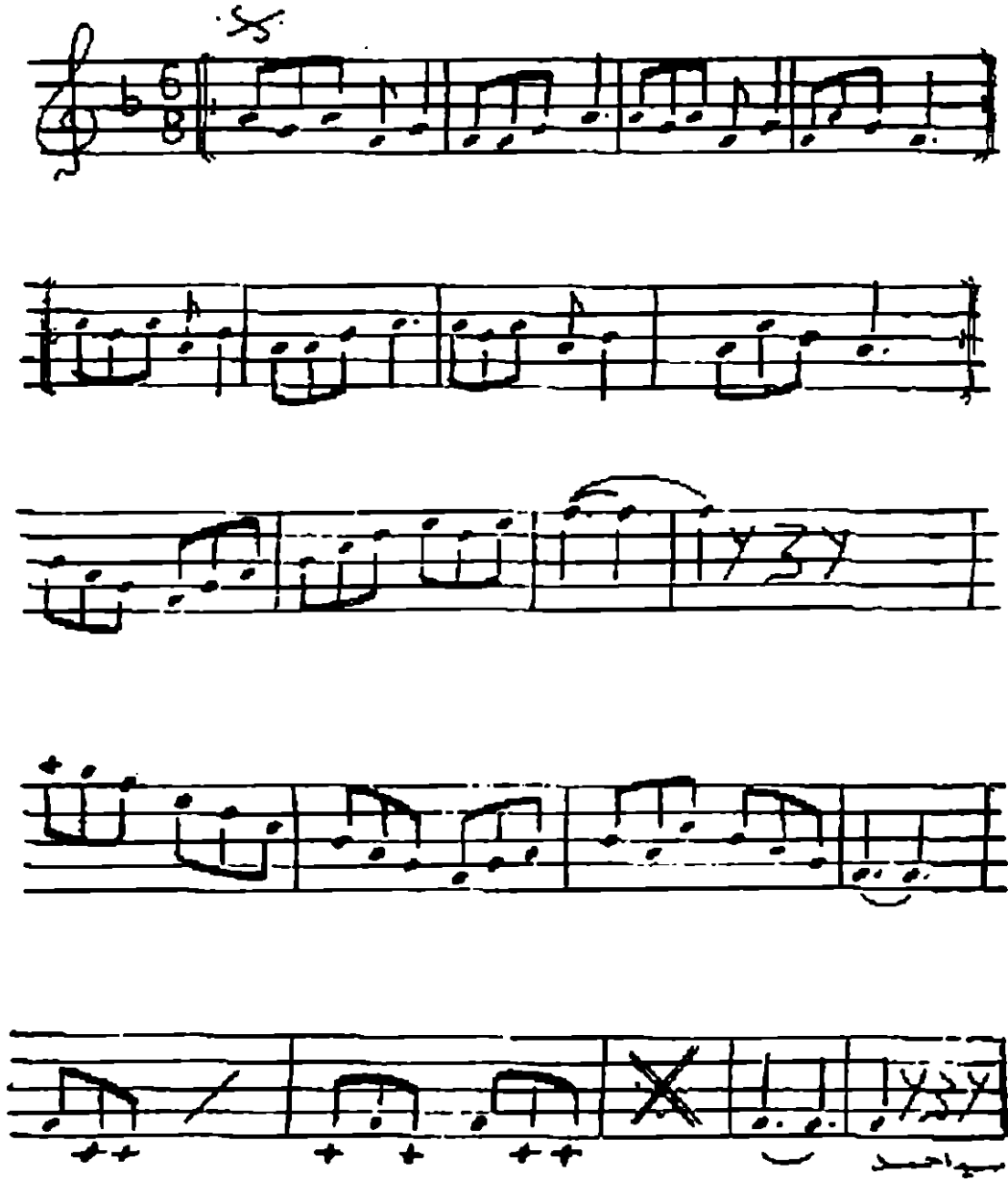
دیزانکی - نوتہی : دلیر ابراہیم



له به رنلزی چاوبازان - رزگار خوشنאו

له به رنلزی چاوبازان - رزگار خوشنאו

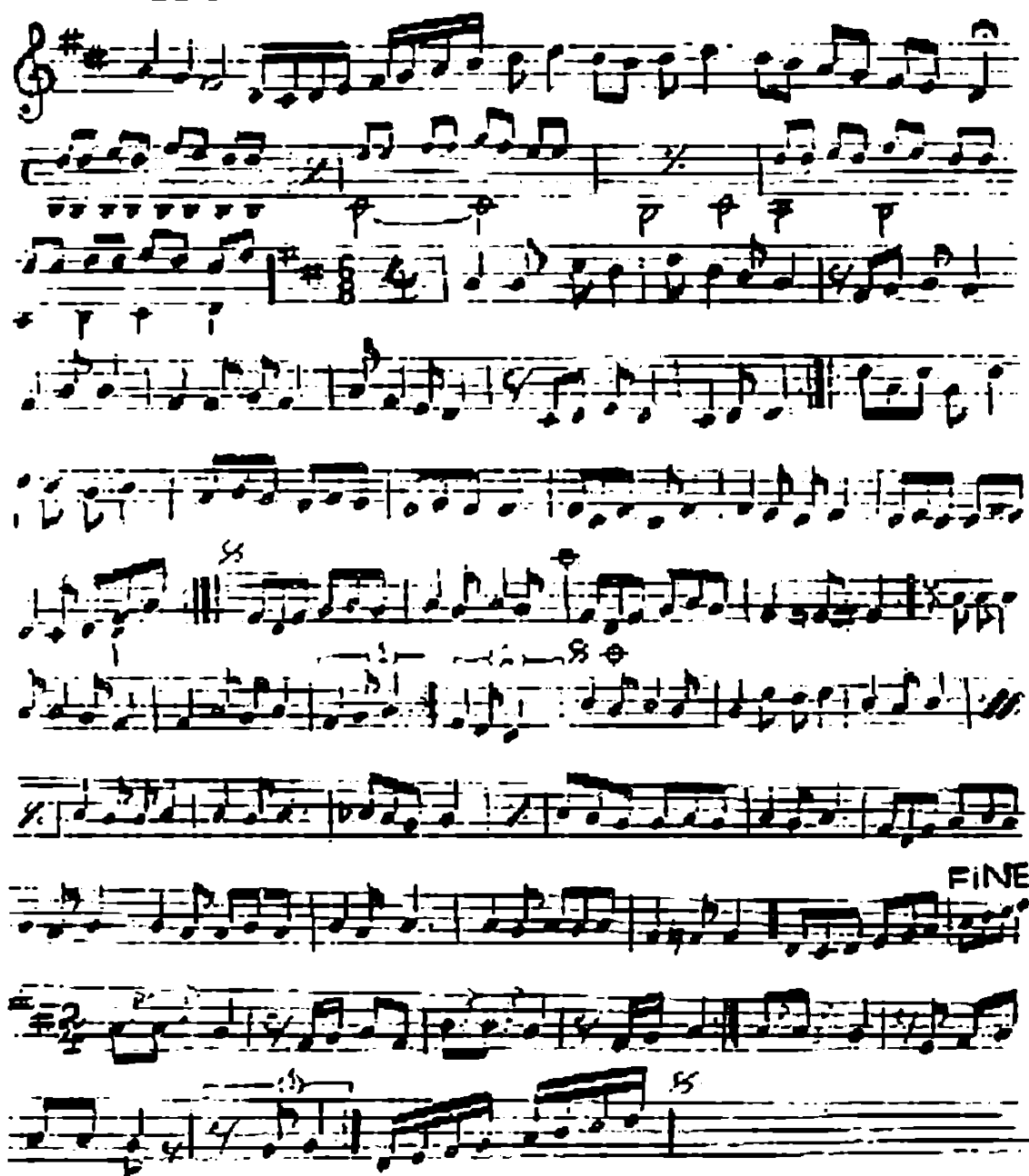
پەرى



پەرى - نۆتەى : احمد عبدالكریم

نەورۇز

۱۹۷۶-عشان محمد



نەورۇز - نۆتەي : عشان محمد

منابع و دستاویزها

- ۱ - محمود زامدار. ده روزه به ک بو ئاواز و گورانی کوردی. چاپ نخست. (بغداد).
- ۲ - صدیق صفی زاده. فرهنگ ماد. چاپ نخست. (نهران، عطایی، تابستان ۱۳۶۱) ج ۱.
- ۳ - حسین حزن مکرانی. میژووی میرانی سوران. چاپ نخست. (اریل، مؤلف، ۲۶۵۸ گردی).
- ۴ - زیور. سوزی نیشتمان. چاپ نخست. (سلیمانیه، ۲۶۵۸)
- ۵ - اسکارمان. تحفه مظفریه. شیخ الاسلامی (هیمن). چاپ دوم.
- ۶ - عزالدین مصطفی رسول. نه ده بی فولکلوری کوردی. چاپ نخست. (بغداد، ۱۹۷۰).
- ۷ - عبدالرحمن قاسلو. گوردستان و گرد. ترجمه فاروق صفی زاده. (زیر چاپ).
- ۸ - محمد کریم شریف. فولکلوری هونراوه کسانێ کورده واری. همیاری سعدالله اسماعیل شیخانی، چاپ دوم. (بغداد، مطبعة الحوادث، ۱۹۶۸).
- ۹ - هردویل کاکه بی. داب و نه ریتی کورده واری ناوچه ی گه رمیان. چاپ نخست. (بغداد، چاپخانه ی الحوادث، ۱۹۸۹).
- ۱۰ - مولود قادر بیخالی. له گه نجینه ی کورده واری. چاپ نخست. (بغداد، کتبخانه ی نیشتمانی، ۱۹۸۷).
- ۱۱ - عبدالرزاق ییمار. پیرامون ادبیات و فولکلور کوردی. (دستنویس).
- ۱۲ - فاروق صفی زاده. ادبیات فولکلوری کوردی. (چاپ نشده).

- ۱۳ - فاروق صفی‌زاده. که شکوئی کورده‌واری. (زیر چاپ).
- ۱۴ - فاروق صفی‌زاده. ئامان له‌رزانه (گۆرانی فولکلوری کوردی). (زیر چاپ). انتشارات ناجی بانه.
- ۱۵ - فاروق صفی‌زاده. ترانه‌های کردی. (برگردان منظوم). (چاپ نشده).
- ۱۶ - ایرج برخوردار. «پژوهشی در موسیقی محلی کردستان». مویفی. ش ۱۳۵ - ۱۳۶. (فروردین و اردی بهشت ۱۳۵۱).
- ۱۷ - اوردیخان جلیل. «شورشی سالی ۱۹۲۵ له کوردستانی تورکیا». مترجم: رشاد میران. کاروان. سال سوم. شماره‌ی ۳۴. ۱۹۸۵. ص ۱۰۷.
- ۱۸ - صدرالدین خوشنام. «گۆرانی فولکلوری کوردی». کاروان. ۱۹۸۸. شماره‌ی ۶۷. ص ۱۰۸.
- ۱۹ - جلال‌ملاحن خوشنام. «پشیل». کاروان. سال دوم. شماره‌ی ۱۵. ۱۹۸۳. ص ۸۴.
- ۲۰ - شکریه رسول. «رۆلی فولکلوری کوردی له دیاری کردنی رووداوی میژوویی دا». روشنبیری نوی. سال ۱۹۸۱. شماره‌ی ۸۳ ص ۴۲.
- ۲۱ - عثمان شاربازیری. گه‌نجینه‌ی گۆرانی کوردی. چاپ نخست. (بغداد، چاپ الزمان، ۱۹۸۵).
- ۲۲ - مەریوانی. گۆرانی کوردی. چاپ نخست. (بغداد، مریوانی، ۱۹۳۲).
- ۲۳ - محمود زامدار. بونی هه‌لانی دی. چاپ نخست. (بغداد، چ زمان، ۱۹۷۵).
- ۲۴ - علی شاره‌زوری. چه پکیک له گۆلآله سووره‌ی شاره‌زوور. (بغداد، چ الحوادث، ۱۹۸۲).
- ۲۵ - هیمداد حسین. چه پکی هونراوه‌ی فولکلوری کوردی ده‌شتی هه‌ولیر. چاپ نخست. (بغداد، چ اسعد، ۱۹۸۶).
- ۲۶ - خالد حسین. ده‌رگه‌هه‌ک بو فولکلوری کوردی. چاپ نخست. (بغداد، چ دارالحرية، ۱۹۸۵).
- ۲۷ - اورد و خان جلیل. سترانی زارگوتنا کوردیه تاریقی. مترجمین: شوکور مصطفی، انور قادر. (بغداد، چ مجمع علمی کردی، ۱۹۷۸).

- ۲۹ - مدرسین اربیل. سهرنجیک لوده رواجهی فولکلوره وه. چاپ نخست. (بغداد، چارشاد، ۱۹۶۲).
- ۳۰ - حاجی جندی. فولکلور کرمانجا. چاپ نخست. (روان، ؟، ۱۹۶۳).
- ۳۱ - آواز احمد محمد امین. فولکلوری کوردی له ناوچهی دزه بیاندا. چاپ نخست. (بغداد، چالأدیب، ۱۹۸۱).
- ۳۲ - هنده ک ژئه سترانیت فولکلوری کوردیت سو فیتی. مترجم: شعبان مزویری. چاپ نخست. (بغداد، چ حوادث، ۱۹۸۵).
- ۳۳ - عثمان شاربازی. به سته و مه قام. چاپ نخست. (سلیمانیه، چ پاپه رین، ۱۹۷۹).
- ۳۴ - حبی جعفر. سترانیت داوهت و گو فیه ندیت کوردان. چاپ نخست. (بغداد، چ حوادث، ۱۹۸۶).
- ۳۵ - نویسنده ها: احمد عبدالله زرو، خالد حسین. سترانیت شاهی و دیلاتا. چاپ نخست. (بغداد، چ علاء، ۱۹۸۰).
- ۳۶ - محمد علی سلطانی. جغرافیای تاریخی کرمانشاهان. چاپ نخست. (تهران، چ شقایق، ۱۳۷۰). چاپ نخست.
- ۳۷ - مراد اورنگ. گُرد شناسی. چاپ نخست. تهران، چ رنگین، (۱۳۴۶).
- ۳۸ - فولکلور گردی و مردم کرد؛ (گفت و گوها و پرس و جوها). (پژوهش های نگارنده).

مجموعه نوشته‌های فاروق صنفی زاده

الف - به زبان پارسی:

- ۱- پژوهشی در پیرامون دین‌های ایرانی
- ۲- خیانت تاریخ نگارها، در ثبت و ضبط تاریخ ایران (بازنگری تاریخ)
- ۳- فرهنگ باور داشت‌های آریاییان
- ۴- تاریخ یورش تازی‌ها به سرزمین آهورایی ایران و پیامدهای آن
- ۵- چهارده سده تاباورد، در برابر بیداد
- ۶- پژوهشی پیرامون ترانه‌های کُردی
- ۷- تاریخ ماد
- ۸- عرفان سیاسی
- ۹- نثوا گزیستانسیالیزم (راه رهایی بشر)
- ۱۰- آیین مهر در میان کُردان
- ۱۱- خیزش جهانی فمینیسم (راه رهایی زنان)
- ۱۲- نمونه‌های شعر امروز کردستان
- ۱۳- عرفان آریایی
- ۱۴- رازهای درون
- ۱۵- فرهنگ باورداشت‌ها و آیین‌های کُردی
- ۱۶- فرهنگ آریایی
- ۱۷- تاریخ مفصل کردستان و کُرد
- ۱۸- همانندی‌های آوستا و قرآن (تأثیر آوستا بر نوشته‌های آیینی اقوام)
- ۱۹- نگاهی به ادبیات کودکان، در تاریخ ادب کُردی (پایان‌نامه‌ی لیسانس)
- ۲۰- همانندی ضرب‌المثل‌های ایرانی (کُردی و فارسی) در انگلیسی، ترکی و عربی
- ۲۱- ترانه‌های کُردی - با برگردان منظوم -
- ۲۲- ادبیات توده‌ی کُردی

- ۲۳- چنین گفت مزدا آهورا- برگرفته از نوشته‌های مینوی و باستانی آریایی -
- ۲۴- سمفونی زایش (مرگ سوشیانیس) - مجموعه‌ی شعر -
- ۲۵- سروش مهر
- ۲۶- به سوی سوسیالیست
- ۲۷- پژوهش‌های ایران شناسی (مجموعه‌ی گفتارها)
- ۲۸- در پیرامون زبانهای آریایی
- ۲۹- اسلام ایرانی، اسلام تازی
- ۳۰- سانراه (فاجعه‌ی آفرینش) - رومان -
- ۳۱- سیر عرفان آریایی در آثار شاعران کُرد
- ۳۲- اصطلاحات رایج در زبان کُردی
- ۳۳- پژوهش‌های کُرد شناسی (مجموعه‌ی گفتارها)
- ۳۴- اسرار پشت پرده (یادمان نامه)
- ۳۵- جن زدگان (رومان)
- ۳۶- کُردستان و کُرد
- ۳۷- زندگی و اندیشه‌ی آشو زردشت کُرد (پژوهشی - فلسفی)
- ۳۸- فرهنگ واژه‌گان کُردی و پارسی در تازی
- ۳۹- زخمی در آینه (مجموعه نوشته‌ها در پیرامون فاجعه‌ی دلخراش بمباران حلبچه‌ی شهید)
- ۴۰- با خیام و لروغ، تا خانه‌ی سیاه (مجموعه‌ی داستان)
- ۴۱- نرگس و مرگ حلبچه (نمایشنامه)
- ۴۲- انجمن مغانه و نقش آن در جهان (از آغاز تا به امروز)
- ۴۳- برگردان نامه‌ی سپند آوستا، به پارسی سره
- ۴۴- پاراگه‌یی، کهن‌ترین تیره‌ی آریایی باستانی، در کُردستان

ب - به زبان کُردی:

- ۴۵- گه شتیک به ئاسمانی عیرفان دا (دیوان غزل)
- ۴۶- چهپ و گهپ (فولکلور)
- ۴۷- فه رهه نگی ناوی کوردی (فرهنگ و زبان)
- ۴۸- ژیان و بیره وه ریه کالی نه مر تولیق بوره کهیی بابم (تاریخی - یادمان نامه)
- ۴۹- کورد و کوردایه تی (بررسی های سیاسی - فرهنگی و ادبی)
- ۵۰- ده رمانگه ری کوردی (طب سنتی)
- ۵۱- گورانی فولکلوری کوردی (پژوهشی)
- ۵۲- ئافره تی کورد (پژوهشی - برگردان)
- ۵۳- شه و چه ره (فولکلور)
- ۵۴- چیروکی کهله پووری کورده واری (افسانه های توده یی کُردی)
- ۵۵- میژووی سیاسی کورد و کوردستان (تاریخ)
- ۵۶- یاسای سیاست (پژوهشی)
- ۵۷- خود موختاری (سه ربه خویی ناوخویی، یا مافی گه لان) - نقد و بررسی
- ۵۸- تنوکه ئه سرینیک ئامیزی هه ژمه کاندای (دقتر شعر)
- ۵۹- سه ربه خویی لاوان (رومان)
- ۶۰- ژوانی نه وین (مجموعه داستان)
- ۶۱- له به رده رکی ئاگرگه دا (نثر ادبی)
- ۶۲- کوردستانی تورکیا (تاریخ سیاسی)
- ۶۳- که شکولی کورده واری (فرهنگ و ادب توده یی)
- ۶۴- بلیسه ی شین (برگردان)
- ۶۵- ساله کانی به باچوو (رومان)
- ۶۶- مارکسیزم (علمی - پژوهشی)
- ۶۷- جووتیاران (رومان)
- ۶۸- ده ردی ده روون (دقتر شعر)
- ۶۹- خه منامه (منظومه)

- ۷۰- به شوینی هه ق و هه قیقه ت دا (منظومه)
- ۷۱- خه لاتى کویستان (رومان)
- ۷۲- فه رهه نگی سیاسی (پژوهشی)
- ۷۳- گیچه ل باز (رومان)
- ۷۴- دیمه نی مردن (پژوهشی - علمی)
- ۷۵- یه خسیری ژبان (داستان)
- ۷۶- جوارینه کانی وه حشی کوردستانی (مجموعه روایی)
- ۷۷- قورئانم چلون ناسی (پژوهشی - نقد و بررسی قرآن)
- ۷۸- به هه شتی مندالان (مجموعه ی شعر برای کودکان)
- ۷۹- ماسی یه بچکوله (داستان کودکان)
- ۸۰- بوئه و منداله ی که له دایک نه بوو (رومان - برگردان)
- ۸۱- کوردستان بودابهش کرا؟
- ۸۲- راپه رینی مندالان (رومان برای کودکان)
- ۸۳- باوه حدیده ر (برگردان)
- ۸۴- فه رهه نگی داب و نه ریتی کورده واری (فرهنگ توده یی کردی)
- ۸۵- فاشیزم چی یه؟ (پژوهشی)
- ۸۶- کومه له ووتاریکی وپژه یی (پژوهش های ادبی)
- ۸۷- کومه له ووتاریک له باره ی منالان دا (پژوهش های روانشناسی کودکان)
- ۸۸- بو خولقاوین؟ (فلسفی - علمی)
- ۸۹- زاخاوی میشک (تست هوش و بازی های فکری کودکان)
- ۹۰- بووکی مه داین (رومان تاریخی - برگردان -)
- ۹۱- داوه ل (نمایشنامه)
- ۹۲- ژوانی گیانه کان (رومان علمی - فلسفی)
- ۹۳- ئه گزیستانسیالیزم؛ سوشیالیزم، عیرفان (پژوهشی - تاریخی)
- ۹۴- فرمیسکه کان وزه رده خه نه کان (برگردان)
- ۹۵- بت په رستانی سه ده ی زانست (نقد و بررسی)

- ۹۶- پیوندگرتن له گهل گيان دا (پژوهشی - علمی)
- ۹۷- شين گيری له روانگه ی ناینه کانه وه (نقد و بررسی)
- ۹۸- له دایک بوونیکي تر (برگردان سروده های زنده یاد فروغ فرخ زاد)
- ۹۹- به سه ره تاي کڅي سه رما باوه ر بينين (برگردان سروده های روانشاد فروغ فرخ زاد)
- ۱۰۰- کونده به بوو (برگردان بوف کور، زنده یاد صادق هدایت)
- ۱۰۱- ناینی میهر (میترا یسم) - پژوهشی، تاریخی -
- ۱۰۲- ژناني هوزان له میژووی ویژه ی فارسی دا (ادب فارسی)
- ۱۰۳- شینی له دایک بوون (رومان)
- ۱۰۴- ماهاماد - اهومت (میری در زندگی پیغمبر اسلام) - نقد و بررسی تاریخی -
- ۱۰۵- فرههنگی زاراوه کانی عیرفانی (فرهنگ و زبان)
- ۱۰۶- هونه و بیر (ادب)
- ۱۰۷- فرههنگی مه زده سنا (ایران شناسی)
- ۱۰۸- نافیستای پیروز (برگردان نامه ی آشویی آوستا)
- ۱۰۹- چیروکی جاوید (برگردان - یادمان نامه)
- ۱۱۰- به ره و ناینی مروثایه تی (فلسفی - آینی)



انتشارات ایران مام

این کراسه را به پیشگاه مام
میهن، ایران سترگ پیشکش
می‌دارم، چرا که مهری جز
مهر ایران ندارم و کاری جز
یاری به کشور و مردم
خویش برای خود
نمی‌شناسم، از این خاک پاک
برخاسته‌ام و در همین
سرزمین پاک نیز به خاک
خواهم رفت.

فاروق صفی زاده

50 62.65

KR 12000

قیمت